مآثر الملوک
غیاث الدین بن همام

١٦٠٥٨
٢٠٧٢٢٣

بسم الله الرحمن الرحیم

زیب صفحات اثرات فایضه البرکات سلاطین کامکار و زینت
کلمات فصاحت صفات خواقین رفیع مقدار حمد و ثنای حکیمی است
که بنوک قلم قدرت و ابداع و رشح خامه فطرت و اختراع رقم هستی
بر صحایف علویات و سفلیات کشید و عندلیب خوش الحان زبان بنی
نوع انسان را بر شاخسار گلبن وجود ایشان احسن صور و اتم النعمه
گویا گردانید بیت سبحان خالقی که بپا راست از دو حرف قطعه این نه قبه
را که بشش روز کار برکشید • حکمش فکند در سر اطلس شعار
و اکنون لیل از سر صبح درکشید • مکرمت شامله اش زمام سرانجام
امور افراد انام را بکف تؤتی الملک من تشاء در قبضه اختیار و استکام سلاطین
با احتشام نهاد و قدرت کامله اش کلام بدیع اعظام آن طایفه عالی مقام

رامقتضای کلام الملوک ملوک الکلام بمزید جودت عبارت و وفور معانی
از سخنان سایر انسان صفت امتیاز داد بیت شد ازین زلحسان
او پادشاه • برافراخت رایات اقبال و جاه • بدانش ز اغیار ممتاز شد
بعلم بلاغت سرافراز شد تعالی شأنه و توالی احسانه و تمهید مبانی مؤلفات فضلاء سخن شناس و تشیید
قواعد مصنفات سخنوران فضیلت اقتباس به درود دعای فصیحی است که بر طبق
کلمه شریفه انا افصح الفاظ گوهربارش از غایت بلاغت فصحاء عرب را
از بنیان بمقام معارضه مانع بود و بر وفق مروی صحیح اوتیت جوامع الکلم ذات
اعجاز سماتش در نظر مبصران کامل درایت جامع جمیع اوصاف فضل و کمال
نمود رباعی ای ذات تو مستجمع اوصاف حسن • مشکوة دل از نور کلامت روشن
بوده سخنوران بر ثنیت عاجز • شد ختم بتو سخنوران تو اعجاز سخن • طوطی شکر
خای و ما ینطق عن الهوی عندلیب دستان سرای ان هو الا وحی یوحی اساس
جلالت سروری مشید پناه رسالت و دین پروری نظم محمد که شد لاجوردی
سریر • کزو گشت هستی عمارت پذیر • صلی الله علیه و آله البرره الکرام
و اصحابه النجباء العظام و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا الی یوم القیام اما بعد
بنده فقیر و ذره حقیر غیاث الدین بن همام المدعو بخواند امیر بیت
بسر علیه کل تقصیر بعرض فضلاء سخن ور و سخن وران فضیلت گستر میرساند
که مدتی مدید و عهدی بعید در دل می گشت که بتالیف مجموعه پردازد که مبنی
بر اخبار اعلات و کلمات ملوک ذوی الاقتدار و منبی از نصایح و مواعظه
الیه هدایت آثار و حکمای بلاغت دثار باشد اما بواسطه قلت بضاعت

رامصار

وعدم استطاعت وموانع متنوع دیگر حصول این مقصود در عقدهٔ تعویق
می بود وانکشاف نقاب از جمال مطلوب بهیچ وجه روی نمی نمود تا روزی
که از مساعدت بخت بیدار بلکه بمحض توفیق پروردگار بشرف ملازمت صاحب
فضیلتی مشرف بود که در تکمیل اقسام علوم وحقایق وتحصیل قوانین فضایل ودقایق
بر جمیع علما وفضلا، لازم الاحترام فایق گشته وبا صفاء ضمیر عالم آرای
واصابت رای عقده گشای پایهٔ قدر ومنزلتش از سایر امراء عالیمقام ونوئینان
سپهر احتشام بمراتب درگذشته بیت همش علم وحلم است وهم داد ودین
ازو باد راضی جهان آفرین ؛ صافی طویتی که شعشعهٔ خاطر خورشید مآثرش
در شب دیجور حوادث چون ماه چارده عرصهٔ گیتی را منور گردانیده ولوامع
تدبیر برجیس تاثیرش در روز ظهور وقایع مانند انوار آفتاب از افق مراد
مقصود طالع گردیده ؛ هرچه رایش نقش بندد در ضمیر ؛ از قضا نبود جز
آن صورت پذیر ؛ وانچه تدبیرش نگارد بر ورق ؛ راست آید نسخهٔ
تقدیر حق از سلاست درر الفاظ آبدارش لؤلؤ مکنون در سینهٔ صدف
آب گشته واز لطافت معانی بدیع آثار اشعار لطافت شعارش آب حیوان
افسرده وبی آب شده ؛ پیش طبع پاکش آب افسرده ؛ پیش فهم
تیزش آتش مرده ؛ ملک خصایل فرشته شمایل مرجع وملاذ ارباب علم
واصحاب فضایل اختر اوج ابهت وکمال آفتاب سپهر عزت وجلال زداینده
زنگ ظلم از چهرهٔ ایام گشاینده ابواب انصاف بر روی انام مستجمع کمالات
نفسانی مستکمل اصناف اختصاصات روحانی یعنی مؤتمن دولت خاقانی

مقرب

مقرب حضرت سلطانی الکه از فقر غنی گشته ودر بذل دلیر نظام الدوله
والدنیا والدین امیر علیشیر خلد الله تعالی ظلال عواطفه ومراحمه علی مفارق
کافة المسلمین الی یوم الدین ما فی الضمیر این بندهٔ فقیر در مرآت خاطر آفتاب
تاثیرش که مورد الهامات ربانی ومهبط ارادت سبحانیست پرتو انداخته
واین بنده را ملحوظ عین عاطفت وعنایت ساخته بر زبان گوهر افشان گذرانید
که بتحریر رساله باید پرداخت که مشتمل بر مخترعات واثرات سلاطین ومحتوی
بر کلمات ائمهٔ معصومین وحکما، بلاغت قرین باشد بیت راست چون سوسن
وگل از اثر باطن پاک ؛ بر زبان بود ترا هرچه مراد دل بود ؛ وچون این کرامت
از آن عالی حضرت ولایت منقبت مشاهده گشت بجد تمام وجهد ما لا کلام بترتیب
این اجزا که موسوم می گردد بمآثر ملوک اهتمام کرده شد رجا بواثق بود ووثوق
صادق که چون مستعدان مجلس جنت نشان درین کلمات پریشان نظر نموده بر زلت
وخطا بنده کمینه اطلاع یابند ذیل عفو واغماض بران پوشیده ودر اصلاح
کوشیده خط کان لم یکن بران کشند **واذا شرعت فی المقصود بعنایة الملک المعبود**
ذکر شمهٔ از آثار سخنان اکاسرهٔ عجم وپادشاهان متقدم [illegible] اول کسی که از طبقهٔ پیشدادیان
را بعدل وداد نوید داد وبلکه نخستین پادشاهی که تاج سلطنت وافسر ایالت
بر سر نهاد **کیومرث** بود آورده اند که رسم رشتن وتافتن واز آن جامه وگلیم
وبافتن در ایام دولت او پیدا شد وبعضی از مورخان را عقیده آنست که تخم
زین وطاهر سواری کیومرث است باتفاق جمهور امیه تاریخ دماوند واصطخر
از جمله مستحدثات اوست وفرقهٔ احداث بلخ را نیز بکیومرث نسبت کرده اند

وصاحب تاریخ جعفری بخلاف اکثر مورخین گوید که اردبیل و بابل و طبرستان
و سوس و کرمان و اصفهان و جرجان و سیستان و حصن نیز از بناهای اوست و
الله اعلم و در بعضی از کتب معتبره بنظر در آمده که کیومرث را پسری بود در غایت
زهد و تقوی و آن پسر روزی از پدر پرسید که بهترین صفات بشری کدام است
کیومرث جواب داد که کم آزاری و عبادت حضرت باری آن جوان نکته‌دان
با خود تامل نموده گفت کم آزاری مترتب بر جدائی و عبادت موقوف بر وحدت
و تنهائی الحال از خلق انقطاع اختیار کرده در جبل دماوند بطاعت حضرت
خداوند مشغول شد و کیومرث گاهی بمعبد ولد ارشد رفته دیده بدیدار
او روشن می‌گردانید و در کرت اخیر که متوجه ملاقات فرزند خود
گشته داشت راه جغدی دو سه نوبت آواز موحش کرد کیومرث باواز
آن طایر تطیر نموده بر زبان راند که اگر این آواز مستلزم مکروهی است که بمن
رسد انشاء الله پیوسته این جانور مردود و مطرود بنی آدم باشد و چون
بمسکن پسر رسید او را کشته دید زیرا که جمعی از دیوان که در آن زمان از
چشم او میان نهان بودند و با اهل صلاح عداوت می‌ورزیدند فرصت یافته
سنگی بر سرش زده بودند عرض آنکه تطیر باواز جغد که ترکان آنرا
بای قوش گویند از آن زمان باز پیدا شد و تطیر بابانگ بی‌هنگام خروس
نیز در زمان کیومرث وقوع یافت چه در وقت مرض او در اوایل شب
بانگ کرد و بعد از لحظه مرغ روح شهریاری بعالم بالا پرواز نمود انتهای
کیومرث است کل عمل محتاج الی التجارب …

ارحموا صغارکم و وقروا کبار ومن کلامه ایضا فرهنگ
کم … صلاح لدینکم و دنیاکم هوشنگ پادشاهی عالم حکمت
شعار و ملکی عاقل نصفت دثار بود در علم حکمت عملی نسخه تالیف کرده آنرا
بجاودان خرد موسوم گردانیده و حسن بن سهل وزیر در زمان مامون از آن
کتاب چند فصل انتخاب نموده آنرا بعربی ترجمه کرده و در تاریخ جعفری
مسطور است که اول کسی که شعر فارسی گفت و تاج بر سر نهاد هوشنگ
بود و باتفاق ارباب اخبار او نخستین شخصی است که آهن از سنگ بیرون
آورده در کوره گداخت و از آن انواع اسلحه ساخت و از پوست
سمور و روباه پوستین دوخت و سگان تازی را معلم گردانید و کلاب
را جهت حفظ رمه باز داشت و خدم را در پیش خود بقیام امر فرمود
و استخراج جوهر و سیم و زر از معادن و قطع اشجار کردن و تخته از آن
تراشیدن هم از جمله مخترعات اوست و هوشنگ در عمارت اصطخر
که دار الملک کیومرث بود چندی چیز در افزود و جمعی از مورخان بنای شهر
سوس و کوفه و بابل را با او نسبت کنند و قاضی ناصر الدین بیضاوی گوید
که بابل از بناهای ضحاک است و زمره گفته اند که بابل را کیومرث احداث
کرده چنانچه مذکور شد و برخی بنای بلخ را منسوب بهوشنگ داشته
اند و بعضی نیز از مورخان را عقیده آنست که هوشنگ بایران ملقب
بود و ایران زمین منسوب بدوست اما اصح روایات آنست
که ایران منسوب بایرج بن فریدون است و توران بتور بن فریدون

والعلم وعند الله تعالی از کلمات هوشنگ است که مودت پادشاه چون
مخصوصان او با تو در مقام عداوت باشند هر کس که تجاوز از خطا
نکند و عذر قبول نفرماید بمواخات وی رغبت منما و توانگری در قناعت است
و سلامت در عزلت و آزادی در ترک نفس و شهوت و صدق دوستی در قطع طمع و
سلطان باید که سه چیز را عادت کند درنگ در عقوبات و شتاب در خیرات
و سهل‌کاری در حاجات و فرمود که کمال محبت را در غیبت توان شناخت و
اندازه عقل مردم در حین غضب پیدا شود و حکم لشکر نیست جواب دهنده
مر سفها را و ایضا از سخنان اوست که پشیمان بر عفو زدودن دوستر است
از ندامت بر عقوبت در تاریخ بناکتی مسطور است که این کلمه که العدل [illegible]
[illegible] کمفارقة الروح للجسد لا ینفع احدهما الا بالآخر از کتاب خرد اوست
[illegible] خسروی بود عادل و خردمند [illegible] که روزه داشتن
در زمان او پیدا شد و سبب آن بود که در آن اوان قحطی عظیم دست داد
و پادشاه با نصفت و داد در انطفای آتش جوع که معده‌ها شیوع داشت
با عقلا مشاورت فرموده حکم نمود که مردم صاحب ثروت بقوت شام
قانع شده غذای چاشت را بمستحقان رسانند در تاریخ گزیده مذکور است
شیمه ناستوده بت‌پرستی در زمان طهمورث شایع شد و سببش آن بود
که هر که را عزیزی وفات می‌یافت جهت تسلی خاطر صورت بر شکل
آن میت ترتیب می‌نمود و از احترام می‌داشت و بعد از گذشتن سالی

چند سبب ساختن آن صورت بر خواطر فراموش گشته مردم جاهل گمان
بردند که اصنام میان ایشان و حق تعالی وسیله‌اند و آغاز بت‌پرستی
کردند در تاریخ عجم مسطور است که اول کسی که خط فارسی نوشت و زینت
پادشاهان ساخت و احمال و اثقال بر دواب بار کرد و طیور شکاری
را مثل باز و چرخ صید کردن آموخت و از کرم قز ابریشم استخراج
نمود و بالهام الهی او را معلوم شد که خورش برگ توت است
او طهمورث بود و بنای قهندز مرو و آمل و طبرستان و ساری و اصفهان
و مداین سبعه عراق عرب که اکنون ویران است منسوب بدوست
و زمره شهر نیشابور و کاشان و [illegible] را نیز از جمله بناهای او شمارند
از سخنان اوست اقنع بالقلیل النافع فان القلیل النافع خیر لکم من
الکثیر الضار و هم او فرموده است که پادشاه صاحب رای
باید که در استیلای خشم و غضب آن کند که در وقت رضا تدارک آن
قیام تواند نمود بیت آنچنان خشم ران که گاه رضا ٭٭ بتدارک آن
قیام نمود جمشید پادشاه خورشید منظر نصفت گستر بود زعم
بعضی آنست که اول کسی که علم طب را بکثرت تامل و اندیشه استنباط
نمود و بوضع حمام اشارت فرمود و اول کسی که حرفه خیاطی ظاهر کرد
جمشید بود صاحب تاریخ گزیده گوید که در زمان جمشید بافال بن لامح که از
نسل قابیل بن آدم بود در علم طب شروع نمود و پیش از وی کسی این علم را
نمی‌داشت برادر بافال توفال علم موسیقی را از آواز موسیچه

وضع کرد و برادر دیگرشان نوفل پیشتر صنعتها اختراع فرمود و برخی گویند
که کشتی تراشیدن و از آن بر روی آب روان کردن از مخترعات اوست
و این و آنچه از گزنده نقل کرده شد ضعیف می نماید زیرا که بقول اصح جمشید
از اولاد نوح است علیه السلام و نوح جهت نجات از مهلکهٔ طوفان بمقتضای
وحی الهی کشتی تراشید و در واقعهٔ طوفان باتفاق مورخان تمامی اهل جهان
غریق بحر فنا گشتند مگر نوح و هشتاد کس که بدان حضرت ایمان آورده بودند
و بعد از تسکین طوفان از آن جماعت غیر از نوح علیه السلام و سه پسر او که
یافث و حام و سام نام داشتند و عورات ایشان کسی زنده نماند و
نسب جمیع افراد انسان باولاد آن پیغمبر عالیشان منتهی میشود و در بعضی
از نسخ بنظر در آمده که ساختن کمان و تراشیدن تیر در ایام دولت جمشید
پیدا شد و مشهور است که شراب انگور در زمان او بسمت ظهور یافت آورده
اند که جمشید در فارس بنای عالی ساخت که طول آن قریب بدوازده فرسخ
بود و گویند که حالا از رسوم آن اعمده دور و ستونهای قصور پیداست
و اسم آن در السنه و افواه چهل مناره دایر و سایر از کلمات اوست
که الحکمة مفتاح السعادات والسعادات ادراک الامنیات دانش کلید نیکبختیهاست
و نیکبختیها دریافتن آرزوها و گفت که بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد
والعلم عند الله و فرمود که در نزول حوادث و حدوث نوازل نه نسب ظاهر
مفید بود و نه حسب ظاهر مانع آید ضحاک ظالمی بی باک و پادشاهی
سفاک بود لاجرم هم در دنیا بغضب حق سبحانه و تعالی گرفتار گشته دو سلعه

از دو کتف او بشکل دو مار بر آمد و آغاز درد کرد و ضحاک ماران را باشارت
شیطان آدمیزاد را می کشت و مغز سر ایشان را بران می نهاد تا تسکین می
یافت و ملازمان او بر بعضی مردم ترحم می کردند و ایشان را بجان امان می
دادند و بطرف کوهستان می گریزانیدند گردان از نسل ایشان پیدا
شدند بصحت پیوسته که چون ظلم ضحاک بنهایت رسید کاوهٔ آهنگر اصفهانی
که قصد قتل اولاد او کرده بودند پوست پارهٔ حدادی را بر سر چوب
نصب نموده فریاد بر آورد و مردم را بر مخالفت ضحاک دعوت فرمود
و خلقی بی نهایت متابعت او کرده کاوه بفریدون پیوست و او را
بپادشاهی برداشته شر ضحاک را از سر خلق مندفع ساخت کنگ دژ در
بابل از آثار ضحاک است و تازیانه زدن و بر دار کشیدن و مثله کردن
از اختراعات اوست فریدون خسروی بود بفرط عدالت و اقبال
و فر عظمت و جلال آراسته و از اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده
پیراسته آورده اند که اول پادشاهی که بر فیل نشست و آلات
حرب بر وی نصب فرمود و دقایق علم نجوم را بکثرت اندیشه و حدت
طبع فکرت پیشه استخراج نمود و اطبا را گرامی داشته با ایشان از
کیفیت مزاج استنباط کرد فریدون بود و ظهور استر از مخترعات او گفته
اند و فریدون چون بر تخت سلطنت نشست آن پوست پاره را که کاوه
در وقت اظهار مخالفت ضحاک بر سر چوب کرده بود درفش کاویانی
عبارت از آنست بجواهر قیمتی مرصع گردانیده آن را موجب فتح و نصرت

تصور کرده درجمیع معارک همراه داشت وبعد از وی سلاطین عجم بدین
سنت عمل نمودند وسبب پیدا شدن علم آن بود درگزیده مذکور است
که فریدون که افسون نیکو می دانست واز مار بر افعی تریاک جهت زهر ساخت
از سخنان فریدون است که من عدل فی سلطانه استغنی عن اخوانه وقال
افة الامراء سوء السیرة وآفة الوزراء خبث النفس وخبث السریرة من کلامه ایضاً
الایام صحایف آجالکم فاودعوها احسن اعمالکم روزگار دفتر اعمال و اجال
شماست جهد کنید تا بروی نیکوترین اعمال خود را بنویسید یعنی بر بیاض
روز با قلام اعمال خیر ابذور آیات محامد وسور محاسن ومکارم ثابت
گردانید که آثار آن مدت ممتد از صحایف زمان محو نگردد منوچهر
ستوده آثار وملکی فرخنده اطوار بود نهر فرات را او حفر کرد و آب
بعراق آورد ودران ولایت باغات وبساتین جنت آیین ساخت ونخستین
کسی که خندق کندن ونقاره زدن صبح وشام اشارت نمود منوچهر بود
از کلمات اوست که الدنیا اشبه شیء بظل الغمام وحلم النیام
دنیا مانند تر چیز است بسایه ابر وخواب خفته یعنی دنیا مانند سحاب
تابستان وخواب نائم بی دوام وثبات است چه اگر چند آدمی در خواب
بجمال محبوب ووصال مطلوب تمتع ولذتی یابد وگمان برد که آن نعیم
مقیم است اما فی الحال بزوال انجامد وبموقف ماید که عفو الملک
ابقی للملک عفو پادشاه از عصیان وگناه نگاه دارنده ترین چیزی
است ملک او را و ایضاً از سخنان اوست که الجند للملک بمنزلة

الاجنحة للطیر والملک للرعیة کالراس للبدن یعنی سپاه مر پادشاه را بمثابه
پر وبال است مر مرغ را وسلطان رعایا را بمنزله سر است تن را وجان مر بدن را
پوشیده نماند که بعد از فوت منوچهر نوذر در امر سلطنت شروع نمود
چون از احوال او چیزی که لایق بسیاق این مختصر باشد نرسید خامه مشکین
شمامه بذکر زاب پرداخت زاب خسروی عادل خیر اندیش بود
وپادشاه عادل ستوده مآثر بود از آثار او دو رود خانه در دیار بکر است
که آب را از عمران گردانیده است وبدجله رسانیده تا آب دجله عذب
گردیده کیقباد اول پادشاهی از کیان که با نتظام عالم وعالمیان پرداخت
کیقباد بود نظم جهاندار والاگهر کیقباد شهی بود با فر وآیین وداد
واز آثار او دو رودخانه است که در نواحی بلخ جاری گردانیده وتعیین
فرسنگ در زمان کیقباد پیدا شد از کلمات اوست که من لا ینفعک
صداقته لا یضرک عداوته دوستی هر که بتو نفعی ندهد زیان نرساند
از عداوت او ضرری بتو عاید نخواهد شد وایضاً من کلامه بناء الملک
علی قدر خطره وهمته بنای هر پادشاهی بقدر همت بزرگی
اوست یعنی اگر سلاطین بلند همت وقوی رای باشند آثار ایشان مستمر
واعمال ایشان محکم بود و بر صحایف روزگار مدت دور و دراز باقی
ماند وهم او گوید العمارة کالحیوة والخراب کالممات یعنی آبادانی
چون زندگانی است وویرانی مانند مرگ که وداع کردن عالم فانی
کیکاوس همت بر افاضت خیرات واشاعت مبرات مصروف بود

بود اما تلونی در مزاج داشت و اگرچه گاهی در جزئی مهمی استقصا و مبالغه
بسیار می‌نمود اما اکثر اوقات در قضایا، کلیه طریق حزم مسلوک نمیداشت
رسم کبود پوشیدن جهت تعزیت در زمان کیکاوس پیدا شد
و سببش قتل سیاوش بود در نظام التواریخ مسطور است که کاوس
رصدی بولایت بابل ساخت و اکنون از ابل عقرقوف گویند از سخنان
اوست احسن الاشیاء النصیحة واطیبها العافیة والمهنا الامن والذها الغنی واغز
الذین(؟) انصاف العدل وقال اعمال بمنازل النبات کار ها تمر و اندیشه‌هاست یعنی اگر در زمین دل درخت نیت
جهت اصلاح مفاسد نشانند هر اینه ثمره آن بصلاح آمدن مهام باشد
و قضایا یا موجب نمو فلاح احتشام وقال البر دافع البلیات والامور مرهونة
بالاوقات کیخسرو و هذه سلاطین کامکار و زبده خواقین رفیع مقدار
بود و بی‌شایبه تکلف و غایله تصلف هرچند مبالغه و تاکید در باب
مناقب و مفاخر و اوصاف ذات مکرمت آیات آن خسرو ستوده
مآثر کرده آمده هنوز قلم و زبان بعجز و قصور اعتراف نماید جام
جهان‌نمای که احوال عالم را در آن مشاهده کردی مخصوص بکیخسرو بود و بعض
از اهل تحقیق برانند که جام جهان‌نمای کنایت از باطن صافی آن پادشاه
عالم‌پناه چه هر امر که در عالم وقوع یافتی در خاطر عاطرش پرتو انداختی
و از کلمات اوست اعلم ان قوام الملک والرعیة بالمال الذی جعله الله آلة
لاستصلاح المعاش والمعاد والعمار منوع الاموال بمعظم نهما بدانکه پایداری ملک و رعیت بمال
است که حضرت حق سبحانه و تعالی از او وسیله هر دو سرای کرده است

لهراسب والی صاحب رای معدلت شعار و ملکی ثاقب فکر نصفت دثار
اما خویی درشت داشت و هیچ مجرمی را لحظه زنده نمیگذاشت اول کسی که تعیین
مراتب اصحاب دیوان نمود و مشرف و مستوفی و غیرهما مقرر فرمود
لهراسب بود از سخنان اوست که العفو عند الاقتدار من علو الاقدار
و من کلامه ایضا الجواد [illegible] الذخر والقناعة [illegible]
گشتاسب بلند همت عالی قدر صایب رای بود و در زمان او زرتشت
دعوی نبوت کرد و کتاب زند تالیف نمود گشتاسب بد و ایمان
آورده آتشکده‌ها ساخت و لایت بیضا و شهر اسروشنه از آثار اوست
و بقول صاحب تاریخ گزیده قلعه سمرقند را نیز گشتاسب ساخته و گشتاسب
اول پادشاهی که دیوان رسایل و مکتوبات نهاده فرمان داد تا مکتوبات
را بعبارت خوب و کلمات مرغوب نویسند و هم او فرمود که بر یک روی
سکه شکل آتشکده نقش کردند و بر جانب دیگر صورت او را مرتسم
ساختند و پیش از وی این رسم نبود این کلمات اوست احق الناس
بالبلاء(؟) من احسن الله تعالی الیه و بسط بالقدرة یعنی سزاوارتر کسی از بنی
آدم بفروتنی آنست که حق سبحانه و تعالی درباره او عاطفت و احسان
ارزانی داشته باشد و دست تصرف او بر مفارق جهانیان مبسوط ساخته
وقال ان المیت و من لا دین له سواء الا امانة لمن لا دین له یعنی مرده و مرد
بی‌دین نزد اصحاب یقین برابراند و امانت نیست مر آنکس را که دین نیست
اسفندیار شهزاده خویشتن دار شجاعت شعار بود از سخنان اوست

الشکر افضل من النعمة لانه یبقی تلک [illegible] تفنی یعنی شکر منعم از نعمت دادن
افضل است مصرع چه آن برکدار است و این نام دار و و فرمود که
لا تعمل عملا فی السر تستحی ان یذکر فی العلانیه در نهان بر کاری اقدام
منمای که اگر آشکارا شود شرمساری بری بهمن شهریاری بود بفضیلت
و دانش از امثال و اقران منفرد دست تصرف او به بسیاری از ممالک
و ولایات رسید بنابران بدراز دست ملقب شد حافظ ابرو گوید
اول کسی که نام حضرت حق عز اسمه را در اوایل رسایل ثبت نمود بهمن بود
و از آثار او در فارس بند کوارست و شهر پسا و جهرم و پوسکان را نیز
از بناهای او شمرده اند صاحب گزیده گوید که بهمن میان نجد و بصره و
آنکه در عراق تعبیه نمود از کلمات اوست که بالافضال [illegible]
الاقتدار بسبب انعام نمودن و اکرام فرمودن بزرگیها یاد
شود چه هرکه در جود اگر بر سخنان بگشاید حق تعالی ابواب ارزاق
و درهای اقبال بر روی فتح فرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
رفق الرفق مفتاح النجاح چرب زبانی کلید امال و امانیست چه سوء خلق و درشت
خوی موجب انهدام قواعد حشمت و سبب انخفاض رایات دولتست
و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و فرمود که تجربة التجربة
تضییع العمر از مودن از موده ضایع نمودن زنده کانیست و از سخنان
اوست الا [illegible] در عدل و داد کوشیدن
نیکوترین صفتهاست و انتقام مظلوم از ظالم کشیدن بهترین خصلتها

و هم او گوید [illegible] از تعریف منشیان و توصیف
مترسلان مستغنی است و او در زمان کیکاوس تربیت یافت و مدت
مدید سردار سپاه عجم و حاکم سیستان بوده و در زمان سلطنت بهمن بعالم
دیگر شتافت از کلمات اوست کل شیء تلیه النفقة من [illegible] الحرب
فان النفقة علیها من النفوس یعنی هر واقعه که حادث
شود بصرف اموال ازاله و دفع توان نمود مگر جنگ که در آن از سر جان برباید خواست
و من کلامه ایضا الرای السدید من الاید الشدید رای متین از جمله
نعمتهای قویتر است و ایضا من کلامه حسن الصبر طلیعة النصیر
یعنی هرکه احتمال شداید نماید و صفت حلم و اصطبار را شعار خود سازد
شجره اقبال او بثمره نصرت و اقبال بارور گردد [illegible] ملکه جمیله
عادله بود شهر جرباذقان از آثار اوست و روایتی هزار جشنون اصطخر
نیز از جمله عمارات همای است دارا اکبر سلطان دادگستر و خاقان
رعیت پرور بود دارابجرد از بناهای اوست و در تاریخ جعفری مسطور است
که قلعه رهبه را هم دارا ساخته و برغم صاحب تاریخ گزیده اصحاب
اخبار در ولایات و ترتیب اسب نام در منازل از جمله مخترعات داراست
از کلمات اوست [illegible] مثل الحنظلة الخضرة اوراقها
[illegible] یعنی دشمن که با تو خوش خوئی تازه روی نماید مانند حنظلی است
که ظاهر او بصفت خضرت و سمت نضارت موصوف و معروف باشد
و خاصیت او مثال زهر جان گزای و بیان شمشیر عمر فرسای بود پس

بر عقلا واجبست که بطراوت ظاهری او فریفته نشوند و از سمت باطن او
غافل نمانند دارا بن دارا پادشاهی بس جبار و ملکی باسطوت و اقتدار
بود باعتقاد صاحب گزیده شهرها از آثار دارای اصغر است انجمن
اوست که انی نطوف فی کل ما تسمع طمع مدار که هرچه بشنوی بیابی و گفت
که یا اخی انظر الی ملک الملوک و صاحب اقلیم السبعة جریحا ساقطا علی التراب
مستفردا عن الاصحاب والاحباب فقد زال ملکه و حان هلکه فاعتبر
بما تری قبل ان تصیر عبرة للناظرین
خلاصه معنی این سخن آنست که اگر بقوت تفوق و استیلا
مجموع عرصه ربع مسکون در تحت تصرف کسی درآید عاقبت الامر جدا از
اصحاب و تنها از احباب ازین عالم خراب رخت هستی بر خواهد بست
پس باید که عقلا دل برین دنیای فانی ننهند و از وفات اکابر سلف اعتبار
گیرند پیش از انکه عبرت بینندگان گردند نظم دل برین گنبد گردنده
منه کین دولاب ❁ آسیاییست که بر خون عزیزان گردد اسکندر ذوالقرنین
سلطان قدرت آثار و خاقان صاحب اقتدار بود بفرط کیاست و دها
معروف و بوفور معدلت و انصاف موصوف پرورش همه
معدلت کار بود سینش نا تجربه گذار بود تمامی ربع مسکون را
در تحت تصرف آورد و مدت چهارده سال پادشاهی کرد و علما
و حکما را گرامی میداشت و پیوسته با تامل اندیشه مسایل حکمی بر لوح خاطر
عاطر می نگاشت و این حکایت که نوشته می شود بر کمال دانش آن

پادشاه عالیجاه دلالتی تمام دارد آورده اند که یکی از ملوک هند که
موسوم بکید بود دختر خود را که در حسن و جمال نظیر نداشت با فیلسوفی
و قدحی پر سم بهدیه نزد اسکندر فرستاد ذوالقرنین بعد از مشاهده
طلعت جهان آرای دختر بامتحان فیلسوف بعد از تامل بسیار سوزنی
هزار در روغن خلانیده فرمود تا قدح را نزد سکندر بردند اسکندر
فرمود تا سوزنها را گداخته گرده ساخته و بنظر حکیم رسانیدند و فیلسوف
اشارت کرد تا گرده را آیینه ساخته پیش اسکندر بردند چون آیینه
بنظر پادشاه رسید فرمود تا از او طشتی پر آب افگنده مجموع را بفیلسوف
نمایند و فیلسوف ازان آیینه مشربه نموده در طشت پرآب نهاد چنانچه
بر روی آب می گردید و از آبدان هبات نزد اسکندر فرستاد و بنظر
ذوالقرنین مشربه را پر خاک بنظر حکیم رسانیدند فیلسوف را چون چشم
بران افتاد اظهار حزن و اندوه نموده کلمه استغفار بر زبان راند
و طشت و مشربه را بهمان صفت باز فرستاد اسکندر از ان حالت متعجب شد
و بهمگنان را بر ان اسرار اطلاع نیفتاد و ذوالقرنین روز دیگر مجلس
خود را بوجود حکما و فضلا زیب و زینت داده باحضار فیلسوف [illegible]
که تا غایت او را ندیده بود فرمان فرمود و چون حکیم حاضر گشت اسکندر
از طول قامت و عظم جثه او متحیر شده بر ضمیر منیرش گذشت که چنین
اگر حدت ذهن و سرعت فهم جمع گردد وحید عصر باشد و فیلسوف ما فی
الضمیر شاه را بفراست دانسته و انگشت بر گرد روی گردانده برسر

نهاد ذوالقرنین گفت سبب حرکت استفسار نمود فیلسوف گفت بنور کیاست
وصفای فراست انچه ملک نسبت بمن در خاطر عاطر گذرانید فهم کردم و
این فضل مشیر بانست که چنانکه در روی ملک حیّ است من نیز در روی زمین
شبیه و نظیر ندارم اسکندر فرمود که بگوی که مقصود من از ارسال قدح
روغن چه بود و غرض تو از خلانیدن سوزن چه فیلسوف گفت که مرا
از مشاهدهٔ ظرف پر روغن چنین معلوم شد که ملک می فرماید که دل من
بمرتبه از علم و حکمت مملو است که چنانچه این قدح گنجایش مسایل حکمی نمانده
و من بفرو بردن سوزن دران اشارت بدان کردم که امکان دارد
که معلومات دیگر با مور معلومهٔ ملک مجتمع شود همچنانچه سوزنها بسبب وقت
در قدح روغن جهت خویش جایی پیدا کرد و چون اسکندر از حقیقت
کره و آینه سوال فرمود فیلسوف جواب داد که از دیدن کره چنین بخاطر
رسید که ملک دعوی می فرمایند که دل من از کثرت قیام نمودن بامور
سپاهی مثل کره صلب و محکم گشته است و او را قابلیت قبول مسایل حکمی
نمانده و من از زینت آینه ملک را شبیه کردم که آهن هر چند متین
و مستحکم باشد بحیله چنان میشود که از غایت روشنی و صفا سایر جواهر و
اجسام دران معاینه نماید باز اسکندر گفت غرض من از نهادن آینه در
طشت آب و مقصود تو ازان مشربه که بر سر آب می گشت چه بود حکیم فرمود
که مراد پادشاه آن بود که چنانچه آینه بی توقف در تک آب می
نشیند ایام حیات نیز زود باختتام می انجامد و علم گشتن در زمان

نهم

قیصر حاصل نتوان کرد و مطلوب من از ساختن مشربه انکه همچنانکه شی را
که در تک آب رسوب می کند بر بالای آب نگاه می توان داشت کسب
فنون بسیار در زمان قلیل بجد و جهد ممکن است ذوالقرنین گفت که چون
مشربه را بر خاک کرده نزد تو فرستادم چرا در مقابله هیچ نگفتی
حکیم گفت آن عمل جوابی نداشت زیرا که مدعای ملک ازان فعل این
بود که بقاء مخلوقات از جمله محالات است و مجموع اولاد آدم عاقبة
الامر دفین خاک خواهند گشت بعد ازان ذوالقرنین حکیم را تحسین
فرموده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست گویند که اسکندر پس از
امتحان فیلسوف بازمایش قدح پرداخته آن را از آب ساخت و خلایق
را بشرب ان امر فرمود هر چند مردم ازان آب آشامیدند همچنانچه
قدح پر بود و هیچگونه نقصانی در آب پدید نیامد و العهدة علی الراوی
در بعضی از نسخ معتبر بنظر در آمده که یکی از حکما رساله بنام نامی اسکندر
تالیف نمود و چون آن کتاب بمطالعه آن پادشاه عالیجاه رسید
خراج یکی از ولایات معمور را برسم صله بمولف مسلم داشت جمعی
از امرا بعرض رسانیدند که بمجرد انکه کسی نام پادشاه را بر کاغذی
ثبت نماید مناسب نیست که خراج ولایتی را باو گذارند ذوالقرنین
گفت فی المثل اگر کسی حیات جاوید بشما بخشد در حق او چه عطای کنند
گفتند در مقابله چنین نعمتی دست قدرت ما بعطیتی نرسد اسکندر
بر زبان آورد من ذکرنی [illegible]

مقصود ازین کلمه آنست که کسی که نام مراد در رساله بنویسنده که آن بر صفحات روزکار پایدار ماند همچنانست که مراحبات جاودانی کرامت کرده آورده اند که بلده مرو وهراة وسمرقند واصفهان از آثار اسکندرست

وکی از شعرا در تفصیل اسامی بانیان مراة این رباعی نظم آورده

نظم

لهراسب نهاد هست مرهٔ را بنیاد ‫:.‬ کشتاسب درو بنا دیکر بنهاد ‫:.‬

بهمن پس ازان عمارت دیکر کرد ‫:.‬ اسکندر رومش همه داد بباد

در تاریخ جعفری مسطورست که شهر اسکندریه را اسکندر بنا کرد وبر کنار دریای محیط مناره ساخت که سیصد کز ارتفاع داشت وبر سر آن مناره آیینه تعبیه نمود چنانچه هر کشتی که بر روی آب روان کشتی در آن آیینه بنمودی صاحب تاریخ کزیده کوید که وامق وعذرا معاصر اسکندر بودند از سخنان ذو القرنین است که صاحب سخاوت ومروت همیشه مکرم باشد هر چند از جمله اغنیا بود وفرمود که چه قبیح است کفتن وناکردن وچه جمیل است کردن پیش از کفتن وهمو کوید که بنی آدم بعقل محتاج تراند که بمال ونیز از سخنان اوست که قدر استاد از پدر بیشترست چه پدر سبب حیات فانیست واستاد موجب علم باقی

نخستین شخصی که از اشکانیان بر جهانیان فرمان فرما شد اشک بود از کلمات اوست که کینه وبغض اکابر در سینه نگاه داشتن مهلک است زیراکه با اصحاب دولت وارباب حشمت عداوت ورزیدن وپیرامن مخاصمت

گردیدن

گردیدن همچنانست که کسی با فلک در مقام معارضه ومقابله آید واین صورت عاقبتی ذمیم وخاتمتی وخیم دارد وهم او کوید که عز الملوک فی کثرة المهالک

شاپور

عزت پادشاهان در بسیاری ارتکاب امور خطیره است ملکی صاحب همت وخسروی با معدلت بود در اکتساب فضایل وکمالات جد واجتهاد فرمودی وبافاده واستفاده مسایل حکمی اشتغال نمودی صاحب جعفری کوید که مداین را شاپور طرح انداخت وجسری آهنین که تا زمان کسری بر دجله بود او ساخت بعضی کویند که شاپور در عراق نهری حفر نمود که آنرا نهر ملک خوانند از کلمات اوست که بلاست مصیبتی است که اجر وثوابی ندارد

بهرام بن شاپور

در تاریخ جعفری مسطورست که بهرام در حوالی سواد شهر انبار ساخت ودر مقامی که حالا رومیه است بلده که جمیع اعدای آن از سنک زاشیده بود طرح انداخت

بلاش بن بهرام

پادشاهی صاحب عادل بود در ایام سلطنت او طایفه از بنی اسرائیل طریق نافرمانی وعصیان مسلوک داشته بصورت بوزینه مصور شدند وپس از هفته که بدان نشان عبرت عالمیان بودند جان بمالک سپردند

هرمز بن بلاش

خسروی نیکو سیرت وملکی با نصفت بودند کویند که قادسیه ونهروان از آثار اوست

انوشش بن بلاش

بنیاد شهر ششتر او نهاد ودر نواحی اصفهان نهری که موسوم است برنده رود جاری کردانید وبعد از وی فیروز بن بلاش پادشاه شد

بلاش بن فیروز

تبرزیه وطارم ودرک از جمله

عمارات پلاشان است و مرغزار پلاشان در حدود اصفهان منسوب
بدوست اردوان بن پلاشان در زمان سلطنت او سه سال باران نبارید
از کلمات اوست که ذاهبت من بکره وجهت تحفه چون از مکرو ببی
بگریزی روی بسوی آن آورده باشی یعنی بتقدیر ملک قدیر مانند دام صیاد
دام میان مثل مرغان صید او می کردند و این معنی معین است که هر چند
نگاری در حلقه دام بیشتر اضطراب نماید بندها محکم تر گردد نظم
ما صبر گزیدیم بدام تو که در دام بیچاره نگاری چو طپیدن
و قال قلوب الرعیة خزاین ملوکها دلهای رعایا خزاین پادشاهانست
یعنی اگر رعیت در زیر دستان آزاد و عدل سلاطین نافذ فرمان
خوشدل و شادمان باشند ایشان نیز از نتیجه امانی ثمره
کامرانی چنین اند و الا فلا اردوان بن اشغان ملک را بضرب
شمشیر و شان از اشکانیان انتزاع نموده مالک جهانبان
شد از سخنان اوست احق الناس ان یغبط الملک الصالح المظفر سزاوار
تر کسی که بروز کار او رشک برده شود پادشاه نیکوسیرت فیروز
بخت است و بعد از اردوان برادرش بلاش پادشاه شد کودرز
بن پلاش در تاریخ جعفری آورده که شهر بکریب و نگار او کازرون
و ساوه از آثار اوست و پس از وی بیژن بن کودرز و کودرز بن بیژن
و نرسی بن بیژن بنوبت سلطنت کردند اردوان بن نرسی آخرین ملوک
طوایف است صاحب جعفری گوید که اردوان گوید که اردوان در

فارس

در فارس شهر جور بنا نهاد و قصری بلند ترتیب داد و آن شهر را بفیروزاباد
موسوم کردانید و قصر مسمی بقصر ایران کردید اردشیر بابکان مبدا
تباشیر صبح دولت ساسانیان و مطلع آفتاب حشمت و مکنت ایشان
بود داول بشهنشاه ملقب گشت و اختراع کهر کرده از آثار مهیان نسبت
اردشیر است و از جمله مولفات او رساله ایست موسوم بکارنامه
و آن نسخه مبنی است بر چکونکی ظهور او و طواف در اطراف ربع
مسکون و مولف دیگر دارد موسوم باداب العیش و آن کتاب مبنی
است از آداب خوردن و آشامیدن و با خلق معاش کردن و در آنجا
مبین کردانیده که آدمی در هر وقتی چه کار کند چنانچه تمامی اوقات
را مستغرق ساخته و فرموده که هر کس معطل ماند اندیشها خطا و
از منجر بفسادات شود روایتست که اردشیر جهان مقرر فرموده
بود که مرا مردر دار الملک او حادث گشتی او را اخبار نمودندی
چنانچه هر کس در مجلس او حاضر شدی گفتی که دوش چه کار کردی و چه
خوردی از جمله عمارات او کوره اردشیرست و آن شهر را سوری
بغایت مستحکم بوده و شهر برده سیر که از آن کواشیر گویند از سواد
کرمان و اهواز از خوزستان و حزیره از موصل و خط از بحرین و
برکه بقرب انبار ها بنا های اوست و جفر رود مسرقان نیز منسوب باردشیر
در تاریخ گزیده آورده اند که در بیابان سجستان از آثار اوست
از کلمات اردشیر است لا ملک

الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل یعنی سلطنت را محافظت نتوان
نمود مگر بلشکر و لشکر جمع نتوان کرد مگر بمال و فراهم آمدن مال میسر نشود
مگر با بادانی و تعمیر صورت نپذیرد مگر بمعدلت و فرمود که
[illegible] پادشاه داد دهنده بهتر است از باران بزرگ قطره
چه فایده باران بعضی از بلدان رسد و رشحات سحاب عاطفت سلطان
عامه رعایا و کافه برایا را شامل باشد و هم فرموده است که الدین بالملک
یقوی والملک بالدین یبقی ماحصل این کلمه از فحوای این دو بیت
مستفاد میشود قطعه سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک
بی رشحه عیون شرایع طمع مدار لیکن ز لال چشمه دین کی شود روان
بی یاری سیاست شاهان کامکار و از سخنان اوست که بدنیا
رغبت منمایید که با هیچکس وفا نکند و دست از و باز مدارید که آخرت
او بدست نیاید یعنی دل باین معشوق پر جفا و محبوب بی وفا منهید که
امور آخرت مهمل ماند و بالکل ترک او مدهید که امر معیشت و عبادت
بی این بضاعت تمشیت نپذیرد شاپور بن اردشیر پادشاه عادل باذل بود
در نظام التواریخ مذکور است که شاپور شهر نیشابور که طهمورث بنا کرده
بود و اسکندر خراب ساخته آبادان گردانید و بلاد شاپور از اعمال
فارس و جند شاپور از خوزستان و شاد و شاپور از سجستان از جمله
آثار اوست از کلمات شاپور است ان الکریم المختار من استوی عنده
الذهب والاحجار و من کلامه ایضاً لا عصمة الا

بالتوفیق

بالتوفیق الله و لا حلم الا بالمجاهدة و لا [illegible] ولا رای الا
بمشوره هرمز بن شاپور بسمت جرات و مردانگی موصوف و بصفت نصفت
و فرزانگی معروف بود و رام هرمز از اعمال خورستان و دستکرد در
میان بغداد و خوزستان از جمله عمارات اوست بهرام بن هرمز
بغایت کریم و حلیم بود مانی نقاش که در زمان شاپور ظهور نموده دعوی
نبوت کردی بهرام فرمان داد تا ارباب دانش با او مباحثه نمایند
و چون مانی ملزم گشت بحکم بهرام بقتل آمد از سخنان اوست که لا سرور
الا [illegible] اللذة الا مع العافیة بهرام
بن بهرام چون بر تخت سلطنت نشست آغاز ظلم و تعدی کرد و بنابر آنکه
اعیان و اشراف از وی متنفر گشته خواستند که بخلع او بر دارند
و دیگری را بجای او پادشاه سازند از خواب غفلت بیدار شد و اعمال
سیئه خود را بافعال حسنه مبدل گردانید از کلمات اوست که الدنیا
فانیة والاموال [illegible] یة وقال ایضا کلام العاقل
[illegible] الشره وبال مراد ازین کلمه آنست که هر سخن که از
گنجینه سینه عقلا بیرون آید مانند مسکوکات طلای احمر بسکه حکمت و عیار
فطانت منقش و محلی بود و اکثر سخنانی که از دار الضرب ضمایر جهلا ظاهر
شود چون بمحک بصیرت امتحان نمایند مثل زر قلب مزور و روی اندود
باشد و وسیله نکال دنیا و وبال عقبی گردد و بعد از بهرام کبیر پسرش
که بهرام ثالث عبارت از وست پادشاه شد نرسی بن بهرام بن بهرام

بن هرمز پادشاه معدلت گستر و ملکی رعیت پرور بود از سخنان اوست
الجود افضل الذخر والقناعة افضل الغنى والمودة افضل
القرابة هرمز بن نرسی در تاریخ گزیده مسطورست که اول پادشاهی
از ملوک عجم که بنفس خویش در دیوان مظالم نشست هرمز بود گویند از آثار او
در ولایت خوزستان قری و قصبات فراوانست شاپور ذوی الاکتاف
خسرو کامکار و ملک دولتیار بود و پیش از تولد او پدرش هرمز از عالم
انتقال نمود و امرا و ارکان دولت تاج سلطنت را بر زبر سر والده
او او بخشند و بعد از چهل روز شاپور متولد گشته همگنان را سرور موفور
دست داد و خواطر بسلطنتش قرار یافت و غیر از شاپور هیچ پادشاهی
را این دولت میسر نگشته بثبوت پیوسته که در ایام طفولیت شاپور
طایر غسانی لشکر ببلاد عجم کشیده خرابی بسیار کرد و چون شاپور بسن رشد
و تمیز رسید جهت انتقام با سپاه فراوان بجانب دیار اعراب شتافته بر
ایشان ظفر یافت و جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانید و بعد از آنکه او را
از کثرت قتل ملالت روی نمود فرمود تا شانهای بعضی اسیران را سوراخ
کرده در ریسمان کشیدند بنابرین بذو الاکتاف ملقب شد آورده اند
که فیروز شاپور که از انبار نامند و عکه و طیسون از حدود بغداد شادروان
ششتر از ابنیهای اوست و قاضی ناصر الدین بیضاوی با آنکه تعمیر نیشابور را
بشاپور بن اردشیر نسبت نموده چنانچه مذکور شد در آخر ذکر شاپور
ذوی الاکتاف باین عبارت نوشته که نیشابور در خراسان و چند

ثم ذالحان

شهر از سجستان و چند شهر دیگر در هند از آثار اوست والله اعلم بالصواب
در تاریخ گزیده مسطور است از شهرستان از قزوین و شهر مداین و خوزه
شاپور که لبوس مشهور است هم از جمله بناهای شاپور است و مزدکی
آراد نام در عهد او بدعوی زبان گشاده مردم آذربیجان متابع
او شدند و آن ولایت منسوب بان شخص است و ایضا برغم مولف تاریخ
گزیده ظهور مانی در ایام دولت شاپور ذو الاکتاف بوقوع انجامیده
والله اعلم الحقیقة الحال از کلمات شاپور است [illegible]
[illegible] النیف یعنی بعضی از سخنان نافع
تر بود از باران و برخی زبان کارتر باشد از شمشیر بران وقال ایا کم
[illegible] یعنی اندازه خردها در حین نزول نکردها
بپدید آید و من کلامه ایضا من قال فی الناس ما لا یعلم [illegible]
یعنی هر کس درباره مردمان نادانسته سخنی گوید مردم نیز در حق او سخنان
غیر واقع بر زبان آرند و پس از شاپور ذو الاکتاف بقول اکثر مورخان
برادرش اردشیر متصدی امر ایالت گشت و چون شاپور بن شاپور
بحد بلوغ رسید زمام خطیر سلطنت را در قبضه اقتدار او نهاد
شاپور بن شاپور [illegible] ملکی شفقت شعار نیکو اخلاق بود
از سخنان اوست احسن من المعروف والشکر احسن منه که نسبت خبری
خوبتر از احسان و شکر انعام بهتر از نعمت اوست و هموگوید الشرکان
فی طبیعة کل واحد فان غلبه صاحبه [illegible] علی صاحبه ظهر

یعنی شرارت در طبیعت مجموع افراد اولاد آدم مذکور
است اگر صاحب طبیعت بر و غالب آید شرارت پنهان ماند و اگر شر خداوند
خود مستولی گردد و صاحبش مغلوب شود بذی سمت ظهور یابد پوشیده
نماند که بعضی از مورخان این سخن را بارده شیر بن هرمز نسبت کرده
اند والعلم عند الله تعالی بهرام بن شاپور ملقب بکرمان شاه بود
اکثر ائمه تاریخ را عقیده آنست که چون در زمان پدرش حکومت کرمان
تعلق باو داشت ملقب باین لقب شد و بعضی گویند که کرمان را او بنا کرده
است بسبب آن کرمانش گفتند در تاریخ گزیده مزبور است که بهرام
صندوق قبر خود را از چوب ابنوس ترتیب نمود و بران نقش کرد که ما
دانستیم که چون برین جایگاه سر بنهیم هیچ مهربان ما را سود ندارد
و کین هیچ بدگمان ما را پیش از وعده بدینجا نفرستد حظ خود از جهان
برداشتیم و جهان بدیگران گذاشتیم یزدجرد الاثیم ملکی جفاکار
و ظالمی مردم آزار بود چون جور و تعدی او از حد اعتدال درگذشت ابلق
که دیده توسن سپهر مثل آن ندیده بود بروایت اصح در قصر یزدجرد
پیدا شد یزدجرد حکم فرمود تا آن اسب را الجام زرین دهند و چون
خدام بارگاه سلطنت متوجه آن مهم گشتند اسب تندی کرده هیچکس را گرد
خود نگذاشت آخر الامر یزدجرد بنفس خویش متصدی آن امر گشت اسب آرام
شد و شهریار ستمکار زین بر پشت او نهاد و چون قصد کرد که زین را
بقشون مستحکم گرداند اسب لگدی چنان بروزد که تا ماسقر در هیچ مقر
قرار

قرار نگرفت از سخنان اوست اعلم الملوک من لا یبادر العقوبة
فی حال الغضب و یعجل مکافاة المحسن عند القدرة
و الا مکان یعنی داناترین پادشاهان آنست که در
حال خشم بسرعت در عقوبت مبادرت ننماید و بهنگام قدرت
و مکنت مکافات کردار نیک شتاب فرماید و هم گویند که دست چون
از اعمال خیر فارغ آید بافعال شر گراید و دل چون از اندیشه آخرت
خالی ماند بارتکاب مآثم و جرایم رغبتش بیفزاید و یزدجرد هر گه مقتضای
این سخنان دلپذیر قیام نمودی و پیوسته بر ظلم و ستم و سایر اعمال سیه
و افعال نامرضیه اقدام فرمودی بهرام گور چون متولد شد
پدرش یزدجرد او را نزد نعمان بن منذر که پادشاه عرب بود فرستاد
تا دران دیار که بلطافت هوا و عذوبت ما اتصاف داشت او را پرورش
دهد و نعمان کاخی سمی بخورنق ترتیب بهرام پرداخته خورنق و سدیر را که
از غایت غرابت و کمال رفعت و مناعت مثل شده جهت او بنا فرمود
و بهرام بعد از فوت یزدجرد از عربستان بلاد عجم شتافته بر سریر
سلطنت نشست و او پادشاه شجاع عادل و خسرو عیاش بازل بود
گویند که در ایام دولت او سوقیه تا چاشت بکسب اشتغال می نمودند و باقی
اوقات را بعیش و عشرت مصروف میداشتند نقلست که چون وزرا
از کثرت انعام او بتنگ آمدند عرضه داشتی نوشته بهنگام فرصت
رفع کردند مضمون آنکه قاعده مقرر دولت خزانه است و خزانه چون

ازمال خالی ماند اساس حشمت واهی وبی رونق گردد بهرام برپشت رقعه نوشت
ان لم یصد قلوب الاحرار بالبر فبای شیء یصیدها
یعنی اگر مرغ دل آزادان را بدانه انعام واحسان صید نکنم پس بکدام دام
صید توانم کرد جمهور مورخان آورده اند که بهرام در شکارگاه در
اثنای صید بچاهی در افتاد وناپیدا شد چنانچه هرچند مردم بان چاه
رفته لوازم جست وجوی بجای آوردند ازوی اثری نیافتند اما از سخن صاحب
تاریخ گزیده خلاف این معنی فهم میشود زیراکه در آخر ذکر بهرام نوشته
که بهرام فرمود تا بر گورش نوشتند که با آنکه ازین جهان همه کامی
برداشتیم از اینا کام بگذاشتیم القصه بعد از انقضاء ایام حکومت بهرام
یزدجرد وفیروز وبلاش نوبت سلطنت کردند در تاریخ گزیده مذکور است
که فیروز رام وروشن فیروز جرجان وکازرون فارس وشاد آذر
بیجان از جمله بناهای فیروز بن یزدجرد است **قباد بن فیروز** بزیور عدالت
گستری وحلیه رعیت پروری آراسته بود وخروج مزدک وقتل آن مردک
در ایام دولت او بود شاه خوره که در فارس است واوجان و
حلوان را از جمله عمارات او شمرده اند وبعضی گویند که بردع وگنجه ومیافارقین
را قباد احداث کرده در تاریخ جعفری مسطور است که استراباد جرجان
وخابور در موصل از بناهای قباد است **انوشیروان بن قباد** کسی را که خواجه
کائنات وبهترین موجودات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات سلطان
عادل خوانده کما قال صلی الله علیه وآله وسلم **ولدت انا فی زمن السلطان** ۴۹

العادل

العادل اورا بتعریف منشیانه وتوصیف مترسلانه چه حاجت باشد
بصحت پیوسته که انوشیروان اول پادشاهی است که کسری لقب یافت و
بعد از وی سایر ملوک عجم را همین لقب کردانیدند روایتست که در ان
اوان انوشیروان بفتح بلاد وامصار شام قیام می نمود بانطاکیه که
در ان زمان بهترین بلدان بود رسید ووضع ان شهر کسری را خوش
آمده فرمان داد تا صورت انطاکیه را بر تخته کشیدند فرمود تا استادان
حسیم همان شکل وهیئت بی زیاده ونقصان نزدیک مداین شهری طرح انداختند
چون ان عمارت باتمام رسید نوشیروان حکم فرمود که تمامی متوطنان
انطاکیه بدانجا نقل نمایند گویند که کوچهای ان شهر که برومیه اشتهار
یافت چنان شبیه بود بکوچهای انطاکیه که هرکس از مردم انجا که از
دروازه در آمدی بی تامل واندیشه بخانه خویش رفت وتفاوت
میان آن دو شهر بیش ازین نبود که بر در خانه کازری که در شهر قدیم
داشت درختی موجود بود ودر بلده جدید آن شجره مفقود **مصرع**
این طرفه حدیثیست اگر راست بود در بعضی از تواریخ گزیده مسطور است
که کتاب کلیله ودمنه وشطرنج را در زمان انوشیروان از هند
بایران آوردند بوزرجمهر که وزیر او بود در برابر شطرنج نرد اختراع
کرد والله اعلم از سخنان نوشیروان است که فاضلترین نسوان از
شوهر وبهترین اسبان از تازیانه ونیکوترین شمشیرها از صیقل بی
نیاز باشند ونمو فرماید **وجدنا [illegible]**

العقوبة وقال مثل الملك الذی یعمر خزائنه باموال رعیته کمثل من یطین سطح بیته بما یقلع من اساس بنائه یعنی پادشاهی که خزانه را با موال

رعیت معمور گرداند مثل شخصی باشد که از بن دیوار خانه خود خاک بر

کند و بام خانه بینداید بیت از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار

کند و بام اندود وقال صلاح الرعیة انفع من الجنود وعدل ١

الملک اخصب من الزمان سنه حو عادل بود ز قحط منال عدل سلطان به فراخی از بهار

فرمودنا که بر گورش نوشند که هرچه از پیش فرستادیم ما را ذخیر است پیش

کسی که جزای نیکی بکاهد و در بدی بیفزاید و بعد از نوشیروان هرمز متصدی

امر سلطنت گشت و چون سیزده هزار کس از عقلا و اشراف فرس در

مدت پادشاهی خود که بروایت اصح دوازده ساله بود بقتل آورد

بقیه ارکان دولت و اعیان مملکت اورا از حکومت معاف داشته

خسرو پرویز را بر سریر ایالت نشاندند از سخنان اوست که

کافر نعمت در معرض سخط خالق و ذم خلایق باشد خسرو پرویز بوفور عظمت

و کثرت حشمت از سایر اکاسره ممتاز و مستثنی بود چنانچه گویند که پانزده

هزار مطربه و خدمتکار روشن هزار خادم و حارث داشت و بیست هزار

و پانصد اسب عربی و رومی و استر زینی در طویله او جو میخوردند و شصت

زنجیر در فیل خانه او بود و در ایام سلطنت او فیل سفید در ایران بچه آورد

با آنکه در ایران فیل را تولد معهود نبود و طلاء دست افشار که چون

موم نرم بود مخصوص پرویز است و باربد گوینده که او نظیر نداشته

ابرام

در بزم او بسر می برد از سخنان خسرو است که سه درد را دوا نیست درویشی

که قرین کاهلی بود و دشمنی که با حسد آمیخته باشد و بیماری که منضم زن

پیری بود و همی گوید که شکر کننده را نعمت دهید و نعمت دهنده را

شکر گوید و کلمه الغدر ساعی فی وقته طفر را بعضی منسوب باو می دارند و بعد از

انقضاء ایام دولت خسرو شیرویه و اردشیر و شهریار و پوران دخت

که پورانی منسوب بدوست و جشنسده و آزرمی دخت و کسری بن حسین و فرخ

زاد بنوبت سلطنت کردند و یزدجرد بن شهریار که آخرین ملوک

عجم بود در زمان خلافت او کشته شد و از آن طبقه جز نام و نشان نماند

وتلک الایام نداولها بین الناس ذکر بعضی از آثار و کلمات حکماء متقدمین

که پیش از ظهور حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه روی

زمین بفر وجود ایشان تزیین داشته چون حضرت مخدومی ابو مکانی

خلدت ظلال عواطفه و مراحمه الی یوم الدین در کتاب افادت انتساب

روضة الصفا حالات حکما را مصدر بذکر آدم علیه السلام کرده اند این بنده

نیز بر یمن و تبرک طریق متابعت سلوک داشت ابو البشر آدم علیه السلام

چون دست قدرت صانع بیچون از تخمیر طینت آدم علیه السلام باز پرداخت

و روح در قالب همایونش در آمد ابو البشر به بهشت شتافته بجناب

آلهی سرافراز شد و دران اثنا حوا را از سلام الله علیهما از پهلوی

چپ آدم مخلوق گشته بینهما عقد زوجیت انعقاد یافت و بعد از اغوای

شیطان و اکل ثمره شجره ممنوعه آدم و حوا سلام الله علیهما از

بهشت بدار فنا نزول کرده از یکدیگر جدا افتادند و آدم بلوازم استغفار
و انابت قیام نموده کریم عطابخش توبه او را قبول فرمود و بیت المعمور را
از آسمان ششم بزمین فرستاد درین محل که حالا کعبه معظمه است و ابو البشر
بطواف آن مامور گشته از سراندیب بجانب مکه روان شد و چون بعرفات
رسید حوا را آنجا یافته بتنبیه جبرئیل او را شناخت بنابران آن موضع بعرفات
موسوم شد بعد ازان آدم و حوا بامری که مستلزم بقاء نسل است مشغول
گشتند و حوا هرگاه حامله شدی پسری و دختری آوردی و آدم دختر بطنی
به پسر بطن دیگری دادی و چون قابیل و اقلیما بیک شکم و هابیل و لبودا بشکم دیگر
بودند آدم خواست که اقلیما را بهابیل و لبودا را بقابیل دهد و قابیل از قبول
این امر سر باز زده میان برادران منازعت اتفاق افتاد آدم فرمود
تا اخوان قربان کنند و قربان هر یک مقبول شود اقلیما را باشد و طریق
قربان دران زمان چنان بود که هر کس گوسفندی یا چیز دیگر از جنس
ماکولات بر سر کوهی نهادی اگر مقبول بودی آتشی ظاهر شدی و آنرا
از جنس خود ساختی و چون هابیل و قابیل قربان کردند قربان هابیل در
حیز قبول آمده بدین سبب قابیل قصد قتل برادر نموده در وقتی که آدم بحج
رفته بود سنگی بر سر هابیل زد تا بسعادت شهادت رسید و رسم خون
ناحق در میان بنی آدم ازان زمان باز پیدا شد آنگاه شیطان
بقابیل گفت که آتش قربان هابیل را ازان جهت قبول کرد که او را می پرستید
بنابران قابیل بسجده آتش قیام نموده طریقه آتش پرستی شروع

یافته القصه چون آدم علیه السلام از حج مراجعت فرموده بر کیفیت واقعه
هابیل مطلع شد بیتی چند در مرثیه فرزند ارجمند خود در سلک نظم
نظم کشید و اول آن ابیات اینست **شعر** تغیرت البلاد و من علیها
و وجه الارض مغبر قبیح   بر تقدیر صحت این روایت آدم اول کسی است
که بزبان عربی شعر گفته اما روایت صحیح آنست که اشعار آدم علیه السلام
بلغت سریانی بوده و یکی از فضلا مضمون آنرا بعربی ترجمه کرده
و برخی از اهل تحقیق را عقیده آنکه آدم علیه السلام در مرثیه هابیل الفاظ
منثور که فحوای آن مطابق آن ابیات بود ادا فرموده العلم عند الله
تعالی امام شمس الدین محمد شهر روزی در تاریخ حکما آورده که من
بعضی از مولفات آدم را دیده ام و اول شخصی است که باستخراج
صنایع و ترتیب آلات آن توفیق یافته فرزندان خود را تعلیم داد
و نخستین کسی است که تاج نبوت و افسر رسالت بر سر نهاد **شیث علیه
السلام** اوستاد ادریس پیغمبر است و چون بعد از فوت آدم بیت
المعمور را باسمان بردند شیث خانه کعبه را در همان موضع بنا
نهاد و در زمان طوفان نوح آنخانه منهدم گشته ابراهیم علیه التحیة
والتسلیم تمهید و تشیید آن مقام قیام نمود از سخنان شیث است که
بهترین توانگر بها شند رستی است و بزرگترین شادیها فراخ دلی
و هم او فرماید که خواموشی و نه محاورت جهال بهتر است و نه مجاورت
اشرار و بعد از فوت شیث پسرش انوش قایم مقام گشته درخت

حزما اونشاند و بروایتی ولد انوش قینان آغاز عمارت بابل کرد

ادریس بن یرد بن مهلائیل بن قینان علیه التحیة والغفران

پیغمبر عظیم الشان و عاقلترین اهل زمان خود بود او را بثالث در کلام ارباب حکمت عبارت ازوست و نامش اخنوخ است و بسبب کثرت تدریس ملقب شد و چون ادریس بنعمت نبوت و حکمت و حکومت مشرف بود الحباب را المثلث بالنعمة گویند در تاریخ حکما مزبور است که ادریس صد شهر بنا کرد که کوچکترین آن بلدان شهر رهاست و در هر اقلیمی مناسب طور متوطنان آنجا سنتی تمهید نموده رسم مقرر فرمود بقولی اهرام مصر را که بگنبد هرمان اشتهار یافته دارد عمارت نمود و بروایت اصح اول کسی که اختراع فن نجوم کرد او بود و وضع اسامی بروج و نظرات از تربیع و تثلیث و غیر ذلک منسوب بآنحضرت است و صنعت کتابت و حرفت خیاطت را نیز از مخترعات ادریس علیه السلام شمرده اند و رسم و سی در بابت کفار از جمله سنن آن پیغمبر است از سخنان اوست که بهترین بخششها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در حال قدرت و هم او گوید که نادان در نظر بصیرت خود نماید اگر چند زیرک باشد و دانا بعکس او و گفت که هر که در موضعی متوطن شود که در آنجا سلطان قاهر و قاضی عادل و طبیب با مروت جاری نباشد در تضییع نفس و مال خویش سعی کرده باشد و فرمود که هر گاه حق سبحانه و تعالی بثروت و غنا اختصاص

دهد لایق بمکارم اخلاق آنست که تکبر ننماید و بر خلایق مفاخرت نفرماید و شکر نعمت را بتواضع و مواسا با مساکین و فقرا بسر برد و گفت که بزرگترین مصیبتها قلت عقل و حکمت است و عدم رغبت در تحصیل ادب و سعادت

صاب

پسر ادریس است علیه السلام و طایفه را که به نبوتش اعتراف نموده خود را منسوب باو می دارند صابی می خواهند از سخنان اوست که علامت غنا و کفایت ایام نیکوی افعال ایشان تو اند بود نه حسن ملابس و عظیم اجسام

اسقلبوس

از جمله ملازمان و تلامذه ادریس بود علیه السلام از کلمات اوست که در تعجبم از شخصی که بسبب خوف عرض مرض از اطعمه و اشربه ردیه اجتناب می کند و از بیم عقوبت عقبی و عذاب دار جزا از ارتکاب ماثم و اکتساب خطایا احتراز نمی نماید

لقمان حکیم

بعضی از علما اخبار رحمهم الله الملک الغفار اعتقاد دارند که جناب حکمت پناهی را حضرت الهی بشرف نبوت نیز مفتخر و مباهی ساخته بوده اما اکثر مورخان بر آنند که آنجناب را میان نبوت و حکمت مخیر ساختند و او حکمت اختیار فرمود آورده اند که آن قدوه احرار در مبدا حال در سلک ممالیک یکی از بنی اسرائیل انتظام داشت و سبب آزادی وی آن شد که روزی آن شخص اسرائیلی با حریفی بر لب رودی بلعب نرد مشغولی می نمود مشروط بر آنکه هر کس مغلوب شود آب رود را بتمام بیاشامد یا بنصف متملکات

خود را تسلیم نماید از خاصیت چرخ شعبده باز خواجه لقمان مغلوب
گشته خصم او را با تراشیدن آب رود تکلیف نمود وچون این معنی
متعذر بود خواجه قبول فرمود که نصف اموال را تسلیم کند مهلتی
طلبیده بخانه آمد وآن شب را از دست برد مضمونهای گردون
دون در شکنجه محنت و اندوه بروز رسانید وصباح که مقبصای
حکمت ربانی آفتاب جهان تاب طالع شده مهرهای بساط
سپهر را برچید وحریف غالب شب را مغلوب گردانید جناب
حکمت انتساب بدستور معهود بسلام خواجه رفته او را در غایت
ملالت یافت واز سبب حزن پرسیده خواجه از جواب اعراض
نمود لقمان سوال را مکرر گردانیده بر زبان گذرانید که در امثال
این اوقات اعراض مناسب نمی‌نماید چه شاید که در تدبیر مهمی که دست
داده مرا رای صواب بخاطر گذرد خواجه صورت قضیه را با لقمان
درمیان نهاده آنجناب گفت که دفع این واقعه بسهولت گذرانست
میسر میشود مرا با خصم بکنار رود بر تا او را مغلوب گردانم وچون
حریف غالب جهت اخذ اموال بخانه خواجه لقمان آمد گفت بیا باتفاق
بکنار رود رویم تا خواجه من آب را بیاشامد وآن شخص با لقمان
و مالک او بکنار آب رسیده جناب حکمت مآب خصم را مخاطب
ساخته گفت که اگرچه خواجه مرا می‌گوئی که آبی را که دی روز در جریان
بود باشد درین رودها جاری بوده می‌باید آشامید نه آن آب

باز می‌گردانی تا بخورد واگر تکلیف می‌نمایی که آبی را که حالا در
میان دو کنار رود است وسمت جریان دارد بکار می‌باید برد
تو آبی را که از بالا می‌آید نوعی ساز که با این آب مخلوط نشود وآب
حاضر در محل خود قرار یابد تا بموجب فرموده عمل نماید واگر غرض
شرب آبیست که قریب بمنبع است تو آنرا بموضعش نگاه دار تا خواجه
بیاشامد آن قیام فرماید واین معنی معین است که خواجه من
با تو مقرر ساخته که هر آب که از اول آفرینش تا غایت درین رود
روان بوده وهست بیاشامد لاجرم بیکی ازین وجوه اشارت
باید نمود وحریف غالب از استماع این حرف سراسیمه مغلوب گشت
ولقمان با او چندان جدل کرد که بلطایف الحیل خواجه خود را از چنگ
ایشان خلاص ساخت واول نکته که از علم وحکمت آنجناب بین الناس
شهرت یافت این قضیه بود بعضی گویند که جهت اعتاق آن حکیم سابق
آن شد که روزی خواجه او را بذبح گوسفندی امر نمود وفرمود
که بهترین اعضایش را بنظر من رسان ولقمان گوسفند را کشته دل و
زبانش را نزد خواجه آورد وپس از چند روز باز جناب حکمت
مآب بکشتن شاتی مامور آمد اما این نوبت امیر گفت که بدترین اجزایش
را بیاور این کرت نیز لقمان دل وزبانش را پیش خواجه برد خواجه
لقمان این دو فعل را بظاهر متناقض یافته بر آنجناب اعتراض فرمود
لقمان گفت که اگر دل وزبان کسی با یکدیگر موافق است بهتر اعضاست

واگر مخالف است بدترین اعضاست و در سبب آزادی او وجوه دیگرست
نیز که تفصیل آنها موجب تطویل میشود نقلست که لقمان پسر خود را گفت با مردم درشت مگوی و بسیار تفکر باش و خاموشی را شعار خویش ساز تا از شر زبان امین گردی و از طعام خود را گرسنه دار و از حکمت سیر و اگر مردمان بچیزی که در ذات تو موجود نباشد ترا ستایش نمایند بقول ایشان مغرور مشو که بنجی جاهل هرگز خرف درنشود و با زیردستان منازعت منمای و ایشان را حقیر مشمار و با سفها از سلوب مظاهرت و معاونت طلب منمای و چون خواهی که با کسی که عقد برادری در میان آری و او را دوست خود سازی تا در حین نزول بلایا و حدوث ... ترا بکار آید او را در غضب آرا گر در زمان خشم و یرا منصف یابی بدوستی و برادری او رغبت کن و الا از مواخات وی محترز باش و از کلمات اوست که چهار صد هزار کلمه در حکمت جمع آوردم و چهار از آن برگزیدم دو چیز را یاد باید داشت و دو چیز را فراموش باید کرد حضرت احدیت را یاد باید داشت و مرگ را نیز پیوسته یاد باید نمود و احسان که با مردم کنی رقم نسیان بران باید کشید و بدی که از مردم بتو رسد فراموش باید کرد پوشیده نماند که حمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده لقمان حکیم را باتفاق جمهور مورخان معاصر داود پیغمبر علیه السلام بوده و چنانچه مذکور گشت در اوایل حال در سلک ممالک یکی از سبط بنی اسرائیل انتظام داشته لقمان بن عاد نداشته

و در تاریخ مذکور است تصریح نموده که لقمان حکیم در زمان هود علیه السلام جهت باران بمکه شتافت و عمر هفت کرگس از بخشنده بی منت التماس نمود و حال آنکه این صورت از لقمان بن عاد بوقوع انجامیده نه از لقمان حکیم والعلم عند الله الخبیر العلیم سولون حد مادری افلاطون است طلاقت لسان و فصاحت بیان الجناب بمرتبه بود که فوق انام کلام او را مفرح القلوب می گفتند از سخنان اوست که خوبترچیزی که ملوک بران قادر باشند خیابیدن مرارت سیاست است و حلاوت تخفیف مؤنت رعیت از و سوال کردند که جواد کیست و بدتر از شمشیر چیست و حد عقوبت قاتل پدر کدام است جواب داد که جواد کسی است که ببذل اموال خود قیام نماید و بخواسته دیگران طمع نفرماید و بدتر از شمشیر زبان اصحاب نظم و نثر است که خلق را ببدی یاد کنند اما کشنده پدر در مرکز بخاطرم خطور نکرده که او را عقوبتی تعیین نمایم دیمقراطیس حکیم بحلیه علم و عمل محلی بود بمعروف امر نمودی و از منکر نهی فرمودی گویند که دویست و هشتاد رساله در علوم مختلفه تالیف کرد در تاریخ گزیده مذبور است که فیثاغورس از جمله تلامذه لقمان است و اکثر سازها در علم موسیقی ساخته اوست از سخنان فیثاغورس است که جهد نمای تا نگرانی را در دل نگذرانی و فرمود که آنکس که ترا بر عیب تو مطلع گرداند عزیز تر از آن شخص دار که ترا بمدح دروغ مغرور سازد و گفت که بیشتر آفات

که بحیوانات رسد سبب آن فقدان نطق است و واسطه حدوث مخافات
ان نزاوجه اثران جاماسب بقول صاحب گزیده شاگرد لقمان
وبرادر گشتاسب است در علم نجوم مهارت بی نهایت داشت از سخنان
اوست که بدترین خصال کریم ترک کرم است وبهترین افعال
لئیم ترک خست والیضاً از کلمات جاماسب است که بزرگترین
جراحات آنست که کریمی از لئیمی حاجتی خواهد ورو انگردد و هم
او گوید که گناه دردیست که دوای آن استغفارست و شفای
آن توبه و اعتذار سقراطیس
صاحب نزهت الارواح گوید که معنی سقراطیس المعتصم بالعدل است سقراط حکیم عبارت ازوست
از کلمات اوست که نفس فاضل شریف را الجن قبول حق و نفس خسیس را
بسرعت رغبت سوی باطل توان شناخت در بعضی از اسفار جناب
حکمت شعار با توانگری که مال بسیار و امتاع بیشمار داشت همراه
بود در اثنای راه قطاع الطریق بدیشان رسیده مرد متمول می
گفت که ای وای اگر مرا بشناسند و سقراط می گفت که ای وای
اگر مرا نشناسند و ایضاً از سخنان سقراط است که چون شعله غضب
اشتعال پذیرد مدارا و حلم را شعار خود سازد و هرگاه نایره
خشم منطفی گردد اگر مواخذه و عتابی کنی شاید متعصبی اورا
برانکه از خاندان بزرگ نبود تشنیع زد سقراط جواب داد که اهل بیت
من بر من نسب برزخم تو عاری اند و تو فی نفس الامر برخاندان

خویش عاری واز الفاظ گوهربار اوست که با نادان تواضع کردن
همچنانست که حنظل را آب دادن زیرا که حنظل هرچند آب بیشتر یابد بارش
تلخ تر گردد ریوجانس الحکیم گویند او را کلبی بجهت آن می گفتند که
کلمه الحق را بدرشتی در روی ارباب بطلان بر زبان می آوردی و
بر جاهلان بانگ می زد و چون پیش علما و حکما میرسید تواضع
و تملق می نمود ازو سوال کردند که شایسته اکل و شرب کدام
وقتست جواب داد که جمعی را که ما یحتاج و اسباب مهیاست هرگاه
که اشتها باشد و طایفه را که دست رس نیست هرگه که طعام و شراب
یابند افلاطون الحکیم معنی افلاطون بلغت یونانی عالم منفعت
کثیر علم بود و او از شاگردان سقراط حکیم است نقلست که افلاطون
در مدینه دو مدرسه بنا نهاد و تا اهالی آنجا بتعلیم و تعلم مسایل
حکم پردازند مولف تاریخ حکما گوید که اسامی شصت و پنج رساله
از مصنفات او بما رسیده است از سخنان افلاطون است که بر سلاطین
خوردن مسکرات حرام است زیرا که سلطان نگهبان رعایا باشد
ونهایت بدنما بود که نگهبان را حارسی باید و فرمود که هرکه ترا
بصفتی ستایش کند که در ذات تو آن صفت موجود نباشد چون
از تو برنجد ترا بعیبی متهم گرداند که در تو مفقود بود و گفت که هرجا عقل
تمام یابی حرص و شهوت را ناقص بینی و از سخنان اوست که اگر

مستحقی را رعایتی خواهی فرمود او را محتاج سوال مگردان و انجاح
ملتمسات ارباب حاجت را بفردا میفکن که نمی توان دانست
که فردا چه پیش خواهد آمد **نظم** از امروز کاری بفردا ممان
چه دانی که فردا چه گردد زمان و فرمود که اگر دل متکلم با زبان
او موافق باشد سامع را در حرکت آرد و اگر مخالف بود سخن او در
گوش شنونده موقع قبول نیابد ازو سوال کردند که آدمی در حالت
پیری چرا بر جمع مال حریص میگردد جواب داد که از برای انکه میداند
که مردن و بدشمنان گذاشتن بهتر از آن است که در حال شیخوخیت
بدوستان محتاج شدن **ارسطو** فیلسوف اکبر و معلم اول عبارت
ازوست معنی ارسطو بلغت یونانیان کامل و فاضل باشد و معنی فیلسوف
محب حکمت بود و او را ارسطاطالیس نیز گویند و ارسطاطالیس پیوسته
بمجلس افلاطون آمد و شد نمودی و ازو استفاده مسائل حکمی فرمودی
و بعد از وفات افلاطون ارسطو بمدینه حکما رفت و آنجا مدرسه بنا
نهاده بافاده مشغول شد و صد و بیست کتاب در فنون مختلفه تالیف
کرد و بروایتی علم منطق را ارسطاطالیس وضع نمود از کلمات اوست
که عالم جاهل را می شناسد برای انکه هرگز عالم نبوده است و گفت
بر کاری که نفس تو بارتکاب آن مبادرت نماید دیگری را عقوبت مکن
و فرمود که میل فرمودن بمصاحبت کسی که از تو اعراض نماید موجب
ذل نفس است و اعراض نمودن از شخصی که بصحبت تو مایل است موجب

همت و مال [illegible] الناس و الاشرار
یفترقون [illegible] الملوک لا ینبغی لانه
مهلک بدو گفتند ادخار مال از حکما پسندیده نیست گفت حکیمان
اموال از برای آن جمع می کنند که محتاج لئیمان نشوند و ایضا از
سخنان اوست که پادشاه مانند دریاست و امرا و ارکان دولتش
مثال انهاری که از بحار منشعب میشود پس همچنانچه آب انهار بجا در حلاوت
و مرارت طابع آب دریاست طریقه امرا و ارکان دولت نیز در عدل
و ظلم موافق سیرت پادشاه است آورده اند که ارسطاطالیس چون
از تعلیم ذوالقرنین فارغ شد او را در مجلسی که بوجود فضلا و حکما
مزین بود احضار نمود و از وی از مسائل علمی و عملی سوالات فرمود
اسکندر مجموع را جواب با صواب گفت و ارسطو بجای نوازش و تحسین
او را با نواع برنجانید حضار محفل معلم اول را بظلم منسوب گردانیدند
و فعل او را از مقتضای حکمت مستبعد شمردند و موجب ان حرکت
را از وی پرسیدند گفت اسکندر کودکیست که در چهار بالش مملکت و
کنار ناز و نعمت پرورش یافته خواستم که او را طعم ظلم بچشانیم تا مرارت
جور من ویرا از حیف و تعدی بر رعیت مانع اید و بحلاوت چشانیدن
شهد عدل و داد راه نماید **بقراط طبیب** در علم طب نسخ بسیار
تالیف فرمود بافاده این علم شریف اجابت و اباعد را ممنون گردانید
چه قبل از وی اطبا بتعلیم بیگانگان و غربا اشتغال نمی نمودند و حالا

از مولفات وی فصول درمیان طبیبان متداول و مشهور است و کلمات
حکمت آیات آن کتاب افادت مآب بر السنه و افواه مذکور از سخنان
بقراطست که صداقت و دوستی میان دو عاقل بسبب مشاکلت
عقل واقع شود و مدام ثبات اتصال داشته باشد و در میان دو احمق
هرگز محبت پایدار نماند بجهت آنکه مقتضیات عقل همه بر یک ترتیب
و نسق است و آرای ارباب جهل البته مخالف یکدیگر باشد و دو جاهل
هرگز بر یک امر اتفاق ننمایند مگر بندرت **بقراطیس** بقول صاحب
گزیده شاگرد بقراط است از کلمات اوست که علوم شریفه
در دل قرار نگیرد تا نیت اعمال خسیسه از آنجا بیرون آید **بیت**
تا خانه دل خالی از اغیار نیابی ⁂ به بام و در این خانه پر از
یار نیابی **بلیناس** در تاریخ گزیده باین عبارت مسطور است
که بلیناس شاگرد ارسطاطالیس بود منارهٔ اسکندریه که هرچه
در ملک فرنگ میرفت در وی پیدا بود او ساخت و این سخن با
روایت جعفری که تواریخ های دیگر اسکندر بسمت گزارش یافت
فی الجمله مخالفتی دارد والعلم عند الله تعالی **اومیرس الشاعر** اقدم
شعرای یونانست و درمیان اهالی آنجا بنهایت شأن و جلالت
قدر امتیاز تمام داشت کلمات حکمت آمیز و قصاید حسنه بسیار
دارد و از الفاظ گوهربار اوست که کثرت خاموشی گرامی
بار آورد و بسیاری سخن قدر ناطق را نازل گرداند بدو گفتند

که کذب بسیار در قصیده تو یافتیم جواب داد که شعر عبارت از
کلام موزون مقفی است و صدق سخن متعلق برسل و انبیا
در فن هندسه و نجوم از اکثر حکما مهارت بیشتر داشت و در علوم مختلفه
تصانیف بسیار دارد و از آن جمله در میان اهالی یونان رساله
ایست موسوم بماغاسطی و معنی این لفظ عظیم تام است و بلغت
تازی آن کتاب را مجسطی خوانند از کلمات بطلمیوس است که هرکه
احیای علم کند فی الحقیقه نمیرد و هرکس مالک فطانت و درایت
شود درویش نگردد و فرمود که مردم عالم فاضل در میان اقربا
و خویشان که بقدر و منزلت او جاهل باشند غریب مکلف
که در میان جاهلان بیگانه و گفت چنانچه بدن انسان از دو چیز
عرض مرض و شداید اطعمه و اشربه زیان دارد دلی را که محبت
دنیا و غفلت از عقبی مستولی کرده باشد نصیحت و موعظت سود ندارد
و قال موت الصالح راحة لنفسه و موت الطالح راحة للناس یعنی
موت نیکوکار آسایش است مر نفس او را چه از محنت دنیای فانی
باز میرهد و بمیمنت جنت جاودانی واصل میگردد و مرگ بدکردار
سبب راحت کافه انام است زیرا که از شر او ایمن میشوند
و از کثرت ظلم و جور او مطمئن میگردند   از اکابر
حکماء کرام و مشاهیر اطباء عظام بود بلکه بعد از وی هرکس از پی
تحصیل علم طب دوید بگردش نرسید از سخنان اوست که شرف

نفس انسان از ابدان توان دانست که از ارتکاب اعمال دون و افعال
خسیس عار دارد و همواره همت او بر اکتساب عظایم امور و جلایل
قضایا مقصور باشد و فرمود که هر که دوستی که بنصیحت و موعظت
اقدام نماید و دوست را از عیوب که دارد تنبیه نفرماید مستحق
آنست که از و بپرهیزند و مهاجرت او تن در دهند دیمقراطیس از اعاظم
حکما زمان خود بود از کلمات اوست که ادمی را در وقت عزت و رفعت
باید ازموده هنگام خواری و مذلت فرمود که عالم عند کننده
بهتر است از جاهل انصاف دهنده و گفت بسیار شیرین مباش تا
ترا فرو نبرند و آنمقدار تلخ مباش که از دهانت بیرون فکنند
و گفت که عالمی که بمقتضای علم خود عمل ننماید مریضی است که دارو
داشته باشد و بدان رنج خود را معالجه نفرماید اقلیدس نخستین
حکیمی است که در فن ریاضی بحث کرده آن علم را اعلی حد رسانید و بنمود
و مصنف وی موسوم باسم اوست شخصی با قلیدس گفت که من چندان
کوشش نمایم که روز عمر تو بشام اجل مبدل گردد جواب داد که من
چندان سعی فرمایم که خشم و غضب تو نسبت بمن بدوستی و محبت
معوض شود و گفت که بدترین مردم شخصی است که بنابر بدگمانی
بر هیچکس اعتماد ننماید و هیچکس هم بواسطه سوء افعال و قبح اعمال بر وی
اعتماد نفرماید بوزرجمهر حکیم در زمان انوشروان عادل بمرتبه
وزارت رسیده در سلک خواص کسری انتظام یافت از کلمات

اوست که پنج چیز بمقتضای قضای ربانی است و سعی و تدبیر انسانی
دران دخلی ندارد زن موافق خواستن و فرزند آوردن و مال فراوان
و با علی مدارج حشمت و جاه رسیدن و ببطئه عمر دراز فایز شدن و پنج
چیز بجد و جهد بنده حاصل گردد علم و ادب و شجاعت و با فن بهشت
و رستن از دوزخ و پنج چیز از مقتضیات طبیعت است وفا نمودن و تواضع
و سخاوت و راست گویی و پنج چیز موروثیست روی خوب و خوی خوش
و همت بلند و متکبری و مفلسی و سفلگی نقلست که روزی کسری مجلس عظیم
آراسته و با حضار حکما و موبدان مثال داده اشارت فرمود که
هر یک از حضار کلمه چند که متضمن صلاح احوال پادشاه و وزیر
دستان باشد بیان فرمایند و هر کس از اهالی آن محفل دران باب استقصا
نمود چون نوبت به بوزرجمهر رسید بعرض رسانید که مقصود ملک را
در دوازده کلمه ادا نمایم نوشیروان سوال کرد که آن کلمات کدام است
حکیم جواب داد که اول پرهیز است از شهوت و غضب و هوای نفس دویم
صدق است در گفتار و وفا بمواعید و شروط و عهود و مواثیق سیوم
مشورت است با ارباب دانش در انچه سانح شود و از خواد حادث چهارم
اکرام علما و اشراف و امرا و کیاست علی قدر مراتبهم پنجم تعهد قضات
و تفحص عمال و جزا دادن نیکوکار و بدکردار بواسطه احسان و اساءت
ایشان ششم تفتیش زندانیانست هر چند گناه ناگناه کار باز اعفو
فرمایند و هر که مستحق گذاشتن باشد او را اطلاق نماید هفتم تعهد طرق

واسواق واهل تجار نست	حسن تادیب رعایاست بر جرایم
واقامت حدود برابا بر مانم	جمع اسلحه و آلات حربست

اکرام اهل بیت و عشایر و اقاربست

تعیین منهیان و جواسیس است تا حوادث ملکی را معروض دارند
تلطف و تفقد درباره وزرا و ندما و خواص و خدم است بر ضمایر ذوی
البصایر مخفی و مستتر نماند که آنچه از کلام حکما انام درین اوراق سمت
تسطیر یافت قطره از دریای بی پایان و رشحه از بحر بی کرانست
و چون بنده بعدم اکثار مامور است بر همین مقدار اقتصار افتاد
اکنون وقت آنست که عنان جواد خوش خرام خامه بذکر ارتفاع
اعلام اسلام و بیان آثار کلمات خلفای عظام و ائمه کرام انعطاف
یابد ومنه العصمة والتوفیق ذکر ظهور سید انبیا و سنه اصفیا علیه من
الصلوات افضلها من التحیات اکملها و بیان شمه از آثار و کلمات
ائمه معصومین علیهم الصلوات والسلام چون از زمان بعثت عیسی
علیه من التسلیمات اتمها هشتصد سال و بروایتی ششصد و بیست سال
بگذشت و درین مدت پیغمبری مرسل نگشت عرصه ربع مسکون از ظلام
و تیرگی شرک فرو گرفته اکثر عباد آغاز شر و فساد کردند اغلب انام
از عبادت معبود حقیقی گردن پیچیده به پرستش اصنام و غیر آن قیام و اقدام
نمودند درین اثنا مهر سپهر اصطفا از افق بطحا طالع شد و آفتاب
آسمان اهتدا از مطلع ام القری لامع گشت یعنی حضرت خاتم الانبیا

مجتبی معلی ابو القاسم محمد مصطفی علیه من الصلوات اسنیها و من التحیات
احسنها بنور طلعت همایون خویش روی زمین را منور ساخت و چون
مدت چهل سال از زمان ولادتش منقضی گشت تاج رسالت و افسر نبوت
بر فرق مبارک نهاد و سرگشتگان بادیه غوایت و تشنگان بیابان ضلالت
را بمنزل سلامت و سرچشمه هدایت رسانید و خطه خاک را از لوث
وجود کافران ناپاک و مشرکان بی باک پاک گردانید بصحت پیوسته
که اول کسی از نسوان که بشرف ایمان مشرف شد خدیجه کبری بود و از
صبیان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام نخستین کسی است که
که اطاعت حضرت رسالت نمود و از رجال صحابه ابو بکر در ادراک
شرف اسلام بر سایر انام سبقت دارد و زید بن حارثه رضی الله
عنه نخست غلامی است که در سلک اهل اسلام انتظام یافت و جمال
حال ذو النورین در سال اول از بعثت بانوار ایمان منور شد و حمزه
رضی الله عنه و عمر در سال ششم مسلمان گشتند و در سال یازدهم
از بعثت ابتدای اسلام اهل مدینه که ایشان را انصار گویند بوقوع
انجامید و بروایتی در سال دوازدهم قصه معراج واقع گردید و
صلوات خمس واجب شد و در سال سیزدهم حضرت رسالت علیه السلام
والتحیة از مکه مکرمه بمدینه طیبه هجرت فرمود و نخست در محله قبا
که ظاهر آن بلده شریفه واقع است نزول کرده مسجد قبا را که آیت
لمسجد اسس علی التقوی از عظم شان آن حکایت می کند بنیاد نمود

وچون روز جمعه شد بجانب نفس مدینه آنحضرت متوجه گشته در اثنا
راه نزول اجلال فرمود و خطبهٔ در غایت فصاحت بر زبان معجز
بیان گذرانید نماز جمعه گذارد و این اول نماز جمعه بود که در
سال سیزدهم گذارده شد وچون مدینه از یمن مقدم حضرت
خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله غیرت گلستان ارم گشت حجرات
و مسجد همایون خود را بنا فرمود و هم در سال اول از هجرت سنت
اذان در میان آمد و در سال دویم ابتدا جهاد شده غزوه بدر
دست داد و عباس رضی الله عنه که از جملهٔ اسیران آن معرکه بود
در سلک اهل اسلام انتظام یافت و هم درین سال روزهٔ
مبارک رمضان فرض شده سنت قربانی بوقوع انجامید و در
سال سیم غزوهٔ احد روی نموده حمزه رضی الله عنه بدرجه شهادت رسید
و در سال چهارم آیت تحریم خمر نازل گردید و در سال پنجم غزوه
مریسیع واقع گشته در وقت مراجعت از آن غزوه آیت تیمم فرود
آمد و هم درین سال حرب خندق اتفاق افتاد و در سال ششم
صلح حدیبیه دست داده در سال هفتم قلاع خیبر مفتوح گشت و هم درین
سال منبر جهت خواندن خطبه و کفش موعظه صفت اختراع یافته و در
سال هشتم فتح مکه و غزوه حنین و غزوه طایف واقع شد و در
سال نهم غزوهٔ تبوک سمت وقوع پذیرفت و در سال دهم حجة الوداع
روی نموده بعد از مراجعت از آن سفر و در آمدن سال یازدهم

از هجرت

از هجرت عرض مرض ذات همیمنت صفات خواجه کاینات روادست
داد و ساعت بساعت اشتداد آن عارضه روی در ازدیاد می نهاد
تا در ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در وقتی که مدت شصت و سه سال از سن
همایون آن حضرت گذشته بود   بحکم خدای که از واجبات
بود ذات او را بقا و ثبات   ازین مرحلهٔ فانی بعالم جاودانی
انتقال فرمود و طایر روح مطهر آن سرور از قفص قالب بریاض
حظایر انس پرواز نمود   چنین است آیین این خاکدان
نباشد بقای جهان جاودان   مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر
المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام   فضایل و کمالات
آن قدوهٔ اولیا و سرور اصفیا یعنی علی مرتضی علیه السلام بیش از آن
است که قلم دو زبان و بنان بیان پیرامون تقریر و شمه از آن تواند (تحریر)
گشت اکابر متقدمین و افاضل متاخرین در جمع کلمات حکمت آیات آن سرور
دفتر ارباب تصنیف مجلدات ساخته اند و نهج البلاغه و صد کلمه و وصایا
و نثر اللآلی از آن جمله است و دیوان اشعار بلاغت اعجاز آثار آنحضرت
متعارف و مشهور است و بسیاری از اشرح نوشته بر ضمیر فیض پذیر
اهل دانش مخفی نخواهد بود که این مختصر گنجایش ایراد تمامی سخنان شاه
ندارد لازم جهت تیمن و تبرک کلمهٔ چند مرقوم قلم خجسته رقم گردانیده
طریق اختصار مسلوک می دارد و از آن جمله اینست که الناس من
خوف الذل فی الذل   مردم از بیم خواری در مذلت باشند

وقال طوبی لمن ذکر المعاد وعمل للحسنات وقنع بالکفاف ورضی عن الله
تعالی یعنی خوش حال کسی که یاد آخرت نماید وجهت احراز مثوبات
اخروی باعمال حسنه قیام نماید وقناعت کند بآنچه اورا رسیده
باشد ورضاء او باراده حق تعالی مقرون بود ومن کلماته ایضا
اغنی الغنی العقل واکبر الفقر الحمق واوحش الوحشة العجب واکرم الحسب
حسن الخلق خلاصه معنی این کلام آنست که هرکه بحلیه خرد وزیور عقل
محلی باشد توانگرترین مردم بود ومفلس ترین بنی آدم آنکس است
که بصفت حماقت موصوف باشد وهرکه خودپسندی اکثر اوقات
وحشت او بیشتر بهترین کمالات نفسانی حسن خلق است ومن کلامه
ایضا الغنی [illegible] مقصود ازین کلمه آنست
که هرکس در غربت صاحب ثروت بود مردم بمصاحبت او رغبت
نمایند وآنکس که در وطن بیبلاء فقر ودرویشی مبتلا باشد
اقربا وخویشان از مجالست وهمنشینی او گریزان باشند وقال فوت
الحاجة اهون من طلبها الی غیر اهلها یعنی نارسیدن بمقصود آسان
ترست از آنکه عجز بدرگاه لئیمان برند واز ایشان
طلب نمایند واز سخنان شاه مردان است من یعط بالید
القصیرة یعط بالید الطویلة یعنی هرکه نفقه کند از مال خود طلبا لمرضاة
الله تعالی وآن مال اگرچه اندک باشد حضرت عزت اورا در عوض
مال بسیار کرامت فرماید وغرض ازین دو ید درین کلمه ذو نعمت است

و از کلمات اوست ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله
سبحانه منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله تعالی خلاصه
معنی این کلام آنست که چه خوبست فروتنی توانگران نسبت بدرویشان
واز آن خوبتر تکبر اهل فقرست نسبت بایشان بنا بر توکل واعتمادی
که دارند بر عنایت ملک مستعان واز اشعار بلاغت شعار آن عمده
احبا این دو بیت اختصار میرود رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عنقریب وان العلم باقی
لا یزال ابو محمد حسن بن علی مرتضی علیهم الصلوة علیهما السلام
در نسخ معتبر بنظر درآمده که چون امیر المومنین علی علیه السلام
بجوار مغفرت ملک علام پیوست امیر المومنین حسن علیه السلام
در مسجد جامع کوفه بر منبر برآمده گفت ایها الناس امشب از میان
شما مردی بیرون رفته است که متقدمان مثل او ندیده اند ومتا
خران شما نخواهند دید مردی بود که چون رسول صلی الله علیه اورا بجهاد
میفرستاد جبرئیل بر یمین ومیکائیل بر یسار او بودندی وتا فتح و
ظفر دست ندادی مراجعت نفرمودی ودر شبی متوجه جوار رحمت
ایزدی که موسی بن عمران دران شب [illegible] یافت وعیسی بن مریم دران
شب برین بروج عروج کرد ویک یک از قضایا کلیه که دران شب
واقع شده بود نام برد آنگاه مردم با آن جناب بخلافت بیعت
نمودند ونخستین دولتمندی که باین سعادت فایز شد قیس بن سعد
رحلت

عباده رضی الله عنهما وقیس درین حالت بیعت گفت بیعت می کنم با تو بکتاب
خداوند عز و جل و سنت حضرت خاتم الانبیا و جهاد با اعدا امیر المومنین
حسن علیه السلام فرمود که جهاد با مخالفان و امثال آن داخل کتاب
و سنت رسول است احتیاج بتصریح نبود این سخن عقلا ازین
استدلال کردند که امیر المومنین حسن علیه السلام میل بمقاتله و مقابله
ندارد و بالاخره چنانچه بر خاطر انجماعت گذشته بود امام حسن علیه
السلام با معاویه صلح فرموده امر خلافت را بدو گذاشت بروایتی
که در کشف الغمه مسطور است صلح نامه بدین عبارت نوشته شد که

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما صالح علیه الحسن بن علی ابن ابی طالب معاویه بن ابی
سفیان صالحه ان یسلم الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب
الله و سنة نبیه صلی الله علیه واله و سیرة الخلفاء الصالحین و
لیس لمعاویه بن ابی سفیان ان یعهد لاحد من بعده عهدا
بل یکون الامر شوری بین المسلمین و علی ان الناس امنوا
حیث کانوا من ارض الله فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم
و علی ان اصحاب علی امنون علی انفسهم و اموالهم و نساءهم و اولادهم
و علی معاویة بن ابی سفیان عهد الله بذلك و میثاقه
و ما اخذ الله علی احد من خلقه بالوفاء بما اعطی الله من نفسه
و علی ان لا یبغی الحسن بن علی و لا لاخیه الحسین و لا لاحد من اهل
بیت رسول الله صلی الله علیه غائلة سرا ولا جهرا ولا یخیف احدا
فی افق من الآفاق شهد علیه بذلك و کفی بالله شهیدا فلان
و فلان والسلام بثبوت پیوسته که بعد از تاکید قواعد مصالحه
معاویه بنا بر مبالغه عمرو عاص از امام حسن علیه السلام التماس نمود
که بر منبر برآید و خلایق را آگاه گرداند که مهم خلافت تعلق بمعاویه گرفت
و آنجناب این ملتمس را باجابت مقرون گردانیده چون بر منبر رفت
فرمود الحمد لله الذی هدی اولکم باولنا و حقن دماءکم باخرنا یعنی سپاس
و ستایش خدای را که راه راست نمود شما را باول ما یعنی حضرت
مصطفی علیه من الصلوات اشرفها و خونهای شما را از ریختن نگاه
داشت باخر ما یعنی حسن مجتبی علیه السلام و بعد از ادای حمد و ثنا که
بر زبان الهام بیان گذرانید که ای قوم شما هر آینه مرا ملامت و سرزنش
می کنند که این مهم را بغیر اهل آن دادم و این حق را در موضعش نهادم اما
قصد من درین قضیه صلاح امت و ان الله تعالی قال لنبیه صلی
الله علیه و آله و سلم و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین چون
بدینجا رسید معاویه بی تحمل شده گفت بس است ای ابومحمد فرود
آی و غایت فصاحت و نهایت بلاغت آنجناب بر حضار مجلس ظاهر
گشته معاویه و عمرو عاص خجل شدند و از آن التماس پشیمان گشتند
در کشف الغمه مذکور است که چون امیر المومنین حسن علیه السلام
التماس معاویه را باجابت فرموده بر منبر برآمد بعد از ادای

حمد وثنای الهی درود دعای حضرت رسالت پناهی این کلام را بزبان
فصاحت بیان راند که ایها الناس ان اکیس الکیس التقی وان احمق
الحمق الفجور وانکم لو طلبتم بین جابلقا وجابلسا رجلا جده رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم ما وجدتموه غیری وغیر اخی الحسین وقد علمتم
ان الله هداکم بجدی محمد صلی الله علیه واله فانقذکم من الضلالة ورفعکم
به من الجهالة واعزکم به بعد الذلة وکثرکم به بعد القلة وان معاویه
نازعنی حقا هولی دونه فنظرت لصلاح الامة وقطع الفتنة وقد کنتم
بایعتمونی علی ان تسالموا من سالمت وتحاربوا من حاربت فرایت
ان اسالم معویه واضع الحرب بینی وبینه وقد بایعته ورایت ان حقن
الدماء خیر من سفکها ولم ارد بذلک الا صلاحکم وبقاءکم وان ادری
لعله فتنة لکم ومتاع الی حین القصه بعد ازین قرة العین
خیر البریه با اهل بیت خویش از کوفه بمدینه تشریف برد ودران سرزمین
بنا بر موده معاویه مروان زوجه انجناب جعده بنت اشعث بن
قیس را بفریفت تا بعد از مباشرت وجود آن سرور زمین را بمندیل زهر
آلود پاک نمود وزهر بسیار باعضاء مبارکش سرایت کرده بدان سبب
وفات یافت از امیر المومنین حسن علیه السلام مرویست که در ایام
مرض موت فرمود که سقیت السم مرتین وهذه الثالثة وخواجه محمد
پارسا رحمه الله تعالی در فصل الخطاب آورده که حسن بن علی علیهما
السلام شش بار زهر دادند پنج بار کار نکرد ودر کرت ششم بر یمن

جنان

جنان خرامید وهم دران کتاب مکتوبست که روزی حسن علیه السلام
نان می خورد مردی درامد وبرو عرض کرد که مرا ده هزار درم
قرض است انجناب فرمود که ده هزار درم بوی دهند واورا
مردمی نان نکرد چون آن شخص بیرون رفت گفتند یا ابن رسول الله
ده هزار درم بخشیدی ونگفتی که بیا نان بخور جواب داد که با آن خدای
که مرا براستی بخلق فرستاد که من تا امروز ندانستم که کسی راکه
بباید گفت بیا نان خوری واز سخنان انجناب هلاک الناس فی ثلث
الکبر والحرص والحسد فالکبر هلاک الدین وبه لعن ابلیس والحرص عدو النفس
وبه اخرج ادم من الجنة والحسد رائد السوء ومنه قتل قابیل هابیل یعنی
هلاک مردم در سه چیز است کبر وحرص وحسد پس تکبر سبب هلاک دین است
وبه ان جهت ابلیس ملعون گشت وحرص دشمن نفس است وبان سبب ادم
از بهشت بیرون افتاد وحسد رائد است بد واز انجهت گشت قابیل هابیل را
وقال علیه السلام ما رایت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد یعنی
ندیدم ظالمی مانندتر بمظلوم از حسد برنده ومن کلامه ایضا من بدا
بالکلام [illegible] وقال حسن السوال نصف العلم
ابو محمد [illegible] علیهما السلام دراوایل شعبان سال چهارم
از هجرت متولد گشت ومیان تولد امام حسن وعلوق حضرت فاطمه
بحسین علیهم السلام چهل روز بوده علی اختلاف القولین ومدت حمل امام حسین
علیه السلام بروایت اکثر مورخان شش ماه بوده وهیچ فرزندی

غیر از ذی و یحیی بن ذکریا علیهم السلام شش ماه بر زمین نیامده مگر آنکه
زنده مرده باشد در فصل الخطاب باین عبارت مذکور است که از اخلاق
امام حسین علیه السلام خبر خیری بگویم روزی طعام می خورد کنیزکی بر سر وی
ایستاده بود با کاسه طعام کاسه طعام از دست وی بیفتاد و دیگر چشم
گرفت کنیزک گفت والکاظمین الغیظ امام حسین علیه السلام گفت کظمت غیظی
کنیزک گفت والعافین عن الناس امام حسین علیه السلام گفت عفوت عنک
کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام حسین علیه السلام گفت انت حرة
لوجه الله سبحانه و مناقب اینکسانی که توان گفت که پاره از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم باشند و خدای عز و جل در شان ایشان
گفته باشد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا کی بپایان رسد انتهی کلامه و از اشعار بلاغت شعار حکمت آثار آنجناب
است که اذا ما عضک الدهر ولا تجنح الی خلق ولا تسئل سوی الله
تعالی قاسم الرزق فلو عشت وطوفت من الغرب الی الشرق
لما صادفت من یقدر ان یسعد او یشقی وقال ایضا انا بن علی الخیر
من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر وجدی رسول الله اکرم من مضی
ونحن سراج الله فی الخلق نزهر وفاطمة امی سلالة احمد وعمی یدعی ذو
الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقا وفینا الهدی
والوحی والخیر یذکر شهادت امیرالمومنین حسین علیه السلام در کربلا در روز
دهم محرم الحرام سنه ٦١ اتفاق افتاد و مدت حیات آنجناب بروایت

اصح پنجاه و شش سال و پنج ماه والعلم عند الله الودود ابو محمد علی بن الحسین علیه
السلام چهارم است از ائمه معصومین اثنی عشر و لقبش زین العابدین
و سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات بود و آنجناب را بنت کثرت عبادت
عابدین القاب می خواندند نقلست که هرگاه امام زین العابدین علیه
السلام وضو ساختی رنگ مبارکش زرد گشتی و چون از سبب این
حالت پرسیدند جواب داد که هیچ میدانید که روی بجناب عزت
و علا و عظمت و کبریا که می آورم و توجه و عزیمت بجد من که دارم آورده
اند که یکی از اولاد امیرالمومنین حسن علیه السلام روزی نزد امام
زین العابدین آمده آنجناب را بزبان رنجانید و بمعایب منسوب
گردانید و امام علیه السلام در برابر او هیچ نگفت و بعد از مراجعت
آن شخص با جمعی که در خدمتش بودند بدر منزلش رفت و او را طلبیده
فرمود که ای برادر آنچه در شان من گفتی اگر در نفس من موجود
است از آن استغفار می کنم و دست در دامن توبه و انابت میزنم
و اگر موجود نیست خدای تعالی ترا ابا مزد اد و از تو عفو کناد آن عزیز
چون این لطف و مرحمت دید میان مرد و چشم مبارک امام
را بوسید و زبان به ثنا آنجناب کشاده گفت بل قلت فیک ما
لیس فیک وانا احق به و از کلمات حکمت آیات امام زین العابدین
است که عجبت کل العجب لمن یشک فی الله و هو یری خلقه وعجبت کل
العجب لمن انکر النشأة الاخرى وعجبت کل العجب لمن عمل الدار

الغنا، وترک العمل الدار البقا ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام امام پنجم است و بواسطه تبقر یعنی توسع در علم باقر لقب یافته بود از سخنان آنجنابست که مردم بجهت آن کینه و عداوت با ما می ورزند که اهل بیت رحمتیم و ثمره شجره نبوت و معدن حکمت و جای فرشتگان و محل فرود آمدن وحی از کلمات اوست که بلای مردم بر ما عظیم است و از خلایق در بلیت ایم اگر ایشانرا بمی خوانیم اجابت نمی کنند و اگر ترک ایشان می کیریم از غیر ما راه بجایی نمی برند و فرمود که ما خازنان علم خداوندیم و ما والیان امر حقیم و خدای اسلام را بما فتح کرده و بما ختم خواهد نمود پس از ما بیاموزند که بان خدای که نبات از دانه رویانید و آدمی را بیافرید که علم خدا کسی را نیست الا ما را و الفاظ گوهر بار اوست که سخن ما دشوار باشد و مردم آنرا آسان فهم نکنند و احتمال آن نکنند مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده که باری سبحانه و تعالی دل او را امتحان کرده باشد برای ایمان و اخلاص و او را دران ذات بینه و از کلمات اوست که بخدا سوگند که ما خازنان خداییم در آسمان و زمین نه بر زر و نقره بل بر علم او خازنانیم که علم حق ما دانیم قال ما دخل قلب امرء شیء من الکبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک قل ذلک او کثر یعنی در نیاید در دل مردی چیزی از کبر مگر آنکه کم شود از عقل المقدار که کبر در آمده باشد در آن خواه کم باشد

ان کبر دو...

ان کبر خواه بیش و از کلمات حکمت آیات آنجنابست عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد یعنی دانایی که نفع یابند از علم او بهتر است از هزار عبادت کننده و ایضا فرمود والله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا یعنی بخدا سوگند که هر آینه مرگ عالمی دوستر است نزد ابلیس از مرگ هفتاد عابد و قال علیه السلام لابنه یا بنی ایاک والکسل والضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا وان ضجرت لم تصبر علی حق یعنی ای پسرک من بپرهیز از کاهلی و ضجرت پس بدرستی که این دو خصلت کلید هر بدی است بدرستی که تو اگر کاهلی کنی ادا نتوانی کرد حقی را و اگر ضجرت ورزی صبر نتوانی کرد بر حقی و قال الا اعمال ثلثه ذکر الله علی کل حال و انصافک من نفسک و مواساة الاخ فی المال و قال علیه السلام شیعتنا من اطاع الله و ایضا قال علیه السلام من اعطی الخلق و الرفق فقد اعطی الخیر و الراحة و حسن حاله فی دنیاه و آخرته و من حرم الخلق و الرفق کان ذلک سبیلا و سترا الی کل شر و بلیة الا من عصمه الله سلام الله علیه و علی سایر الائمه المعصومین ابو عبد الله جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام امام ششم است و ملقب بصادق بخاری در تاریخ خویش آورده که کلام نفیس در علم توحید و تحقیق از امام جعفر صادق علیه السلام صادر گشته و شاگرد آنجناب جابر بن حیان الصوفی کتابی تصنیف کرده مشتمل بر هزار ورق و منطوی بر رسایل آن امام عالم فاضل ... ابو عبد الله جعفر الصادق

علیه السلام صادر گشته التماس کردم که مرا وصیتی کن که بواسطهٔ محافظت
آن از عنایت الهی متنفع گردم گفت ای سفیان دروغ گوی را مروت
نیست وحسود را راحت نی وبدخوی را برتری وسیادت نی وملوک
وسلاطین را اخوت نی گفتم ای فرزند رسول زیاده کن فرمود
که نفس خود را از محارم حضرت الهی باز دار تا عابد باشی وبا انچه
خداوند جل ذکره نصیب کند راضی باشی تا بصفت غنا متصف باشی
وبرحسن مجاورت خلق اقدام نمای تا مزین بزینت اسلام گردی
وبا هیچ فاجری مصاحبت مکزین تا بارتکاب گناه مبتلا نگردی
گفتم زیاده کن الی قرة العین رسول فرمود که ای سفیان هرکه
عزتی خواهد بی عشرت وهیبتی خواهد بی سلطنت باید که برون آید از
مذلت معصیت گفتم زیاده ازین می خواهم گفت مصاحبت نمودن با همنشین
بد بیرون از جادهٔ سلامت ومجالست کردن با بدی باکان مستلزم
تهمت وملامت وعدم محافظت زبان موجب سامت وندامت از
ربیع حاجب منقولست که کفتی نوبتی ابوجعفر منصور امام جعفر صادق
را علیه السلام جهت اجرای غضب طلب نمود وچون امام علیه السلام مجلس او
در آمد مشاهده کردم که در زیر زبان چیزی می خواند وهرچند لب او
حرکت می کرد غضب منصور کمتر میشد بعد از انکه از پیش خلیفه بیرون رفت
از آن جناب سوال کردم که دران ساعت چه می خواندی که سبب تسکین
خشم ابوجعفر گشت جواب داد که دعای جدم حسین بن علی علیهما السلام

می خواندم که یا عدتی عند شدتی ویا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک
التی لاتنام واکنفنی برکنک الذی لایرام ربیع گفت این دعا را یاد گرفتم
ودر هر بلیه که خواندم فرح یافتم بعضی از اکابر مورخین بصحت این روایت
تصریح کرده اند که روزی امام جعفر صادق علیه السلام گفت انا
غابر ومزبور ونکت فی القلوب ونقر فی الاسماع وان عندنا الجفر
الاحمر والجفر الابیض ومصحف فاطمة علیها السلام وان عندنا الجامعة فیها
جمیع مایحتاج الناس الیه جمعی از تفسیر این کلمات پرسیدند فرمود
که غابر علم است بدانچه واقع خواهد شد ومزبور علم است بقضایای
گذشته وغرض از نکت در قلوب الهام است ومقصود از نقر در اسماع
کلام ملایکه است که سخن ایشان را می شنوم وذات ایشان را نمی بینیم
اما جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول صلی الله علیه وسلم در انجاست
وآن بیرون آورده نشود تا برخیزد قایم از میان ما که اهل بیتیم
اما جفر ابیض ظرفیست که توریت موسی وانجیل عیسی وزبور داود
وسایر کتب الهی در انجاست اما مصحف فاطمه هرچه که از قول بعضی نقل
اید ونام هر ملکی وحاکمی که تا قیامت پیدا شود در انست وجامعه کتابیست
که طول آن هفتاد ذرع است ورسول صلی الله علیه وآله وسلم از املا
فرموده وعلی علیه السلام بخط خود نوشته وهرچه محتاج الیه خلق است
تا روز قیامت در انجا مسطورست حتی ارش خدش وجلده ونصف
جلده وایضا از سخنان آن جناب است سلونی قبل ان تفقدونی

فانه لا یجد لکم احد بعدی بمثل حدیثی و ایضاً از کلمات امام جعفر است
من لم یکن لا فیه کما یکون لنفسه لم یعط الاخوة حقها یعنی اگر کسی که نباشد
مر برادر خود همچنانکه باشد مر نفس خود را حق اخوت بجا نیاورده
و قال علیه السلام ما کل من نوی شیئاً قدر علیه و لا کل من قدر علی
شیء وفق و لا کل من وفق اصاب له موضعاً فاذا اجتمعت النیة و القدرة
و التوفیق و الاصابة فهناک تمت السعادة خلاصه معنی این سخن آنست که
همچنین هر چیزی را که کسی نیت کند بر وی قادر شود و همچنین بر هر چیزی که کسی
قدرت یابد موافق باشد و نیست همچنین که هر چیز که کسی را که موافق
در هر موضعی او را صواب باشد پس هر گاه که نیت و قدرت و موافقت
و اصابت مجتمع گردد پس آن هنگام تمام میشود سعادت و در وصایا
صادق علیه السلام مذکور است که یا بنی اذا طلبت الجود فعلیک بمعادنه
فان للجود معادن و للمعادن اصولا و للاصول فروعا و للفروع ثمرا و لا
و لا یطیب ثمر الا بفرع و لا فرع الا باصل و لا اصل ثابت الا بمعدن
طیب و قال علیه السلام لا زاد افضل من التقوی و لا شیء احسن
الصمت و لا عدو اضر من الجهل و ادری من الکذب و قال ایضا
ایاکم و الخصومة فی الدنیا فانها تشغل القلب و تورث النفاق
بروایت اشهر و اکثر امام جعفر در شهر شوال سنه ثمان و اربعین و مائه
بریاض رضوان خرامید عمر عزیزش شصت و پنج سال بود و مدت
حیاتش هیچ یک از ائمه المعصومین این مقدار امتداد نیافت

ابو ابراهیم موسی بن جعفر الصادق سلام الله علیهما امام هفتم است و بواسطه
وفور حلم کظم خشم بکاظم ملقب گشته بود و از ایوب بن حسین هاشمی
منقولست که نفیع انصاری بر درگاه هرون الرشید روزی متعرض
امام موسی علیه السلام گشته عنان مرکبش را بگرفت و از روی غلظت
گفت که تو کیستی و از کجایی کاظم علیه السلام جواب داد که اگر مقصود
تو آنست که من نسب خود بیان کنم من پسر محمد حبیب الله بن اسمعیل
ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله ام و اگر از شهر من می پرسی شهر من آنست
که حق سبحانه و تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشانی
بشروطی که شنیده ام که میدانی واجب گردانیده که بزیارت و طواف
آنجا روند تا در آخرت ما جراز مثوبات اختصاص یابند و اگر غرض
اظهار اهانت من و مفاخرت خویش است بخدا سوگند که مشرکان دیار
ما راضی نشدند که مسلمانان مدینه در برابر ایشان آیند تا گفتند ای
محمد اکفاء ما را بیرون فرست و این سخن امام علیه السلام مشعر بآن بود که
در روز بدر عتبه و شیبه و ولید از صف کفار قریش بیرون آمده
مبارز طلبیدند و سه کس از انصار در برابر ایشان رفته مشرکان چون
دانستند که آن جماعت از مردم مدینه اند حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله و سلم ندا کردند و گفتند که اکفاء ما را بفرست بجنگ ما و اگر استغفار
تو از شرف و منقبت ماست ما آنکسانیم که بموجب فرمان اهل ایمان
موافقان بر ما صلوات می فرستند و تو اگر مسلمانی میگویی که

اللهم صل علی محمد وال محمد

اللهم صل علی محمد وال محمد اکنون دست از مرکب من باز دار و لرزه بر اعضای نفیع الضاری افتاده با نواع مذلت و حواری باز گشت در کشف الغمه مسطور است که روزی هارون الرشید از حضرت امام موسی کاظم پرسید که بچه جهت گمان می برید شما که اولاد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم آنجناب جواب داد که یا امیر المومنین اگر حضرت رسالت صلوات الله علیه واله وسلم زنده شود و دختر ترا خواستکاری نماید ملتمس او را اجابت می نمایی یا نی هرون گفت سبحان الله و گفت افتخر بذلک علی العرب والعجم امام علیه السلام فرمود لکنه لا یخطب الی ولا ازوجه لانه ولدنا ولم یلدکم و از سخنان آنجنابست که من استوی یوماه فهو مغبون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه فهو فی النقصان ومن کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیوة وابو الحسن علی بن موسی الکاظم علیهما السلام امام هشتم است و ملقب برضا بود و مرتضی نیز از القاب آنجنابست در فصل الخطاب مرقوم گشته که قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه لولایة عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضی الله عز وجل فی سمائه و رضا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی ارضه و خص من بین آبائه الماضین بذلک لانه رضی به المخالفون کما رضی به الموافقون وکان ابوه موسی الکاظم علیه السلام یقول ادعوا لی ولدی الرضا و اذا خاطبه قال یا ابا الحسن وکان ابو مسلم صاحب الدعوت

ومن معه یدعون الی کتاب الله عز وجل و سنة نبیه والی الرضا من آل محمد صلی الله علیه واله و رضی عنهم نقلست که شخصی با رضا علیه السلام گفت که تو بهترین مردمی فرمود که خلاف واقع می گویی هر که از من بهتر کار تر بود از من بهتر باشد و این آیت منسوخ نگشته که ان اکرمکم عند الله اتقکم امام هشتم در طوس مسموم شده و روضه که حالا مطاف اکابر و اصاغر افاق و مقصد سالکان موفور الاستحقاق است مدفون گشت یک طواف درش از قول رسول عربی تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد سلام الله و تحیاته و عن ابائه الطیبین الطاهرین از آن جناب سوال کردند که فروترین مراتب معرفت چیست جواب داد الاقرار بانه لا اله غیره ولا شبه له ولا نظیر له انه قدیم مثبت موجود غیر فقید وانه لیس کمثله شی و عبد العزیز بن مهتدی از آن مقتدی مهتدی پرسید که توحید کدام است جواب داد که هر که قل هو الله احد را خوانده و مضمونش را حق و صدق داند پس بدرستیکه شناخته است توحید را و از سخنان آنجنابست که جمع نمیشود مال مگر بپنج چیز بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطیعه الرحم و ایثار الدنیا علی الاخره و از کلمات بلاغت صفات آن امام عالی مقام است که من رضی من الله عز وجل بالقلیل من الرزق رضی منه بالقلیل من العمل در کشف الغمه مسطور است که مردی از برادر خود نزد رضا علیه السلام شکایت کرد آنجناب این سه بیت در جواب

درنزد

او اوانش فرمود اعذر اخاک علی ذنوبه واستر وعظ علی عیوبه
واصبر علی بهت السفیه وللزمان علی خطوبه ودع الجواب
تفضلا وکل الظلوم الی حسیبه ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما
الصلوه وعلیهما السلام امام نهم است ولقب شریفش تقی
وجواد ومنتجب ومرتضی نیز گفته اند از الفاظ درربار آن امام عالی
مقدار است که چهار خصلت یاری میکند مرد را در عمل خیر صحت
وتوانگری وعلم وتوفیق وایضا فرمود که بزرگ نشود نعمت الله
بر کسی مگر این که بزرگ شود برانکس مونت مردم پس هر کس که تحمل ان
مونت نماید نعمت خدارا در معرض زوال در آورده باشد عنوان
صحیفه المرء حسن خلقه وعنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه ومن کلامه
ایضا علیکم بطلب العلم فان طلبه فریضه والبحث عنه نافله وهو صله
بین الاخوان ودلیل علی المروت وتحفه فی المجالس وصاحب فی
السفر وانیس فی الغربه وقال علیه السلام الفضائل اربعه اجناس احدها
الحکمه وقوامها فی الفکره والثانی العفه وقوامها فی الشهوه والثالث
القوت وقوامها فی الغضب والرابع العدل وقوامها فی اعتدال قوی
النفس ومن کلامه علیه السلام یوم العدل علی الظالم اشد من یوم
الجور علی المظلوم وقال علیه السلام العامل بالظلم والمعین له والراضی به
شرکاء وقال علماء غرباء لکثره الجهال بینهم وفرمود که الصبر علی
المصیبت مصیبه علی الشامت بها ومن کلامه علیه السلام اثنان علیلان

ابدا صحیح محتمی وعلیل مخلط وفات امام جواد در ذی قعده سنه عشرین
ومائتین اتفاق افتاد ودر بغداد مدفون گشت علیه السلام ابو الحسن علی
بن محمد النقی علیه الصلوه والسلام امام دهم است [illegible] هادی است
ونقی نیز گفته اند نقلست که متوکل خلیفه امام علی نقی را از مدینه بدار الملک
خویش طلب نمود وچون امام علیه السلام بسر من رای که بسامره اشتهار
یافته رسید ملازمانش را در منزلی ناخوش فرود آوردند صالح
بن سعید خدمت آن امام صاحب تایید استسعاد دریافت روایت
کرده که دران حال با آن جناب گفتم یا بن رسول الله جعلت فداک
انجماعت همه در اخفاء قدر واطفاء نور تو سعی مینمایند که ترا درین
موضع پر وحشت فرود آورده اند گفت ههنا ای صالح تو هنوز
درین مقامی انگاه بدست مبارک بطرفی اشاره کرد ومن چون دران
جانب نظر کردم باغهای خوش هوا وجوهای آب روان وقصرهای
رفیع وایوانهای وسیع دیدم حیرت ودهشت بر من غالب گشت وامام
گفت ای صالح ما در هر جا باشیم این مواضع که دیدی با ما باشد
در کشف الغمه از فتح بن یزید الجرجانی منقولست که گفت در راه
عراق با امام ابو الحسن علی بن محمد همراه شدم ودر اثنای طریق شنیدم
که میگفت من اتقی الله یتقی ومن اطاع الله یطاع پس جهد نموده خود را بان
جناب رسانیدم وبروی سلام کردم جواب داد وفرمود که بنشین
واول سخنی که ابتدا کرد این بود که یا فتح من اطاع الخالق لم یبال بسخط

المخلوق ومن اسخط الخالق فانیقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق وفات امام علی
نادی علیه السلام درزمان حکومت مستنصر بن متوکل روی نمود ودر سامره
مدفون شد ابو محمد حسن بن علی النقی علیهما السلام امام یازدهم
است ولقب شریفش زکی وعسکری است وخالص وسراج نیز از جمله
القاب آنجناب است یکی از ثقات روات گوید که روزی رقعه
بامام حسن عسکری نوشته از معنی مشکوه پرسیدم والتماس نمودم
که خاتون مرا که حامله بود بدعای خیر یاد آورد وفرزندش را باسمی موسوم
گرداند امام علیه السلام در جواب نوشت که مشکوه کنایت از دل
محمد رسول است صلی الله علیه واله وسلم ولی از آنکه از حال خاتون و
فرزند لفظی ذکر کنند در آخر کتاب نوشته بود که اعظم الله اجرک
واخلفک علیک ومن متاهل شده بعد از روزی چند فرزند
مرده متولد شد ومنکوحه من بار دیگر حامله گشت پسری آورد
از سخنان اعجاز بیان آن امام عالیشان است ان الکلام الله
فضل علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه ولکلامنا فضل علی کلام
الناس کفضلنا علیهم وفات امام حسن علیه السلام فی سنه ٢٦٠ در
سامره اتفاق افتاد ودر جنب والد بزرگوار خود مدفون شد
سلام الله علیهما وعلی سایر الائمه المعصومین الی یوم الدین ابو القاسم
محمد بن حسن العسکری علیهما السلام امام دوازدهم است از ائمه اثنی
عشر وحق سبحانه وتعالی آن قدوه اصفیا را در صغر سن حکمت

کرامت کرد چنانچه یحیی پیغمبر را علیه السلام در حالت طفولیت امام
گردانید چنانکه عیسی علیه السلام را در اوان کودکی بشرف نبوت
مشرف ساخت وآن امام عالیمقام ختنه کرده وناف بریده متولد
شد وبر ذراع الیمن او مکتوب بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا از حکیمه عمه امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که گفت چون
محمد بن حسن تولد نمود پدرش از حجره خود او آواز برآورد که ای عمه فرزند مرا
پیش من آر وچون طفل را پیش آوردم او را برگرفت زبان خود را در
دهان وی کرد وفرمود که سخن گوی ای فرزند من باذن الله تعالی
طفل گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض ونجعلهم الوارثین باعتقاد مجتهدان مذهب امامیه مهدی که در احادیث
واخبار وارد شده عبارت از آن در درج امامت است وآنجناب را
حجت وقایم ومنتظر وصاحب الزمان خوانند وگویند که امام محمد
بن حسن علیهما السلام در سرداب سرمن رای بموجب اراده حق عز و
علا مختفی گشت ودر آخر الزمان ظهور خواهد فرمود وعیسی علیه السلام در آن
ایام از آسمان نزول خواهد فرمود آنجناب را دو غیبت اثبات
کنند یکی غیبت قصری ویکی غیبت طولی وغیبت قصری از زمان ولادت
آن امام عالی مقام است تا هنگام انقطاع سفارت وغیبت طولی
از وقت انقطاع سفارت تا آن دم که مشیت ازلی متعلق بظهور او
شده باشد وبمذهب امامیه در غیبت قصری آنجناب را رسولان

بوده اند که یکی بعد از دیگری حاجات و سوالات خلایق را بدو می‌برده
اند و جواب باز می‌آورده اند و آن سفارت بر شخصی علی نام بن محمد اختتام
یافته و وفات علی مذکور در سنه ست و عشرین و ثلثمائه اتفاق افتاده
نقلست که علی پیش از رحلت خود بشش روز رقعه ظاهر ساخت و گفت که
محمد بن الحسن العسکری نوشته است و این سخن در آن رقعه مکتوب بود که
یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک
و بین ستة ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک
چون برین قضیه شش روز بگذشت روز ششم علی وفات یافت اخبار امام منقطع شد
اما اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست که مهدی آخر الزمان دیگری
خواهد بود از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام و هرگاه اراده ازلی
بظهور او تعلق گیرد تولد خواهد نمود و هر دو فرقه برین اتفاق که مهدی
از سادات فاطمه خواهد بود اتفاق دارند و اختلاف در آن است که
صاحب الزمان محمد بن حسن عسکری است یا دیگری و احادیث که در
باب ظهور مهدی از حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه
علیه بثبوت پیوسته بسیار است و در کتب مبسوط سمت تسطیر یافته
و ایراد آن لایق سیاق این مختصر نبود لاجرم در طریق اختصار سلوک
نمود اللهم صل علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و عترته الطیبین
[illegible] الهادین المهتدین و سلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین *ذکر شمه*
از [illegible] و کلمات حکام بنی امیه بصحت پیوسته که از بنی

امیه چهارده نفر بر مسند سلطنت نشستند و مدت نود و یک سال و کسری
ایام دولت ایشان امتداد یافت *الاول منهم معاویه بن ابی سفیان*
اول کسی که زندان ساخت از اهل اسلام و بکان [illegible]
بمواضع فرستاد و از مردم بیعت بنام پسر خود بستاندند و روز [illegible]
بر منبر خطبه نشسته خواند و خواجه سرا بازار خدمت خویش تخصیص نمود
و استلحاق نسب بیگانه بخلاف شریعت مطهره بخود کرد معاویه بود
زیرا که زیاد بن ابیه را که سید بود برادر خواند و او نخستین
شخصی است که در مساجد مقصوره ساخت و بعضی از مورخان گویند که
لا بلکه [illegible] در مسجد مقصوره عمارت فرمود از خوف
آنکه بدو آن رسد که بعمر [illegible] رسید و گویند که معاویه اول کسی است
که بر دوات مهر زد و سبب آن بود که عروه بن الزبیر را صد هزار درم
بر مال بصره نوشت و عروه آن براة را کشیده صد را بدویست
مبدل گردانید و بعد از چندگاه در وقت محاسبه این قضیه ظاهر
شده پس از آن معاویه بخاتم خود بر دوات مهر زد نقلست
که روزی معاویه بر زبان آورد که *ینبغی ان یکون الهاشمی شجاعا*
والزبیری جوادا والمخزومی تیاها والاموی حلیما این سخن بسمع شریف
امیر المومنین علی علیه السلام رسیده فرمود که غرض معاویه از این
سخن آنست که بنی هاشم بسبب شجاعت [illegible] شوند [illegible] بمعارک در آیند
و بمبارزت قیام نمایند تا کشته شوند و آل زبیر هرچه دارند بردم

بخشند و مثال که خوانند و مخنثان در میان تکبیر اشعار خود را بسازند تا مردم
از صحبت نفرت نمایند و خود تکلم استهزا رایابد ناتحبت او در دلها قرار
گیرد در روضة الصفا مسطور است که شخصی از دمشقیان بر یکی از
اهل کوفه شتری دعوی کرد و صورت قضیه بمعاویه رسیده او را ازا
طلب فرمود و بمرافعه آن مهم اشتغال نمود و دمشقی ناقه بر کوفی
دعوی کرده پنجاه شامی را مجلس معاویه برد تا گواهی دادند که این
ناقه تعلق بدمشقی دارد و در دست کوفی بتغیر حق است آنگاه معاویه
حکم کرد که کوفی شتر را تسلیم دمشقی نماید و کوفی پیش رفته گفت اصلحک
الله این شتر من جمل است نه ناقه معاویه جواب داد که هذا حکم
قد مضی بعد از تفرق مردم معاویه کوفی را طلبید و ضعف بهای شترش
را بدو داده گفت برو و با علی بگوی که با صد هزار کس که ناقه از
جمل نشناسند با تو مقاتله خواهم کرد و فی الواقع اکر شامیان ناقه
از جمل و جدی از حمل و ماده از نر و شتر به از لاغر فرق می کردند جهت معاونت
معاویه با حضرت امیر المومنین علی علیه السلام در مقام مقاتله
و مقابله نمی آمدند از کلمات معاویه است که الملک من غلب
حده منزله و جهته رایه هواه یعنی پادشاه حقیقی آن کس که جد او زیاده
باشد از هزل او و رای و تدبیر او مقهور گرداند هوای نفس و را
و ایضا از سخنان اوست که اگر مردم بدانند که من از عفو کردن
چه مقدار لذت می یابم بارتکاب مآثم جرایم نزد من تقرب جویند و

بعد از

بعد از انکه معاویه واصل جهنم شد ولدنا خلف او یزید علیه ما علیه من
الله و غضبه بر سریر حکومت نشست و چون زمان تسلط او نیز بر مردم
سر آمد پسرش معاویة بن یزید بیعت کردند **معاویة بن یزید** گویند
که او مردی خدای ترس پاک اعتقاد بود و چون ... از
حکومت او بگذشت بر بالای منبر بر آمده گفت ایها الناس من
از عهده سلطنت بیرون نمی توانم آمد لاجرم قصد کردم لا کو یکیا عمل کرده
شخصی را بر شما خلیفه گردانم مانند فاروق الاعظم کسی نیافتم و
چون خواستم که مثال عمر که شش کس را بشوری تعیین نمایم مثل آن
شش بزرگوار یک تن در میان شما ندیدم اکنون شما اختیار دارید
هر کس را خواهید بر تخت حکومت بنشانید مردم مبالغه کردند که البته
تو کسی را بخلافت مقرر ساز تا ما شرط متابعت بجای آریم گفت والله
ما ذقت حلاوت خلافتکم فلا اتقلد وزرها **مروان بن الحکم**
مدت دو ماه بعد از معاویة بن یزید حکومت نمود و او اول شخصی
است که در روز عید خطبه را بر نماز تقدیم فرمود و این بیت از اشعار
اوست که **الدهر کالدهور والاناسب وحده والملک بعد ابی**
لیلی لمن غلبا ابولیلی کنیت معاویة بن یزید است و اعراب مردم
ضعیف بدین کنیت خوانند **عبد الملک بن مروان** بعد از فوت
پدر بامر سلطنت قیام نمود و از سلاطین اسلام اول کسی که عذر
کرد او بود چه عمرو بن سعید الاشدق را بعد از امان بقتل رسانید

بعد علیه سنجی من بحمد الله

وعبد الملک نخستین شخصی است که محاسبات دیوانی را از فارسی بعربی
نقل نمود مردم را از تکلم پیش خلفا نهی فرمود قبل از انقطاع علم
دولت او هر کس هرچه خواستی در مجلس خلفا بر زبان آوردی و اول
ملکی از ملوک اسلام که بخل ورزید عبد الملک بود و او اول کسی است
که از امر بمعروف نهی نمود بر بالای منبر گفت لا یامرنی احد بتقوی الله بعد
مقامی هذا الا ضربت عنقه در تاریخ گزیده مسطور است که
نخست کسی از پادشاهان اسلام که از طلا و نقره دراهم و دنانیر
ساخت و از آن مسکوک گردانید عبد الملک بود نقلست که چون
هلال رمضان سنه ست و ثمانین بر چرخ برین نمود ارشد
عبد الملک مروان گفت که من درین ماه از وفات اندیشه
ناکم زیرا که در ماه رمضان تولد نمودم و هم درین ماه مرا از
شیر باز کرده اند و هم درین ماه بیعت مردمان داده و بمسند
حکومت نشسته ام و چون عید شد پنداشت که خطر ازو بعید افتاد
و آن دغدغه از خاطرش مرتفع گشت و بحسب تقدیر در منتصف
شوال همان سال از عالم انتقال نمود مدت سلطنت او بیست
و یکسال و شش ماه بود گویند عبد الملک در وقتی که بمرض موت
مبتلا گشت فرمود تا دری از درهای قصر او بگشادند و چشم او
بر گازری افتاد که بشغل خود مشغول بود گفت چه بودی که من
گازری کردمی و زنده بودمی از مسعود بن خلف مرویست که عبد

به انجار رسند او را انگشتانه روز جای داده ضیافت نمای و چهارپایان
او را العهده فرمای نقلست که سلیمان نوبتی از عمر بن عبد العزیز پرسید
که چه گوئی در سلطنت من جواب داد که سرور لولا انه غرور و
ملک لولا انه هلاک و حبوة لولا انها موت و نعیم لولا انه عذاب
از شنیدن این سخن سلیمان رقت فراوان نمود و منتبه گشت و از کلمات
عمر است که یا اخی اللیل والنهار یعملان فیک فاعمل فیهما ای برادر
روز و شب عمل می کنند در تو نیز عمل کن دراثنای گویند که عمر
بن عبد العزیز رضی الله عنه روزی اصحاب خود را تعلیم ریاست مستبداد
دران اثنا گفت که لا تدخلوا فی امورکم [illegible] المفرط فی الطول
ولا القصیر الفاحش فی القصر ولا الزائد فی خلقته والناقص ولا الهرم
والحدیث در میارید در کارهای خویش آنرا که نجابت دراز بود و آنرا
که بسیار کوتاه باشد و آنکه عضوی زیاده یا کم در اندام او باشد
و آنکه بنهایت شیخوخیت رسیده باشد و آنرا که هنوز خردسال بود
در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که امیر حمص بعمر بن عبد العزیز عرضه
داشتی نوشت مضمون آنکه اهالی این حوالی را حصاری نیست مامول
آنکه رخصت فرمایند تا بنا قلعه قیام نمایم عمر رضی الله عنه بر ظهر آن
رقعه قلمی فرمود که حصنها بالعدل والعلم عدل و علم را حصار
ایشان گردان زیرا که عدالت حصنی است که سور آن بمرور شهور و اعوام
منحوس حوادث ایام خراب نشود و هر صاحب دولت که بمقتضای

علم شریعت با رغبت زنده کانی کنند خلل بقواعد قصر حشمت و اساس
ایوان مکنت او راه نیابد و چون عمر عبد العزیز باعلی علیین شتافت
امر سلطنت بر یزید بن عبد الملک قرار یافت و او رسم مستحسنه عمر را
رحمه الله را برانداخت و قریب بزمان موت خود هشام بن عبد
الملک را ولی عهد ساخت **هشام بن عبد الملک** مدت نوزده
سال و نه ماه و ده روز حکومت نمود و او ببخل و امساک معروف بود
گویند که روزی هشام به بستانی از بساطین خود درآمد جمعی از ندما و خواص
که در ملازمت او بودند از میوه‌های آن باغ مقداری خوردند چون
ایشان را از اکل فراغ حاصل شد گفتند که حق سبحانه و تعالی
بر ثمار این اشجار برکت کناد هشام گفت چون همه بمقدم شما هیچ
نماند اثر برکت در کجا بدید آید انگاه فرمان داد که درختان میوه
دار را بکنند و بجای آن اشجار زیتون بنشانند **ولید بن یزید بن عبد
الملک** بظرافت و سخاوت موصوف و اکثر اوقات بعیش و طرب
صرف می‌نمود لاجرم هشام را مزاج بروی متغیر شده روزی
بر زبان راند که بخدا سوگند که مرا معلوم نیست که ولید مسلمان باشد
زیراکه مرتکب جمیع مناهی و منکرات می‌شود و ولید این سخن را شنیده
این بیت بهشام نوشت **شعر** یا ایها السایل عن دیننا نحن علی
دین ابی شاکر وابو شاکر کنیت مسلمه بن هشام است و سبب این
بیت هشام بر سر غضب کرده گفت که اگر تو مرتکب شراب نمیشدی

ولید این سخن نمی‌گفت لقلت که ولید منظومات فصاحت صفات
در وصف شراب بسیار دارد و شعرای عرب تتبع شعر او کرده‌اند
بخصوص ابو نواس که خمریات اکثر معانی او را بنظم آورده انتخاب
ولید است که محبت غنا و سرود در شهوت می‌افزاید و مروت
را نقصان می‌کند و غنا نیز مست کننده است مثل شراب و اگر از ان
چاره نباشد باری نسوان را از استماع آن منع فرمایند و با وجود
این همه عیوب سرود نزد من الذ اشیاست و لیکن از راستی تجاوز
نتوان کرد از ولید پرسیدند که از اشیاء لذیذه بچه چیز میل داری
جواب داد که بحکایت کردن احباب در شب مهتاب گویند که یکی از
شعرا در تهنیت خلافت ولید قصیده گفت ولید فرمود تا بعدد
ابیات آن قصیده که پنجاه بیت بود هزار درم بشاعر دادند و
او اول پادشاهی است که برین بخشش قیام نموده هر بیتی هزار درم
انعام کرد در بعضی از کتب بنظر درآمده که روزی ولید مصحف مجید گشاده
در اول سطور صفحه بمعنی این آیت دید که **وخاب کل جبار عنید**
و کلام الله را از دست افکنده و تیر باران زده گفت **شعر**
اتوعد کل جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم
حشر فقل یا رب خرقنی الولید و برخی گویند که ولید این
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دو بیت گفت که
شعر تلعب بالخلافه هاشمی بلا وحی اتاه و لا کتاب فقل لله یمنعنی

طعامی وقتل الله یعنی شراب و در همان چند روز که این ابیات
گفت با قبح وجهی بر دست ببر عم خود یزید بن ولید بن عبد الملک
بقتل رسید و عقیدهٔ طایفهٔ آنست که این سخنان در حق ولید از جملهٔ
مفتریاتست و گویند که اگرچه ولید بشرب شراب و ارتکاب دیگر مناهی
قیام و اقدام می نمود اما بوحدانیت حضرت عزت و بنبوت خاتم
سالکان مسالک ایمان داشت و در وقت نماز جامهای پاک پوشیده
باقامت فرایض و سنن می پرداخت والله تعالی اعلم بحقیقة
الحال یزید بن ولید بن عبد الملک بعد از قتل ولید بر منبر بر آمده
گفت من تصرف در اموال بیت المال نخواهم کرد و مال مواضع را تا از
مصارف آن زیاده نشود بجای دیگر نقل نخواهم فرمود و در خانه
خویش بر هیچکس نخواهم بست و فرمان خواهم داد تا ارزاق شما را
ماه بماه بشما رسانند اگر بآنچه گفتم وفا نمایم فعلیکم بالسمع والطاعة والا
فعلیکم بخلعی و یزید چون شش ماه بدارای رعایا و سپاه قیام نمود بعالم
آخرت شتافت و آخرین سخنی که بر زبانش رفت این بود که واحسرتاه
واأسفاه نقلست که مادر یزید ماه آفرید بنت فیروز بن یزدجرد
بن شهریار بود و بنابران گاهی می گفت که ابن کسری و ابی مروان
وجدی قیصر وجدی خاقان و این سخن یزید مشعر بان بود که مادر
مرفر دختر خاقان و مادر شیرویه بنت قیصر بود القصه بعد از فوت
یزید برادرش ابراهیم قایم مقام شد اما هم او استقامت بدر رفت

و بمروان بن ملک محمد مروان انتقال یافت او را
حمار بجهت آن می گفتند که سر هر صد سال را عرب سنة الحمار گویند
و از زمان تسلط و استیلای معاویة بن ابی سفیان تا هنگام حکومت
مروان بن محمد بن مروان صد سال بود و چون مروان شاگرد جعد
بن درهم بود او را جعدی نیز می گفتند و جعد نسبت باعتقاد و فساد مذهب
اتهام داشت القصه مروان حمار مدت پنج سال و کسری بامر حکومت
قیام نموده در ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و مایه بقتل بر دست سپاه سفاح
که خلیفه اول است از خلفای عباسی رسید و دست قضا بساط استیلای
مروانیه را در نوردید و از کلمات مروانست که اذا انقضت المدة لم تنفع العدة
آورده اند که عاملی بر سبیل پیشکش غلامی سیاه فام نزد مروان فرستاد
مروان باو نوشت که لو علمت عددا اقل من الواحد ولونا اشد من
السواد لاهدیته الینا یعنی اگر تو بدانستی که عددی کمتر از یکی و رنگی تیره
تر از سیاه می باشد هر آینه آنرا هدیه بما فرستادی و از سخنان مروانست
که کنز الملوک الذهب والفضة فما وجدنا کنزا انفع من معروف فی قلب حر
گنج پادشاهان زر و سیم است وما هیچ گنجی نافع تر از ذخیره نهادن
افعال خیر در دل آزاد مردان نیافتیم ذکر ابو مسلم مروزی موسس اساس
خلافت بنی عباس و مشید قواعد سلطنت اولاد عم خیر الناس بود در سن
نوزده سالگی بخدمت ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رسید
و ابراهیم آثار نجابت و اقبال در ناصیه او مشاهده نموده ابو مسلم را

امیر شیعه خود گردانیده و بخراسان فرستاد و در آن دیار علم دولت
ابومسلم ارتفاع یافته بسعی و اهتمام او بنای حکومت مروانیه انهدام
پذیرفت و امر خلافت بر عباسیه قرار گرفت در تاریخ حافظ ابرو مذ
کور است که ابومسلم از باجش کثرت اموال خرم بکشتی و از قضایای
صعب که روی نمودی دغدغه بخاطر راه ندادی و مجرمان را بغیر شمشیر
تادیب نکردی و مجرمان را باندک جریمه بکشتی گویند که عدد مردمی
که بتیغ قتل نمود ششصد هزار رسید و کمیت مقتولان معارک را بغیر
از علام الغیوب کسی ندانست بثبوت پیوسته که ابومسلم بلغت
فارسی و عربی در غایت فصاحت سخن گفتی و اشعار نیکو نظم مرگز نخندیدی
مگر در وقت محاربه و روزی زیاده از یکنوبت طعام نخوردی و گفتی
زشت است که در شبانه روزی بیش از یکبار مستراح روند از سخنان
اوست که کبر نکند مگر فرومایه و مفاخرت ننماید مگر بی نژاد و تعصب
نفرماید مگر بیگانه روزی ابوالعباس سفاح از ابومسلم سؤال کرد که این
مرتبه چه یافتی جواب داد که جنگ در جبل متین صبر و سکیبای زدم
و تقدیر ایزدی موافق تدبیر من آمد و تایید سبحانی امداد من نمود و بعضی
گویند که در جواب گفت بترک تاخیر عمل الیوم الی الغد شعر
گر نخواهی که در مانی از پا   کار امروز بفردا مفکن   شخصی از عامل
او شکایت کرد ابومسلم بان عامل نوشت که کار فلان کس را بساز
و اگر نه من کار تو بسازم   ذکر بعضی از سیر و آثار عباسیان

و بیان برخی از سخنان ایشان   خلفای بنی عباس سی و هفت نفر بودند
و مدت پانصد و بیست و سه سال و کسری زمان دولت ایشان
ممتد شد اول منهم ابوالعباس سفاح ابوالعباس ولد محمد بن علی
بن عبدالله بن عباس بود و در سنه اثنی و ثلثین و مایه تقلد منصب
حکومت نمود آورده اند که بوالعباس بحسن صورت از ابنای روزگار
امتیاز تمام داشت و در اخر اوقات حیات روزی در آیینه
چهره خود را دید گفت اللهم انی لا اقول کما قال سلیمان بن عبدالملک
انا الملک الشاب ولکنی اقول عمرنی طویلا فی طاعتک ممتعا بالعافیة
چون ازین دعا فارغ شد آواز غلامی شنید که با دیگری می گفت
که مدت میان ما و تو دو ماه و پنج روز مانده است و سفاح ازین
سخن تطیر نموده گفت حسبی الله ولا قوة الا بالله علیه توکلت و به استعین
و بعد از چند روز تب کرده آبله برآورد و پس از شصت و پنج روز
از حدیث مذکور وفات یافت از کلمات سفاح است که ما اقبح
ان یکون الدنیا لنا و اولیاؤنا و اولادنا خالون عن حسن آثارنا چه زشت
که دنیا مارا بود و دوستان ما بی بهره باشند از نیکوئی آثار و کردار ما
و قال اذا عظمت القدرة قلت الشهوة چون قدرت کمال گیرد شهوت
نقصان پذیرد و من کلامه ایضا ان ادون الناس من عد البخل حزما
والحلم ذلا بازپس ترین مردم آنست که بخیلی را کفایت شمرد و بردباری
را خواری پندارد گویند که شخصی مفصل تقریری نزد سفاح فرستاد

سفاح بر ظهر آن نوشت که نزدیکی مجوی تا بواسطه امری که از حد الیق
دور شوی در تاریخ گزیده مسطور است که سفاح در انبار که دار الملک
او بود عمارت عالی ساخت و در مسجد آن منزل مدفون شد والله اعلم

ابو جعفر منصور دوانیقی بعد از فوت برادر بامر حکومت اشتغال
نمود اول کسی که میان آل علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد عباس
رضی الله عنه وحشت و نزاع افکند او بود و قبل از وی میان علویان و عباسیان
قاعده محبت و وداد و رابطه صداقت و اتحاد در استحکام و ارتباط لا کلام
داشت و اول خلیفه که منجمان را نجود نزدیک گردانید بقول ارباب تنجیم
عمل نمود منصور بود و در ایام دولت او کتب حکما را از زبان
سریانی و فارسی بلغت عرب نقل کردند و مجسطی و کلیله و دمنه از آن
جمله است و محمد بن اسحق کتب سیر و مغازی در زمان منصور تالیف نمود
و پیش از آن این رسم نبود و او نخستین خلیفه ایست که بخدم و موالی
خویش اعمال جلیله داد و مناصب عظماء عرب باین سبب روی در
نقصان نهاد ارباب تاریخ در مصنفات خود آورده اند که ابو جعفر
منصور در ایام خلافت بنواحی کوفه شهری بنا کرده آنرا بمدینه هاشمیه
موسوم گردانید و چون طایفه راوندیه که در بعضی کتب عربی از ایشان
براوندیه تعبیر نموده اند در آن بلده بر وی خروج کردند ابو جعفر کراهت
داشت که من بعد در آنجا اقامت نماید لاجرم بعمارت دار السلام
بغداد فرمان داده باندک زمانی آن بلده را باتمام رسانید

از سخنان

از سخنان منصور است که پادشاهان از اصحاب خویش همه چیز تحمل می
کنند مگر سه خصلت را که ان شرکت در سلطنت و افشاء اسرار و خیانت
در حرم است نقلست که قاضی بصره از سیدی عمری کرده در ان باب
عرضه داشتی پیش منصور فرستاد ابو جعفر بر پشت عریضه قلمی نمود
که حبلناک قاضیا لا ساعیا یعنی ما ترا بقضا منسوب ساخته ایم نه بغمز و
سعایت نوبتی منصور یکی از عمال را بپایه سریر خلافت طلب داشت
و او بعظم جثه تمسک جسته بامتثال فرمان مبادرت نمود منصور بوی مثالی
نوشت مضمون آنکه اورا اگر گران می آید که با وجود جثه ثقیل بجانب
ما آید ما به بعضی از جسدش قناعت کردیم باید که گردن او را از بار
سر سبک ساخته سرش را روانه گردانند روزی شخصی بعرض منصور
رسانید که فلان توانگر بعالم دیگر انتقال نموده و فرزندان او بسن
رشد و تمیز نرسیده اند مناسب چنان می نماید که بعضی از ضیاع و
املاک او را عمال دیوان خلافت ضبط نمایند تا خزانه عامره را توفیری
باشد جواب داد که هرکس را خلافت خدای تعالی میسر سازد او متولی
ایتام و مساکین نیز میسر گرداند نقلست که در ان وقت که ابو جعفر
بر قتل ابو مسلم جازم شد عیسی بن موسی باو نوشت اذا کنت ذا رأی
فکن ذا رویة فان فساد الرأی ان تتعجلا منصور در جواب قلمی نمود
بیت اذا کنت ذا رأی فکن ذا عزیمة فان فساد الرأی ان تترددا
ایام سلطنتش قریب به بیست و دو سال بود مهدی بن منصور خلیفه

عدالت شعار سخاوت دثار بود و او اول پادشاهی است که اهل بحث
و متکلمین را امر نمود تا کتب کلامی تصنیف نمودند و بر معاندان بآیات
حجت و براهین غلبه کردند و چون مهدی از ضبط ولایات فارغ شد
عزیمت حج نموده امر نمود تا پانصد نفر شتر برف و یخ بار
کردند و چند هزار پیاده را زاد و راحله داده همراه برد و گویند
که هر یک از مروانیان و عباسیان که بحج میرفتند بیت الله را
جامه می پوشانیدند و چون مهدی بکعبه رسید ساکنان حرم معروض
داشتند که از کثرت اثواب جدار خانه گران شده است
مهدی حکم فرمود تا آن جامها را فرو گرفته بر فقرا و مساکین و
مستحقان تقسیم نمودند و دو جامه زربفت در کعبه
و در مدینه حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة اطیبها دست عطا داده
اکثر سکنه آن بقعه شریفه را بجنس درم و دینار بسیار خشنود
گردانید و دران سفر اخراجات او بسی هزار درم و دویست هزار
دینار رسید ابو محمد عبد الله بن اسعد الیمنی الیافعی در مرآة الجنان آورده
که مولف تاریخ مکه است نقل نموده که در وقتی که مهدی حج گذارد دو
خانه کعبه را در یک جانب مسجد الحرام بود بخرید و داخل آن بقعه
متبرکه ساخت تا خانه در وسط مسجد واقع شد در تاریخ گزیده گوید
است که از آثار مهدی تجدید عمارت بلده رای ست و جانب
شرقی بغداد و جامع رصافه و سرای عالی که در جنب آن بقعه

ساخته ثبوت پیوسته که در ایام دولت مهدی مقنع خروج کرده
آن بدکیش مردم را بعبادت خویش دعوت نمود و مقنع در علم
شعبده و نیرنجات مهارت تمام داشت چنانچه بطلسم از چاه
نخشب ماهی صورت مدور منور بر می آورد که دو فرسخ در دو
فرسخ پرتو می افکند در تاریخ حافظ ابرو مسطور است که مقنع در
قلعه کش بصفی اقدام نمود که از مبدا جوزا تا مدت دو ماه هر شب
ماهی در هوا پیدا می شد که از سه روزه راه از او می دیدند و مهدی
عباسی چون از فتنه مقنع آگاه گشت لشکری بحرب او نامزد فرمود
و مقنع بعد از محاربه منهزم شده در قلعه کش تحصن نمود و اهل اسلام
او را محاصره کردند مقنع چون دانست که سپاه مهدی قلعه را گرفته
خدمتش را بدست در خواهند آورد اصحاب خود را در شراب زهر داد
و بعد از مرگ احباب در خم تیزاب در آمده جمیع اعضای او بگداخت
بجز موی سر او که بر روی تیزاب باند آورده اند که روزی مهدی در شکار
گاه از لشکریان دور افتاده گرسنه شده در منزل اعرابی نزول نمود
با عرب گفت ما حضری بیار که مهمان توام عرب جواب داد که از آنجات
بزرگ منش می بینم و بر خوردنی که در خور تو باشد دست رس ندارم
مهدی فرمود که هر چه داری در نظر آور عرب نان پاره آورد خلیفه
انام برغبت تمام بکار برد آنگاه گفت دیگر هیچ هست عرب گفت مقداری
شیر مست آورده بکار برد چون دیگر طلبید اعرابی طرفی مملو از

شراب بیاورد و خود جرعه بخورد و کاسه بمهدی داد و مهدی آن را در کشید
گفت ای اعرابی مرا می شناسی عرب گفت لا والله مهدی فرمود که من
یکی از خدم خاص امیر المومنینم عرب گفت بارک الله علیک و مهدی
کاسه دیگر آشامید • باز سوال کرد که میدانی که من کیستم عرب جواب
داد که حالا شمه از حال خود تقریر نمودی مهدی گفت چنین نیست بلکه
من یکی از امرای مقرب خلیفه ام اعرابی او را دعای خیر گفت مهدی
قدح سیم در کشید • چون دماغش گرم گشت باز اعرابی را مخاطب ساخت
گفت مرا می شناسی گفت آری تو خود فرمودی که من از جمله مقربان
خلیفه دورانم مهدی گفت من مقرب امیر المومنین نیستم بلکه خلیفه
زمان منم عرب بعد از استماع این سخن کوزه شراب را از پیش مهدی
برداشت و چون کاسه دیگر طلب کرد اعرابی ابا کرد گفت کاسه
اول که خوردی گفتی من یکی از خدم امیر المومنینم و در نوبت دویم
فرمودی که من یکی از امرای خلیفه ام و من مسلم داشتم و بعد از آشامیدن
قدح ثالث دعوی می کنی که من امیر المومنین ام و لا محاله اگر کاسه
دیگر خوری خواهی گفت من پیغمبرم برین تقدیر مصلحت نتوانست که
دیگر بر شرب شراب اقدام نمایی مهدی متبسم شد و درین اثنا امرا
و لشکریان پیدا شده از دور فرود آمدند • عرب متوهم شد مهدی
گفت لا بأس علیک و او را بانعام و احسان بی پایان خوشدل
ساخت اعرابی بعد از اخذ زر نقد و خلعت گفت اشهد انک صادق

لو ادعیت الرابعة والخامسة یعنی بر صدق دل تو گواهی میدهیم در
دعوی مرتبه رابعه و خامسه که عبارت از نبوت و الوهیت است
موسی هادی پادشاه متجبر متکبر ظالم النفس بود و او فرمود
تا پیادها با شمشیرهای برهنه و عمودها و کمانها پیش پیش او میرفتند
و پیش از او این رسم نبود و در زمان هادی کار زنادقه قوت گرفت
و ایشان در اقدام بر ارکان اسلام مثل نماز و روزه و حج با مسلمانان
استهزا می کردند و یکی از آن طایفه بی ایمان عبد الله المقفع بود
که در فصاحت و بلاغت بی شبهه و نظیر می نمود و کتاب کلیله و دمنه
را از لغت پهلوی بعربی او نقل کرد نقلست که نوبتی زنادقه با یکدیگر
که مدار کار رسالت ملت محمدی بر قرآنست و هرگاه که ما در برابر
آن کتاب نسخه تالیف نماییم فرقان را وقعی نماند و مهم ما از پیش رود پس
باتفاق ابن مقفع را گفتند که ترا با انشاء لغات بلیغه و انشاء کلمات
فصیح اشتغال باید نمود و نخست در برابر آیت قیل یا ارض ابلعی ماءک و
یا سماء اقلعی کلمه چند مرتب باید ساخت چه هرگاه که از عهده این آیت
بیرون آیی باقی آن امر بسهولت خواهد یافت و ابن مقفع متعهد
این امر گشته زنادقه اسباب فراغت او مهیا کردند و آن ابله مدت
شش ماه در خانه تنها نشسته و رنج بیهوده کشید • هر چند سعی نمود نتوانست
که لفظی چند برهم بندد که بان آیت اندک مشابهتی داشته باشد
و چون یارانش بان خانه در آمده مسودات او را مطالعه نمودند

گفته دست ازین کار باز دارد که تفسیر آیات قرآنی فرق مرتبهٔ
انسانی است القصه چون هادی بر حال آن طبقه نکبت مآل وقوف
یافت بقتل ایشان مثال داده همه را بجهنم فرستاد و هادی مدت
یکسال و سه ماه حکومت کرده از عالم انتقال فرمود و در همان شب
که او فوت شد برادر کهتر هرون الرشید بر مسند سلطنت نشست و مامون
متولد گشت بنابران مورخان آن شب را لیلة الهاشمیه گویند هرون
الرشید سالی بحج رفته بزیارت بیت الله قیام نمودی و سالی بجهاد
و غزا اقدام نمودی گویند که رشید در راه مکه آبار و برکه و قصور احداث
کرد و زبیده که حرم محترم او بود حوضهای سرپوشیده در طریق
ساخت و در راه شام اربطه و منازل نیکو بنا کرد و زبیده
اول کسی است که ترصیع اوانی ذهب و فضه امر فرمود و در یک
جامه پنجاه هزار دینار خرج نمود هرون الرشید نخستین خلیفه ایست
که در میدان گوی باخت و بلعب شطرنج پرداخت و شطرنجیان را
علوفه و مرسوم داد و چون او را صحبت اهل فضل و دانش رغبتی تمام
بود جمعی کثیر از علما و فضلا و شعرا ملازمت درگاه او می نمودند و
بجوایز و صلات گرامند محظوظ میشدند نقلست که نوبتی زاهدی
در شکارگاه برشید رسیده گفت ای هرون از خدا بترس و هرون
ازین خطاب متاثر گشته چون از شکار باز گشت آن زاهد را طلبید
و ازوی پرسید که من گناه کارترم یا فرعون زاهد جواب داد

که فرعون

که فرعون زیرا که دعوی الوهیت کرد انا ربکم الاعلی گفت رشید باز پرسید
که تو بهتری یا موسی و هرون زاهد گفت که موسی و هرون در سلک مقربان
حضرت بیچون انتظام دارند و مرا چه آن منصب که خود را بدیشان
نسبت کنم رشید گفت دانسته که چون خدای تعالی موسی و هرون را
برسالت نزد فرعون می فرستاد فرمود که فقولا له قولا لینا
و حال فرعون آنست که خود فرمودی و طریقه من آنکه اکثر فرایض و
اوامر الهی بجای می آرم و متابعت شریعت غرا می نمایم و تو بی سبب ظاهر
مرا بغلظت هرچه تمامتر مخاطب ساختی و ادب نگاه نداشتی زاهد گفت
خطا کردم و ازین جریمه طلب عفو می کنم رشید گفت حق تعالی از تو
درگذراناد و انگاه فرمود که مبلغ بیست هزار درم برسم انعام
بزاهد دهند زاهد از قبول آن ابا نموده و رشید مبالغه فرموده
آخر الامر زاهد مبلغ دو هزار درم ازان وجه تصرف نمود و آن
مبلغ را نیز بمحتاجان و حاضران آن آستان خلافت آشیان بخشید
والتایید من الله المجید بلهو و طرب مشغوف و بمکی
اوقاتش بعیش و عشرت مصروف بود و میان او و برادرش مامون مخالفت
اتفاق افتاده مامون طاهر ذوالیمینین را از خراسان بجانب عراق
فرستاد و امین بعد از وقوع محاربات بدست طاهر گرفتار گشته کشته
شد مدت سلطنتش چهار سال و هشت ماه بود عبدالله مامون بسخاوت
شجاعت و غور در علوم عقلی و نقلی و حکم از سایر خلفای عباسیه

امیشار نام داشت و فرمود تا کتاب اقلیدس را از روم آورده بعربی
ترجمه نمودند نقلست که در زمان حکومت هرون الرشید شخصی که دعوی
پیغمبری می کرد نزد رشید رسید و بعد از الزام او هرون حکم
فرمود تا آن کذاب را انداخته تازیانه زنند و او در اثنای لت
خوردن اضطراب نموده می نالید مامون روی باو آورده گفت
اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل آورده اند که در ایام سلطنت مامون
نیز شخصی دعوی نبوت کرده پیش او آمد و گفت من موسی بن عمرانم مامون
گفت که موسی علیه السلام آیات ظاهره و معجزات باهره مثل عصا
و ید بیضا و سوی بنها داشت اگر تو یکی ازین جمله بمن نمائی بتو ایمان
آورم و الا گردنت را بزنم مدعی گفت سجده کفنی اما فرعون بر زبان
آورد دعوی الوهیت کرد لوای انا ربکم الاعلی برافراشت تا من آن همه اعجاز
بروی ظاهر گردانیدم و اگر تو آن گوئی که فرعون بر زبان آورد
باز آن معجزات را بنمایم نقلست که روزی در مجلس مامون ذکر امیر
المؤمنین علی و اولاد امجاد آن حضرت علیهم السلام و التحیه می گذشت
و انحراف نزاد در تدبیر امور خلافت مهوشند دیوده مذکور می گشت مامون
گفت تدبیر آخروی آن سعادتمندان بوده قوت داشت و انکار دنیوی
ایشان ضعف لاجرم رشته تعلقات آن بزرگان و بن ازین حرفات
فانی گسیخته این معنی در عالم باقی موجب از دیاد رفعت و درجات ایشان
گشت آورده اند که در وقتی که مامون بشرب شراب مشغول بود کسی

الحسن بن

جهت تعلیم نحو بر درگاه او حاضر شد مامون این بیت گفته در برگ مورد
نوشته پیش او فرستاد للنحو وقت و به الوقت للکاس
و للندامی و سم الورد الآس کسای بر ظهر رقعه قلمی گرد که
لو کنت تعلم ما فی النحو من حسن الهتک لذته لذه الکاس او کنت
تعلم من فی الباب قمت له سحبا علی الوجه بل شیئا علی الراس مامون
چون این ابیات مطالعه نمود کسائی را طلبیده نوازش فرمود از سخنان
مامون است که اقربا بمنزله موی اند بر اعضای بعضی از آنها را پاک کنند
و عزیز دارند و برخی را بپوشند و دور گردانند و هم او گوید الحرف
اربعه اماره و تجاره و زراعه و صناعه فمن لم یکن من اهلها کان وبالا علی
الناس صاحب گزیده گوید که این کلمه که لو علم الناس حبی للعفو لتقربوا
الی بالجرائم از کلمات مامونست و بعضی از ائمه تاریخ این سخن را بمعاویه
نسبت کرده اند چنانچه مذکور شد و آخر سخن مامون این بود که یا من
لا یموت ارحم من یموت المعتصم بالله ابو اسحق محمد بن هرون خلیفه هشتم
است از عباسیان و هشت سال و هشت ماه و هشت روز بامر سلطنت قیام
نمود و مدت عمر او چهل و هشت سال بود و هشت پسر و هشت دختر و
هشت هزار غلام داشت و هشت فتح بزرگ در زمان او واقع شد هشت
ملک معتبر را گرفت و بقولی هشت ملک زاده در خدمت او بسر می بردند
و هشت بار هزار هزار دینار میراث گذاشت بنا برین جهات او را
خلیفه مثمن می گفتند و این از غرائب اتفاقات اگر راست باشد

شهر سر من رای که بسامره شهرت از جمله بناهای معتصم است گویند
که طایفه از ما وراء النهر از بلده جاج پیش معتصم آمده گفتند که آب
در زمینهای ما نمی نشیند و اگر از موضع دور نهر ی حفر نمایند زمین
بسیار معمور و مزروع می گردد پرسید که خرج کندن جوی چند میشود
گفتند دو هزار درم معتصم گفت تا ان مال خطیر را نقد از خزانه عامره
سامره بتسلیم نمایند و باعتقاد مورخان ابادانی ولایت جاج
از ان نهر است که بمال معتصم جاری شده و او نخستین کسی است از
خلفای عباسی که غلامان ترک خریده و ایشانرا معتبر ساخت روایتست
که معتصم در وقت مردن این سخن تکرار میکرد که چه حیله کنم که هیچ حیله
ندارم تا ان زمان که بوادی خاموشان رفت الواثق بالله ابو
جعفر هرون بن معتصم در مذهب اعتزال غلو بسیار نمود و بزعم صاحب تاریخ
گزیده اورا در علم موسیقی تصانیف معتبر بود نقلست که در ایام دولت
واثق محله کرخ بغداد بسوخت و واثق هزار هزار درم به بعضی ازساکنان
آن محله که بمحنت فقر و فاقه مبتلا بودند داد تا در عمارت خانهای
خود صرف نمایند از سخنان اوست که السماع غذاء الروح وطیب القلب
قطعه گرچه چشم مست و روی خوب دیدن دلکشست نغمه آواز خوش
وقت سحر دلکشتر است از جمال یوسفی گر حظ جسمانیست خوش قوت
روح از لحن داودی گرفتن خوشتر است المتوکل ابو الفضل جعفر بن المعتصم
اول خلیفه که حکم فرمود که اهل کتاب و اصحاب جزیه زنار بندند

و عیار بر دوزند و زنان ایشان نیز نشانی بر از احداث نمایند متوکل
بود و پیش از زمان دولت او این رسم نبود و متوکل فرمان داد تا هیچ
جهود و ترسا را در دیوان عمل نفرمایند و مقابر ایشانرا با زمین برابر
کنند و در ایام سلطنت متوکل حوادث غریبه بسیار واقع شد یکی
انکه از قری مصر وان سیزده قریه بر زمین فرو رفت چنانچه از اهالی ان
مواضع چهل و دو کس بیش نجات نیافتند دیگر انکه در دامغان زلزله
واقع شد که نصف عمارات آن بلده ویران گشت و ثلث شهر بسطام
نیز بزلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور همین واقعه دست
داد چون در قریه از قریه های قومس بنیاد زلزله شد اهالی انجا از قصبه
بیرون آمده از طرف اسمان آوازی شنیدند الله اجل و اعوذ بالرحمه
لعباد و همچنین در ولایت یمن از شدت زلزله مزرعه که جبلی واقع
بود منفصل گشته بموضع دیگر نزول کرد و از ان جمله دیگری انکه
از ابن الوصاح منقولست که در بعضی قلم رو متوکل مرغی بزرگ تر
از غراب بر درخت خرمای نشسته بزبان فصیح می گفت که ایها الناس
اتقوا الله الله الله وچهل بار این کلمه را تکرار کرده طیران نموده روز
دیگر باز آمده چهل کرت همین لفظ بر زبان راند دیگر از ابن ابی الجلاد
مرویست که در بعضی از قصبات اهواز و خوزستان شخصی فوت شده
چون تابوت او را برداشتند طایری بر انجا نشست و بزبان خوزی
گفت که خدای تعالی این میت را و هر که بجنازه او حاضر گشته بیامرزید

واین واقعات را ابن جوزی در کتاب تلقیح ذکر کرده بعد از ان نوشته
است که ذکر جمیع ذلک محمد بن حبیب الهاشمی فی تاریخه لعلت
که متوکل در مجلس شراب با مصاحبان خود ظرافتهای چنان می‌نمود که بزمودی
که شیری را مجلس آوردندی تا شخصی را بیخ بیخه مفکنند و کاهی مار را در آستین اهل
مسکینی انداختی و چون او را بکزیدی بتریاق مداوا کردی و احیانا انبوه
او سبوهای پرکزدم بصحبت آورده می‌شکستند و آن جانوران پرشت
پراکنده می‌شدند و مجلس را از سر جهیدن نبود و متوکل منتصر پسر خود را
که ولی عهد کرده بود پیوسته در مجلس بزم بانواع رنجانیده الزامی کرد
و می‌گفت ترا منتظر می‌نامند خوانند نه منتصر زیرا که انتظار مرگ من میکشی
بالاخره منتصر ازین حرکات ناشایست غمناک آمده جمعی از غلامان
ترک را بران داشت که پدرش را بقتل رسانیدند از کلمات متوکل
است لذة الذهب فی الدعة والسعة لذت دنیا در آسایش و فراخی
معیشت است المنتصر بالله ابو جعفر محمد بن المتوکل با سادات محبت
ورزیدی و در حق ایشان انعامات بی غایات کردی از سخنان اوست
که ما ذل ذو حق ان اطبق الناس علیه والاعزة والباطل ولو طلع القمر من
بین عینیه المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم چون سال و نه
ماه از زمان خلافت او بگذشت اتراک که دران ولایت خلفا استیلا یافته
بودند او را خلع کرده گفتند جهت مسکن خود اختیار کن مستعین گفت
شهر بصره مناسب است معاندان بر زبان آوردند که هوای بصره

بسیار حار است

بسیار حار است مستعین گفت برودتها اشد من الحراره بعد الخلافه
گویند که مستعین دران حین که مخلوع شد این دعا کرد اللهم ان کنت
خلعتنی من خلافتک فلا تخلعنی من رحمتک ورافتک المعتز بالله در بعضی
از کتب وی را زبیر بن المتوکل تعبیر کرده اند و برخی گویند نام او محمد
بود و باطله او اول خلیفه است که بر زین مذهب نشست المهتدی بالله
ابو عبد الله محمد بن الواثق بالله بعد از خلع معتز بر خلافت مقرر گشت
و اظهار ورع و تقوی نموده در باب امر معروف و نهی منکر اهتمام
فرموده و گنبدی عالی مبنی بر چهار در عمارت کرده از اقبة المظالم
نام نهاد و هر روز بنفس خویش دران خانه نشسته قضایا مردم را
فیصل میداد و بعد از یازده ماه و چند روز که مهتدی بتمهید اساس
عدالت قیام نمود ترکان او را خلع وقتل کرده المعتمد علی الله احمد بن
جعفر المتوکل را بر تخت سلطنت نشاندند و مدت خلافت او بیست و سه سال
امتداد یافت از اشعار اوست   شبهت حمرة وجهه فی ثوبه
بشقایق النعمان فی المنام المعتضد بالله احمد بن الموفق بن المتوکل بقلت
رحم و شره بر سفک دما موصوف بود و در باب عمارت اهتمام تمام
میفرمود گویند که در قصر ثریا که از جمله ابنیه اوست مبلغ چهار صد هزار
دینار سرخ خرج کرد والعلم عند الله تعالی در مروج الذهب مزبور است
که در سنه ثلث وثمانین ومائتین شخصی بصور مختلفه در قصر خلافت بر
معتضد ظاهر می‌شد چنانچه گاهی با محاسن سفید متلبس بلباس رهابین

خود را بدو نمود و گاهی بهیات جوانی پری پیکری در نظر او جلوه گر می گشت
و نوبتی در شعار تجار بدیدار می آمد و کرتی بشکل سیاهی عریان با تیغ
برهنه در پیش او جولان می کرد و بعضی از خدم او را بضربات متعاقب
می نواخت و این قصه عجیبه در میان مردم شهرت یافته هرکس دران باب
سخنی گفت و حقیقت حال بوضوح نه پیوسته از کلمات معتضد است
که من ذا الذی یسلم فی الزمان عن الحدثان و ایضاً از سخنان اوست که
الطیر بالطیر یصاد والمال بالمال یکسب والرجال بالرجال یستمال المکتفی
بالله علی بن احمد المعتضد بسخاوت و کرم موصوف بود و در ایام حکومتش
مسجد جامعی بنا فرمود و بعد از فوت مکتفی برادرانش المقتدر بالله و
القاهر بالله بنوبت حکومت کردند از سخنان قاهر است که من یصنع خیرا
او شرا ابداء بنفسه   هرکه او نیک می کند یابد   نیک و بد هرچه می کند یابد
الراضی بالله محمد بن جعفر المقتدر آخر خلیفه ایست که اشعار او را مدون
ساخته شد و بعد از وی هیچکس از خلفا در جمعات و اعیاد بر منبر خطبه نخواند
و راضی آخر خلیفه ایست که با ندما مصاحبت نمود از سخنان اوست که من طلب
عزا بباطل اورثه الله تعالی ذلا بحق المتقی لله ابو اسحق ابراهیم بن المقتدر
بعد از آنکه مدت سه سال و یازده ماه و یازده روز حکومت کرد توزون
که بمنصب امیر الامرای بغداد منصوب بود او را مواخذه کرده میل کشید
این دو بیت از جمله اشعار متقی است که دران حالت گفته العین للمرء السراج
و هو نور من وجه الدنیا   فمن لم یعم بلا ناظر   فقد بلی من اعظم البلوی

و پس از خلع متقی المستکفی بالله عبد الله بن المکتفی و المطیع لله فضل بن مقتدر
از عقب یکدیگر خلافت کردند الطایع لله ابو بکر عبد الکریم بن المطیع لله آورده
که در ایام سلطنت او مرغی بزرگتر از فیل از دریای عمان بیرون آمده
بر ساحل نشسته رخ بطرف مشرق آورد و سه کرت بزبان فصیح گفت قد
قرب و باز بدریا رفت و دو روز دیگر نیز از بحر بدر آمده همین
کلمه را سه نوبت تکرار کرد و پس از خلع طایع القادر بالله احمد بن اسحق بن
مقتدر بر مسند خلافت نشست و مدت چهل و یکسال و چهار ماه
سلطنت کرد روایتست که سلطان محمود غزنوی ازانجا در خلیفه رنجیده
مکتوبی تهدید آمیز بدار الخلافه فرستاد و دران کتاب نوشت
که بغداد را خواهم بپای پیل هموار کنم قادر فرمود که بر پشت
آن مکتوب نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف فعل
ربک باصحاب الفیل و چون اوقات حیات قادر بهشتاد رسید
آخر شد ولد او القایم بامر الله و بعد از قایم نبیره او المقتدی بالله
بتقلد منصب خلافت سرافراز شد و مقتدی در ایام خلافت
خویش جواری مغنیه را آمد و شد مجالس منع نمود و حکم فرمود
که بی فوطه بحمام در نروند و رسم کبوتر بازی را برانداخت و اهالی
حمامات را از دجله باز داشت و فرمان فرمود که ملاحان مردان
و زنان را در یک کشتی ننشانند و اکثر نامشروعات در زمان دولت
او مرتفع گشت از سخنان اوست که الالسن الفصیحه انفع فی الامور من الوجوه

النصحة وقال المتقوی الله خیر ما ادخر للمعاد والجبار افضل ما حلی به العباد
قال الضیا حق الرعیة لازم للرعاة وقبیح بالولاة الاقبال علی السعاة
ومن کلامه الضیا العدل یغنی عن جمع العساکر ویمنع ما لا یمنع الحصون
المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی با خلاق کریمه موصوف
وبجودت طبع معروف بود خط خوب نوشتی وشعر نیکو گفتی در
جانب شرقی بغداد حفر نمود وبارو ساخت از سبحان اوست
دخایر المرء لدنیاه ذکر جمیل وللآخرته ثواب جزیل وقال البذل من شیم
الاکارم والضن من صفات الائم ومن کلامه الضیا قال اذا
السایل من انفع الوسایل والضیا الصبر علی الشدایه مع الفواید
المسترشد بالله والراشد بالله جعفر بن مسترشد والمقتفی بالله محمد بن مستظهر
از عقب هم متقلد امر خطیر سلطنت شدند ومقتفی در ایام دولت خویش
فرمود تا حجیت خانه کعبه دری در غایت تکلف زیب نمودند و
در قدیم را از زمان او از مکه به بغداد آوردند وبرای او تابوت
ساخته شد واو در سنه خمس وخمسین وخمسمایه فوت گشته ارکان دولت
او را دران تابوت نهاده بخاک سپردند المستنجد بالله یوسف
بن محمد بن المستظهر فراست تمام داشت وکیاست لا کلام واین حکایت
که ذکر کرده میشود شاهد این اقوال است آورده اند که شبی مستنجد
با یکی از خواص که نزدیک با وحقه بود گفت که آواز خایسکی از زیر
سقفی می آید در وقت چنین بی ضرورت در زیر سقف این حرکت

بکند غالبا قلابیت زر میزنند وبعد از تامل واندیشه آن شخص را گفت
که برو ودر فلان سرای توقف نمای ومنتظر فتح الباب باش وچون در
خانه بگشایند درر وهرکه را آنجا یابی با جنس دراهم ودنانیر نزد من آر
آن شخص بموجب فرموده عمل نموده چون در سرا باز شد در بیت
وصاحب بیت را با آلات سکوکه وغیر سکوکه پیش او بود نظر
خلیفه رسانید ومستنجد را چون معلوم شد که آن دراهم تمام عیار است
از سبب آن جرات پرسید آن مرد گفت که فقر وافلاس مرا برین
حرکت باعث شد ودرین عمل غیر از مقرری دار الضرب نفعی منظور
نیست خلیفه بروی ترحم نموده حکم فرمود که آن شخص همان سهم مشغولی نماید
وبهجلس قلبی از وی بستانند نقلست که مستنجد نوبتی بحبس یکی از مقربان
فرمان داد وآن مقرر مدت مدید در حبس مانده مردی از محبان او
بعرض خلیفه رسانید که من ده هزار دینار تسلیم مینمایم اگر از موقف خلافت
حکم باطلاق آن دوست من صادر گردد مستنجد گفت که اگر تو مثل آن عیار
شخصی پیدا کنی تا من او را محبوس گردانم متقبل شدم که بشکرانه ده هزار
دینار بتو دهم در تاریخ گزیده مزبور است که مستنجد این دو بیت را بسیار خواندی
اذا امرضتنا نوینا کل صالحة   وان شفینا فمنا الزیغ والزلل   نخشی
الاله اذا خفنا ونسخطه   اذا امنا فلا یزکو لنا عمل   المستضیء بنور الله
حسن بن مستنجد عادل وسخی وعفو دوست بود وغیر از امام حسن بن علی
علیه السلام واز خلفا هیچکس بحسن موسوم نبود الناصر لدین الله

احمد بن المستضیء مساجد و خوانق و مدارس و قناطر بسیار ساخت و در بغداد
چند دار الضیافه بنا نهاد تاج الدین علی مورخ بغدادی در تاریخ خویش
آورده است که ناصر خلیفه رباط خلاطیه را بر طرف غربی دار السلام
باتمام رسانیده جشنی عظیم ترتیب داد چنانچه دران توی پانزده هزار گوسفند
وسی هزار مرغ کشته گشت باقی اسباب را برین نوع قیاس باید کرد
و ناصر در جنب مدرسه نظامیه بغداد کتابخانه عمارت نموده کتب نفیسه بر
آنجا وقف فرمود و چون روز عمر ناصر بشام اجل مبدل شد با ولد او
الظاهر بالله بیعت کردند و او پادشاه عادل صاحب خیر بود المستنصر بالله
ابوجعفر منصور بن الظاهر بالله در ایام دولت خویش مدرسه ساخت
کتابهای چون بر آنجا وقف نمود و چهار مدرس که هر یک مذهبی از مذاهب
اربعه داشتند تعین فرمود تا بافاده قیام نمایند و مقرر کرد که در هر درسی
شصت و کسفر از معید و طلبه ملازمت فرمایند و مایحتاج ایشان را مرتب
گردانید و بمحیر دار القراء و دار الشفا احداث نمود فی جمهور و مستغلات
موفور برین بقاع وقف نمود و در هر محله از محلات بغداد دار الضیافه
بنا نهاد که دران مواضع پیوسته الوان اطعمه معد بودی خاصه در لیالی
رمضان آورده اند که روزی قریب عید مستنصر بر بام قصر بر آمده
دید که اکثر بامها جامها گسترده اند از وزیر استفسار نمود که سبب این
حرکت چیست وزیر تقریر کرد که مردم بغدادیان درویش اند که کسوت
آن ندارند که جهت خود جامهای نو دوزند الکاه بموجب اشارت

او بنادق

او بنادق طلامی ساختند و در میان متوطنان بغداد می انداختند
المستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن مستنصر بتجبر و تکبر و اموال بسیار
و نفایس ممتاز و وفور شوکت و کثرت عظمت از سایر خلفا ممتاز بود
یاقوت خطاط که بر همگنان محقق است که قلم نسخ بر خط تمامی نویسندگان
کشید ملازمت او می نمود در ایام دولت او آب دجله چندان طغیان
کرد که اکثر محلات بغداد ویران شد و در مدینه السلام زیاده از
سه صد مسجد نماند و در سنه احدی و خمسین و ستمایه هلاکو از بلاد شرقی
بطرف ولایات غربی لشکر کشید و در سنه ست و خمسین بجانب بلده
خلیفه شتافت بران بلده استیلا یافت و خلیفه را با اکثر اولاد عباس
علیه السلام بتنها درجه رسانید و بساط خلافت در نوردید فسبحان الملک
الحی الدایم الذی لا یزول ملکه اکنون عنان کمیت خوش خرام خامه بر کر
سخنان و آثار طبقات سلاطین العطاف می باید و بر دیگر
ایشان امری که لایق بسیاق این کتاب باشد مرویست احتیاط
افتد و منه الاعانه و التوفیق ذکر بعضی از طبقات سلاطین که طایفه
معاصر عباسیان و زمره بعد از زمان دولت ایشان فرمان فرمای جهانیان
بوده اند الطبقه الاولی طاهریان اول طبقه و نخستین پادشاهی که نام خلیفه
را از خطبه بیفکند طاهر ذو الیمینین بود بیان این سخن آنست که مامون
در ایام خلافت خویش طاهر را بحکومت خراسان فرستاد و طاهر
باندک زمانی داعیه استقلال پیدا کرده در روز جمعه بر بالای منبر دعای

حوش

خلد برزبان راند که اللهم اصلح امة محمد بما اصلحت به اولیاءک و
اکفهم شر من بغی علیها وجه بلم الشعث وحقن الدماء واصلاح ذات
البین و روز دیگر طاهر تخت سلطنت را وداع کرده بعالم آخرت رفت
و بعد از وی اولادش در خراسان بنوبت حکومت نمودند و خلاصه
آن دودمان عبد الله طاهر بود چنانچه کتب مبسوط بذکر مآثر او ناطق
است این دو بیت مشتمل است بر اسامی ملوک طاهره   در خراسان

زال مصعب شاه   طاهر و طلحه بود و عبید الله   باز طاهر دگر محمد آن
کو بیعقوب داد تخت و کلاه

صفاریان

اول کسی ازین طبقه که تاج سلطنت بر سر نهاد یعقوب بن لیث است و او با صابت رای و
تدبیر انصاف داشت و اسبان اکثر ملازمانش ملک او بود و از
دیوان خود آن الاغان را علیق میداد و هزار مرد شمشیر زن از
سپاه برگزیده بود هر یک را چماقی زرین داده بود و هزار دیگر را
چماقهای سیمین و آن جماعت آنها را در ایام عید بر دوش می نهادند
روایتست که نوبتی شخصی با یعقوب گفت که تو داعیه پادشاهی داری
و حال آنکه در خیمهٔ تو غیر این پلاس که نشسته و سلاحی که بسته از
اسباب تجمل چیزی نیست جواب داد که بهر طریق سردار معاش کند
نوکران متابعت نمایند در تاریخ گزیده مذکور است که یعقوب لیث
با معتمد خلیفه در مقام خلاف آمده متوجه بغداد گشت و از دار
الخلافه موفق که برادر معتمد بود با ابطال رجال او را استقبال نمود

بعد از

بعد از وقوع قتال یعقوب منهزم شد بخوزستان گریخت و بار
دیگر لشکر فراهم آورده باز متوجه بغداد شد و پیغام فرستاد که
دران نوبت عنایت حضرت الهی و توجه روحانیت حضرت رسالت
پناهی را در بارهٔ تو مشاهده کردی از مخالفت توبه کن و بجانب خراسان
بازگرد تا گناه ترا عفو کنیم یعقوب جواب داد که من روگرچه ام
بقوت دولت و روز بازو کار خود بدین درجه رسانیدم و داعیه دارم
که تا خلیفه را از پای در نیارم دست از قتال باز ندارم اگر این سعادت
میسر گشت فهو المرام و الا نان گشکین و خرقه روگری برقرار است
و رسول خلیفه را اجازت داده عنان بر صوب بغداد طی منازل می
نمود اما قبل از وصول بمقصود برنج قولنج درگذشت

عمرو بن لیث

بعد از فوت برادر متصدی امر سلطنت گشت و در اواخر ایام دولت
عمرو امیر اسمعیل سامانی بهمت کشورستانی از آب آمویه عبور کرده
عمرو او را استقبال نمود و در نواحی قبة الاسلام بلخ تلاقی فریقین
دست داد عمرو در سر پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شد نقلست که دران
روز چشم عمرو بر یکی از فراشانش افتاد که بهمی میرفت او را طلبیده
گفت جهت من معده برای طعام پیدا کن فراش قطعه گوشت
بدست آورد و آنرا در سطل آب انداخته آتش را افروخت و
بطلب حوائج توجه نمود ناگاه سگی آمده سر در سطل کرده دهانش

تحمل شوربای جوشان نیاورده بسرعت هرچه تمامتر سر برآورد
و دسته سطل در گردنش افتاده می‌دوید و سطل را می‌برد و از مشاهده
این حال خنده‌ان گشته یکی از حارسان گفت که چه محل خنده است
عمرو جواب داد که امروز صباح خوانسالار من می‌گفت که سیصد
شتر باربردار ادوات مطبخ را بزحمت می‌کشد و حالا می‌بینم که یکی
از آن بسهولت می‌برد مسجد عتیق شیراز از جمله عمارات عمروست و بعد
از انقضاء ایام حکومت عمرو طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث در سیستان
پادشاهی کرد و بعد از شش سال که با مرونهی سبکری در عقبت قیام نمود
او بسبب هلک بر ملک اختیار فرمود و دولت صفاریه بنهایت انجامید
سامانیان نه نفر بودند و مدت صد و دو سال و کسری زمان
دولت ایشان امتداد یافت اول منهم امیر اسمعیل او پادشاهی
بود بصفت عدالت موصوف و بمحاسن اخلاق و مکارم آداب
معروف و در وصایای خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله مسطور است
که چون امیر اسمعیل بر عمرو لیث ظفر یافت بتفحص خزاین که عمرو
همراه داشت اشتغال فرمود هرچند شرایط تفتیش بجای آوردند
معلوم نشد که آن اموال کجاست لاجرم از عمرو استفسار نمودند
عمرو گفت که از خویشان من سام نام متعهد خزینه بود محتمل که آنها را
برده باشد و امیر اسمعیل بلده فاخره هراة رفته هرچند از حال

سام و خزانه استعلام فرمود فایده بران مترتب نگشت بنابرین
فلاکت و عسرتی تمام باحوال سپاه راه یافت ارکان دولت و اعیان
حضرت بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که جسری بر متوطنه هراة
تحمیل نمائیم تا لشکریان مرفه و آسوده گردند امیر اسمعیل تجویز این معنی
نکرد فرمود که مردمی را که امان داده باشیم اکنون بچه تاویل از ایشان
زر طلب داریم و بسرعت هرچه تمامتر ندای رحیل در داد تا دیگران
آن سخن در سر نبندند و بتسویلات شیطانی اموری که موجب نقض
همان باشد صادر نگردد و چون در منزل نزول کردند باز امرا
همان حدیث را اعاده نموده گفتند که از شهری که معلوم نیست
که در تصرف ما قرار خواهد یافت یا نه چنین بی‌یراق بیرون رفتن
مناسب نمی‌نماید امیر اسمعیل گفت که آن خدای که اسب عمرو لیث را
تا زبانه قضا بطرف من دوانید و او را اسیر سرپنجه تقدیر گردانید
قادرست که برانگه بی غارت و تاراج تهیه اسباب سپاه من کند
و در خلال این احوال کنیزکی از کنیزان خاص امیر اسمعیل حمایلی
که بقطعات لعل و یاقوت ترصیع یافته بود از گردن بیرون کرده
بر زبر جامه نهاد و خود بمهمی مشغول شد ناگاه موش گیری بتصور
آنکه آن حمایل مجسم از گوشت پاره‌ایست از هوا در آمده حمایل
را در ربود بعضی از نزدیکان سوار شدند و بجانب غلبوار روان
گشتند و موش گیر چون میل کرد که فرود آید سواران از اطراف

وجوانب او برسیدند غلبوار حبایل را بیفکند و بحسب اتفاق آن گردن
بند در چاهی از چاههای کاریزی که در برابر بود افتاد چون کسی جهت
اخذ حبایل بچاه رفت دید که از آنجا بجانبی دیگر راه است و صندوقها
می‌نماید لاجرم بجانب صنادیق شتافت آن خود خزانهٔ عمرو لیث
بود که سام دران مکان پنهان کرده بود بالجمله باضعاف مضاعفه
آنچه در خزانه خیال بردن داشتند که از اهالی هراة بگیرند بواسطهٔ
رعایت عهد و پیمان بحصول موصول شد گویند که نوبتی پیش امیر اسمعیل از
حسب و نسب سخنی میگذشت فرمود که کن عصامیا و لا تکن عظامیا
مراد ازین کلمه آنست که فخر بهنر و استعداد خود کن نه بآنکه در سلسلهٔ
نسب تو بزرگی بوده و بعد از آنکه امیر اسمعیل بریاض رضوان خرامید
پسرش امیر احمد بر تخت سلطنت نشست و چون او شهید گشت ولدش
نصر فرمان روای انام شد امیر سعید نصر بن احمد پادشاه عادل
کریم و ملکی فاضل حلیم بود آورده اند که بعرض او رسانیدند که فلان جواهر
تاجر جوهر نفیس را بمبلغ سیزده هزار درم خریده است و آن جوهر لائق
خزانهٔ پادشاه دادگر است امیر نصر فرمود تا بازرگان را حاضر ساختند
چون جواهر را ستانده چشم بران انداخت دانست که از خزانهٔ
او دزدیده اند لاجرم سوال کرد که این جواهر از کجا بدست تو افتاد
جواب داد که از فلان غلام امیر خریده ام امیر سعید گفت تا
آن غلام را بمجلس آورده بها جوهر را ازو طلب نمودند و چون معلوم شد
که اکثر

که اکثر ثمن آنرا تلف کرده امیر نصر جوهر را بمبلغ چهارده هزار درم از
تاجر خرید و بازرگان گناه غلام را درخواست نموده امیر فرمود خویش
بتو بخشیدم اما او را همراه خویش ببر و غلام را نیز بتجار ارزانی فرمود
آورده اند که روزی ابو نصر مؤدب در محلی نامناسب کتابی در دست
نزد امیر سعید آمد امیر پرسید که چه کتابست که در دست داری ابو نصر
جواب داد که ادب النفس امیر گفت فلم لا تعمل به یعنی چرا بمضمون
آن عمل نمیکنی نقلست که در ایام سلطنت امیر نصر ماکان بن کاکی که
داخل امراء دیلم بود قصد خراسان نمود امیر نصر سپهسالار خود امیر
علی را بدفع او نامزد کرده بین الجانبین مصاف واقع شد و ماکان
در معرکه کشته امیر علی کاتب خود را گفت کیفیت واقعه را در لفظ
کم و معنی بسیار بحضرت امیر نصر عرض داشت کن کاتب نوشت که اما ماکان
فصار کاسمه القصه بعد از انقراض ایام دولت امیر نصر ولد او نوح و عبد
الملک بن نوح و منصور بن عبد الملک و نوح بن منصور و عبد الملک
بن نوح بن منصور از عقب هم بفرمان فرمائی امم قیام و اقدام
نمودند غزنویان چهارده نفر بودند و مدت صد و هفتاد و هشت
سال زمان دولت ایشان امتداد یافت و اول آن طبقه امیر ناصر
الدین سبکتکین است در بعضی از کتب معتبر بنظر این ذره احقر در
آمده که سلطان محمود غازی در موسم جوانی و اواسط ایام
زندگانی که هنوز در ظل عنایت و رعایت پدر بعشرت کامرانی

مشغول بود در بلدهٔ غزنین بوستانی جنت آیین و عمارتی در غایت
نزاهت و تزیین طرح انداخت و چون آن روضهٔ دلگشا و عرصهٔ روح
افزا را تمام ساخت جشنی عظیم ترتیب نمود و والد بزرگوار او اکثر ارکان
دولت پایدار را در آن باغ طوی نمود و در آن روز امیر ناصر الدین
سبکتگین روی بسلطان محمود آورده گفت که ای پسر این بوستان
بهشت نشان بسیار مقبول و مطبوع آمده اما هر یک از ملازمان این
آستان دولت آشیان اگر خواهند مثل این منزلی توانند ساخت
و لایق بحال سلاطین با استقلال آنست که بعمارت منزلی پردازند
که دیگران از تعمیر امثال آن عاجز آیند و چون سلطان محمود حقیقت
این سخن استفسار نمود امیر ناصر الدین فرمود که در زمین دل اهل علم
و ارباب فضل نهال انعام و احسان نشان تا عاجلا باجتناء ثمره
مقصود فایز گردی و آجلا ذکر جمیل تو بر صحایف روزگار پایدار ماند
و اما احسن ما قیل **مثنوی** بیا تا کاخها که محمود شه کرد که از رفعت
تفاخر بر سما کرد نه بینی زان همه یک خشت بر جای ثنای عنصری
ماندست برپای **سلطان محمود غازی** پادشاهی عظیم الشان
و ملکی متعالی مکان بود و در اعلاء اعلام دین اسلام سعی و اهتمام
نمود کتاب فصاحت شمامه شاهنامه را در ایام دولت آن پادشاه
عالیمقام فردوسی طوسی در سلک نظم کشید و بواسطه آنکه سلطان زیاده
از شصت هزار درم برسم صلهٔ انعام نمود آن فاضل کامل رنجیده در آن

باب بیتی چند منظوم گردانید چنانچه این حکایت در کتب مبسوط مسطور است
و سلطان محمود در زمان جهانبانی مسجد جامع و مدرسه در دار الملک
غزنین بنا نمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف
فرمود و ارسلان جاذب که از امراء مقرب سلطان و حاکم خراسان
بود در شش فرسخی مشهد مقدس رضویه علی راقدها السلام و التحیه بموضع
سنگ بست رباطی وسیع منیع بنا کرد و آن رباط برباط ایاز معروف
و مشهور است آورده اند که روزی سلطان محمود در قصر خویش نشسته بود
و از دریچه نظر چپ و راست می انداخت که ناگاه چشمش بر سپاهی
افتاد که یک جفت مرغ بدست داشت و آن شخص چون پادشاه را متوجه
خود دید اشارتی کرد سلطان تغافل نموده گفت تا چه تواند بود دیگر
دیگر آن مرد منظور نظر سلطان شده باز اشارت کرد و بعد از اشارت
نوبت سیم سلطان او را طلب داشته گفت تو کیستی و این مرغان چیست
آن شخص گفت که من مردی قمار بازم و امروز بشرکت سلطان قمار باخته
ام و دو جفت مرغ برده ام یک جفت آورده ام تا ملازمان تسلیم نمایم
سلطان فرمود تا مرغان از وی گرفتند و دو روز دیگر نیز قمار باز
بدستور روز اول بملازمت سلطان رسید و دو جفت مرغ گذرانید
و سلطان محمود می گفت که آیا این شریک در حق ما چه اندیشه دارد
در روز چهارم قمار باز تهی دست در برابر سلطان آمده ملول و محزون
بایستاد و چون چشم سلطان بروی افتاد بر زبان آورد که شریک

مارا امروز حادثه روی نموده که آثار ملالت واندوه از بشره او فهم میشود
پس او را طلبیده واز سبب حزن وملال پرسید جواب داد که امروز بسرای گشت
شما قمار باختم وحریفان هزار درم از من برده اند سلطان منبسط شده
وپانصد درم بوی داده گفت من بعد تا من حاضر نباشم هرگز
قمار مباز وچون سلطان محمود از دار غرور بسرای سرور انتقال کرد
یازده کس از اولاد او بنوبت سلطنت نمودند ویکی ازیشان سلطان مسعود
بن سلطان محمود واو مدت سیزده سال بدولت گذرانید ودر ایام پادشاهی
او سوری که حاکم نیشابور بود روضه رضویه را تعمیر نمود ودیگری ازان
طبقه مودود بن مسعود است ومودود را با عمش محمد بن محمود اتفاق
محاربه افتاد بر وی ظفر یافت ودران موضع که قتال واقع شده
قریه ورباطی ساخت موسوم بفتح اباد گردانید ودیگری ازان جمله
ابرهیم بن مسعود بن محمود است واو در ایام دولت خود در اشاعه خیرات
ومبرات کوشید ومساجد وخوانق واربطه وقناطر بنا نهاده معمور
گردانید ودیگری ازان بهرامشاه بن مسعود است که کتاب کلیله ودمنه بنام
او فرین است وآخرین ملوک غزنوی خسرو ملک بود ودیالمه هفده
تن بودند ومدت دولت ایشان در عراقین وفارس یکصد وبیست وهفت
سال ممتد شد ونخستین کسی که ازین طبقه بر زین ملک ستانی نشست
عماد الدوله علی بن بویه بود ونقلست که چون عماد الدوله بر یاقوت که
دران زمان از قبل خلیفه حکومت شیراز تعلق باو میداشت ظفر یافت

در سرای یاقوت نزول نموده وسپاه را از غارت وتاراج منع
فرمود ودران اوان در خزانه هیچ چیز موجود نبود ومتجنده طلب
مرسومات می کردند اتفاقا عماد الدوله در خانه یاقوت تکیه کرده
بود ودر بحر اندیشه فرو رفته که از کدام محل چیزی در وجه علوفات
لشکریان سرانجام نماید ناگاه چشم او بر ماری سیاه افتاد که از سوراخ
سقف خانه سر بیرون می آورد وباز پس می برد عماد الدوله خائف
شده ازانجا بیرون آمد وفرمان داد تا سقف را شکافته آن مار را
بکشند وچون سقف خانه را باز کردند بقول صاحب گزیده صد صندوق
یافتند که مملو بود از زر وجوهر وبروایتی در بعضی ازان صنادیق
اجناس نفیسه یافت شد وعماد الدوله نقود را بر لشکریان تقسیم نمود
وخیاطی را طلب داشت تا جهت او جامه برد وچون خیاط حاضر گشت
بر زبان عماد الدوله جاری گشت که چوب گز حاضر سازند خیاط با آنکه
کر بود پنداشت که چوب می طلبد تا بضرب آلت اقرار کشد گفت ای
خداوند چه حاجت بچوب است از مال یاقوت حق تعالی شاهد است
که بیش از هفده صندوق رخت پیش من نیست وعماد الدوله در
خنده شده خواص متعجب گشتند وبرادران عماد الدوله رکن الدوله
حسن ومعز الدوله احمد نیز بمرتبه بلند حکومت فایز شدند وابو حنیفه دینوری
منجم در سنه خمس وثلثین وثلثمایه در اصفهان بفرمان رکن الدوله رصد بست
زیچ ساخت ومعز الدوله نیز در بغداد عمارات طرح انداخت

عضد الدوله بن رکن الدوله خلاصه ملوک اولاد بابویه وبقیه سلاطین
دیالمه بود واو نخستین [illegible] است که نام او را در خطبه ردیف
نام خلیفه گردانیدند وعضد الدوله بصفات حمیده وسمات پسندیده
اتصاف داشت چنانچه در ذکر مفاخر وبیان مآثر او اکابر علما واعاظم
فضلا رسایل ساخته اند ومجلدات پرداخته ازانجمله صابی کتاب تاجی
در احوال آل بویه بنام نامی او نوشته است وعضد الدوله در سنه
ثمان وستین وثلثمایه که در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخته بود
مساجد خراب بغداد را عمارت نمود وامامان ومؤذنان تعیین کرده
جهت ایشان وظایف مقرر فرمود وبایتام وفقرا وضعفا وظیفه
مشاهره معین گردانید وانهار بسیار جاری ساخت واخراجاتی
که دران اوقات از حاجیان میستاندند برانداخت واز دار السلام
تا مکه هرجایی که آبار انباشته شده بود بحال اول باز برد وبجهت مجاوران مکه
ومدینه ومشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام وامیر المؤمنین حسین علیه
السلام صدقات فرستاد واز برای علما وفضلا وشعرا واطبا مرسومات
تعیین فرمود واز جمله عمارات عضد الدوله عمارتیست که در جانب غربی
دار السلام باتمام رسانیده ودر بعضی از نسخ معتبر بنظر درآمده که چون
دار الشفای مذکور باتمام رسید روزی عضد الدوله بتماشای آن عمارت
رفته دیوانه با وی گفت که ای امیر اگر امور عالم بازگونه نیست بچه

سبب بند بر من نهاده اند دیوانه توی عضد الدوله گفت که من از آثار
جنون چه دیدی مجنون گفت اول آنکه مال عاقلان می ستانی وبه دیوانگان
صرف میکنی دیگر اگر شفای امراض [illegible] طالب است وتو دار الشفا
ساخته خود را وسیله شفا می پنداری پس از دیوانگی چه باشد
عضد گفت زه ای سراینده زه نگفت هیچ عاقل سخن از تو به ارباب
تاریخ آورده اند که عضد الدوله در ایام حکومت خویش برکه ساخت
که مشتمل بود بر هفت پایه که اگر هر روز از هر پایه مردم آب می آشامیدند
تا یک سال ایشان را کفایت می کرد دیگر از آثار عضد الدوله بندیست
که بر آب کر بسته است نزدیک بلده شیراز وآن بند به بند امیر مشهور است
وان عمارت در عالم شبیه ونظیر ندارد ودر تاریخ گزیده مذکورست
که عضد الدوله در مدینه طیبه باروی ساخت ودر جانب قبله شیراز
شهری که از اسوق الامیر میخوانند طرح انداخته باتمام رسانید واکنون
آن موضع مزرعه است نقلست که روزی عضد الدوله حاجب خود را گفت
که اذا سبح لک شیخ تسبیح مشیخ فی یده سبح من شیخ فاذن له بالدخول
یعنی هر گاه که بر تو سایح شود پیر حمیده روشی که تسبیحی از چوب در دست داشته
باشد او را رخصت ده که نزد ما آید ظاهرا مراد از شیخ موصوف
شیخ کبیر شیرازیست وترکیب مذکور بر غایت فصاحت آن پادشاه
عالیجاه دلالت تمام دارد بنا بران ثبت افتاد

فخر الدوله بن رکن الدوله
بعد از فوت برادر خود مؤید الدوله بر مسند سلطنت متمکن شد و

بصاحب کافی اسمعیل بن عباد تفویض نمود وجناب صاحبی در علم وفضیلت
وفهم وفطانت یگانهٔ زمانه بوده والمقدار کتاب نفیس که او را جمع آمد
مرکز مجلس را بدست درنیامده بود مشهورست که در بعضی از اسفار
چهارصد شتر بار بردار کتب او می کشیدند آورده اند که صاحب عباد
بتحریر کلمات مسجع بسیار مشغوف بود بنا بران روزی بقاضی قم نوشت
که ایها القاضی بقم قد عزلناک فقم قاضی را چون چشم بران نوشته
افتاد گفت که والله ما عزلتنی الا هذه السجعه واین سخن بسمع جناب صاحبی
رسیده نوبت دیگر بقضاء او مثال داد نقلست که فخر الدوله بنا بر
استصواب آنجناب در سنه ثمان وسبعین وثلثمایه فرمان داد تا در
جرجان سکهٔ مضروب گردانیدند از طلا وزن هر یک هزار مثقال
ودر یک جانب هر سکه هفت بیت منقش بود اول آن ابیات اینست
واحمر یحکی الشمس شکلا وصورة فاوصافه من صفاتها وبر دیگر جانب
سکهٔ سورهٔ اخلاص ولقب فخر الدوله ولفظ جرجان مثبت بود
وفات صاحب عباد در سنه خمس وثمانین وثلثمایه اتفاق افتاد وبعد از آن
باندک زمانی فخر الدوله نیز رخت هستی بباد داد وبموجب وصیت در قبرش
نوشتند که **ترکنا قصورنا وزال عنا ملکنا وسیصیر من یاتی بعدنا حقیرنا**
از آثار فخر الدوله مسجد جامعی است که در غربی دار السلام بغداد ساخته بود
در زمان غازان خان خواجه سعد الدین محمد ساوه جی وزیران بقعه را
تجدید عمارت نمود **مجد الدوله بن فخر الدوله** در سن طفولیت بر تخت سلطنت

نشست مادرش شده که با صاحب رای وتدبیر موصوف بود بضبط
امور مملکت قیام نمود وچون مجد الدوله بحد بلوغ رسید میان او ومادر
او نزاع ومخالفت پیدا شد وبعد از وقوع محاربه شنیده پسر را با
وزیر دستگیر واسیر کرد غرض از ایراد این حکایت آنکه دران ایام
که شنیده بنظام وانتظام مهام انام می پرداخت سلطان محمود غزنوی
رسولی نزد او فرستاد مضمون رسالت آنکه سکه وخطبه بنام من
کن والا جنگ را آماده باش شنیده جواب داد که تا شوهرم در
قید حیات بود می اندیشیدم که اگر سلطان بچنین امری تکلیف فرماید
تدبیر چه باشد اما اکنون ازان اندیشه فراغت تمام حاصل شده
زیرا که سلطان محمود پادشاهی است که بعقل وکیاست موصوف
ومی داند که مهم محاربه ذرعیت است اگر بر من ظفر یابد بدین مفاخر
نتواند کرد چه بر بیوه زنی غالب گشته واگر شکست برطرف او افتد
رقم این عار تا انقراض ادوار بر صفحهٔ روزگار پایدار بماند ومردم
گویند که ~ چه مردی بود کز زنی کم بود وباین جواب مقرون
بصواب سلطان محمود از سر نزاع وخصومت شنیده درگذشت
وبعد از فوت او لشکر بعراق کشیده مجد الدوله را بقتل رسانید
اگرچه قابوس در سلک ملوک
دیالمه منتظم نیست اما چون زمان سلطنتش معاصر ملوک دیلمی بود ذکر
او درین محل مناسب نمود ارباب تواریخ آورده اند که قابوس

بن وشمگیر بن مرداویج بن زیار بفضیلت بسیار وفطانت بیشمار اتصاف
داشت و در ایام سلطنت خویش در ولایت جرجان اعلام عدالت
واحسان برافراشت خط خوب نوشتی و پیوسته ابواب جود مفتوح
داشتی هرگاه صاحب عباد خط آن پادشاه عدالت پناه را دیدی
گفتی هذا خط قابوس ام جناح طاوس وقابوس نزدیک بدار الفتح
استراباد گنبدی که در رفعت غیرت سپهرست بنا نمود و در کتبه آن
آن عمارت در دو موضع برنموجب که نقل کرده میشود مکتوبست

بسم الله الرحمن الرحیم هذا القصر العالی للامیر شمس المعالی
بن الامیر قابوس بن وشمگیر امر عمارته فی حیوته سنه سبع
وتسعین وثلثمایه قمریه وسنه خمس وسبعین وثلثمایه شمسیه بنوشت
پیوسته که قابوس با وجود فضایلی که مذکور شد بغایت درشت خوی
وتند مزاج بود و در قتل امرا و ملازمان خود افراط می نمود لاجرم بقیة
السیف بر سلطنت ولد ارشدش منوچهر اتفاق کرده او را مقید
گردانیدند و بیکی از قلاع جرجان فرستادند نقلست که دران وقت
که قابوس را بحصار می بردند از سرهنگی که همراهش بود پرسید که سبب
چه بود که مرا از حکومت خلع کرده منوچهر را بپادشاهی برداشتند
آن سرهنگ جواب داد که چون تو در قتل افراط نمودی من و سه
کس دیگر اتفاق کرده این مهم از پیش بردیم قابوس گفت غلط کفتی
من در کشتن اهمال می نمودم بنابران این بلیه مرا پیش آمد زیرا که اگر

تراوان سه

تراوان سه کس را می کشتم حالا ازین قید فارغ می بودم از کلمات
قابوس است که افشا المناقب باحتمال المتاعب اسمعیلیان دو
طایفه اند طبقه اند از ایشان که بروایت اصح از اولاد اسمعیل بن
جعفر الصادق اند رضی الله عنه در بلاد مغرب سلطنت کردند و ایشان
چهارده نفر بودند و زمان دولت ایشان دویست و شصت سال بود
الاول منهم ابو القاسم محمد بن عبد الله الملقب بالمهدی زعم اسمعیلیه
آنست که مهدی در احادیث و اخبار واقع شده عبارت از وست
و مهدی در ایام دولت خویش در حد و د قیروان قلعه در غایت
حصانت و متانت بنا نهاده ازا موسوم بمهدیه گردانید منصور بن
العزیز بالله و در شوال ۳۶۱ سنه از افریقیه بقاهره معزیه رفته آن بلده
را که حالا موسوم بمصر شده دار الملک ساخت در روضه الصفا
مسطورست که المعز لدین الله یازده هزار شتر و ده هزار استر
که بار همه زر بود از افریقیه همراه خود بقاهره معزیه آورد و خزانه
هر روز چند صندوق پر زر در پیش بارگاه می نهادند و محتاجان حضرت
میدادند تا هر کدام یک کف از و بر می داشتند العزیز بالله نزار
بن المعز لدین الله بعد از فوت پدر در مصر بر مسند عزت نشسته خلایق
با وی بیعت کردند و عمش حیدر و عم پدرش ابو الفرات و عم جدش
از جمله بیعتیان بودند و عزیز از عزیز و هرون الرشید متحمل را از
خلفا انمعنی اتفاق نیفتاده کتاب عزیزی بوی منسوب است

ولی عهد پدر بود و در سنه ثمان
وسبعین وثلثمایه فرمود که شب دروازهای مصر را باز گذارند و بر در خانها
وسر کوچها شمع و مشاعل برافروزند وجهت بیع وشری دکاکین را ابواب
مفتوح دارند و بر در خانها و سر کوچها و دران اوقات شب همه شب
مردم را در اسواق می گشتند و حاکم نیز با خواص خویش دران لیالی در سیر
با سایر خلق موافق بود و با مردم حدیث می فرمود و در سنه اثنین وتسعین
وثلثمایه حاکم در قاهره معزیه مسجد جامع ازهر بنا کرد و هم درین سال فرمود که
هیچکس به بیع مسکرات اقدام ننماید و اوانی وظروف خمار از موجب حکم
حاکم شکسته شرابها را ریختند و گشادن روی در عقب جنایز و غیر آن
بر نسوان ممنوع شد گویند که حاکم در امر معروف و نهی منکر بمرتبه مبالغه
کرد که چون مردم ترک شرب خمر ننمودند اشارت نمود تا باغات
را خراب نمودند و فرمان داد که موزه زنان ندوزند تا زنان از خانه
بیرون نتوانند امد و ایضا گفت که یهود و نصاری بر اسب سوار نشوند
واگر بر خر و استر نشینند از رکاب آهنین احتراز نمایند و هوشنه زنگی
چند را قلاده کنند و اگر در گرمابه با زنگ در نیایند تخلخل دارند
تا از اهل اسلام ممتاز باشند و بعد از چندگاه ایشانرا ازین تکلفات
معاف داشت و بموجب فرموده حاکم تمام سگان قتل روا داشته
گشتند مگر کلاب اهل صید را بعضی گویند که حاکم اظهار زهد و ورع کردی
درخفیه سر فسق وظلم که از ابتداع او صادر گشتی باز خواستی نکردی

و بعد از فوت حاکم الظاهر الدین الله بن الحاکم والمستنصر بالله بن الظاهر
والمستعلی بالله بن المستنصر والظافر بالله بن الحافظ والفایز بنصر الله
بن الظافر والعاضد لدین الله بن الفایز بنوبت بمرتبه سلطنت فایز
شدند اما طبقه ثانیه از اسمعیلیه که راس و رییس ایشان حسن صباح
الحمیری بود در ولایت رودبار و قهستان ریاست نمودند هشت
نفر بودند و ایام حکومت ایشان صد و هفتاد و یک سال ممتد شد حسن
صباح در ایام ایالت مستنصر اسمعیلی بر قلعه الموت استیلا یافت
و بحفر نهری فرمان داده از موضع دور آب پای حصار آورد
و فرمود تا در بیرون قلعه اشجار مثمره نشانده مردم بعمارت در ان عرصه
قیام نمایند آورده اند که حسن صباح بمرتبه اظهار زهد و ورع می کرد
که چون یکی از اولاد او بشرب خمر متهم داشتند بقتل وی فرمان داد
و در مدت سی و پنج سال که در الموت ساکن بود بیش از دو نوبت
از خانه ببام نرفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد کیا بزرگ امید و ولی
عهد حسن صباح بود و او در ایام حکومت خویش قلاع متین مستحکم ساخت
و قلعه میمون در از ان جمله است و بعد از وی پسرش محمد بحکومت
اشتغال نمود و چون او نیز بمقر خود شتافت حسن بن محمد المشتهر
بعلی ذکره السلام فرمان فرمای آن طایفه بی اسلام گشت و او اول کسی
است ازین طایفه که بظاهر در هدم قواعد شریعت غرا کوشید
و بر ارتکاب محرمات با هیچکس خطاب و عتاب نکرد و بلکه در مقدم

رمضان سنه تسع وخمسين وخمسمایه مردم راسپای قلعه الموت جمع کرده
برمنبر رفت وبعد ازانکه خرافات وهذیانات بی غایات درباب
رفع تکالیف شرعی بزبان آورد ازمنبر فرود آمده دورکعت نماز
گزارده مایده ها نهاد وقوم راباافطار امر کرد وفرمود که اصحاب مناهی
وملاهی بشرب خمر وانواع فسوق دیگر قیام نمودند باجمله چون این
فعل شنیع ازحسن صادر شد دربلاد رودبار وقهستان رسم الحاد
اشتهار گشت ولفظ ملاحده براسمعیلیه اطلاق یافت وبعد ازانکه علی
ذکره السلام بزخم کارد برادر زن خود که مردی مسلمان بود درقلعه
لامسر بجانب سقر شتافت پسر او **محمد** نام درحکومت مستقل گشت
ورسوم مذمومه پدر رامجری کرد **جلال الدین حسن بن محمد** چون برسریر
مملکت متمکن شد درتشیید قواعد شریعت کوشید ورسم اذان واقامت
نماز جمعه وجماعت مجدد گردانید ودرهرقریه ازقری رودبار
حمامی ومسجدی ساخت ومنع وزجر ارباب فسق وفجور پرداخت
واباء خود رالعنت کرد وائمه دین درین باب محضر اسلام
او وفتاوی نوشته خدمتش را جلال الدین حسن نومسلمان خواندند
وچون او وفات یافت ولدش **علاء الدین محمد** درسن نه سالگی
بجای پدر نشست وبعد ازکشته شدن او پسرش **رکن الدین**
متصدی امر حکومت گشت واین دوشخص نیز بمذهب باطل اجداد
خویش مایل بودند ورکن الدین بفرمان منکوقاان بقتل آمده دولت

آن فرقه

آن فرقه ضاله بنهایت رسید **ذکر ماثر بعضی از ملوک مصر** بثبوت
پیوسته که بعد ازفوت عاضد اسمعیلی درمملکت مصر صلاح الدین یوسف
بن نجم الدین ایوب والی شد باندک زمانی استقلال یافته بلاد شام
رانیز درحیز تسخیر کشید ومدت مدید سلطنت آن ممالک درمیان اولاد
واحفاد او بود وحکومت مصر وشام ازیشان بغلامان انتقال نمود
صلاح الدین یوسف پدرش نجم الدین ایوب بن شادی درسلک امرای
کردستان انتظام داشت ودرزمان سلطنت عماد الدین زنگی
بن اقسنقر بموصل رفته عماد الدین بچشم تعظیم واحترام درروی نگریست
ودروقتی که بعلبک رامفتوح ساخت زمام ایالت آن بلده
رادر قبضه اقتدارش نهاد ونجم الدین دران ولایت آثار عدالت
ورعیت پروری بظهور رسانیده وجهت جماعت صوفیه خانقاهی
بنا کرد وازا موسوم بنجمیه گردانید وبعد ازفوت عماد الدین زنگی
نجم الدین ایوب باتفاق برادر خود اسد الدین شیرکوه بخدمت
نور الدین محمود درفت ونور الدین محمود درروزی که کفار فرنگ لشکر
بمصر کشیده بودند اسد الدین را با برادر زاده اش صلاح الدین
یوسف بمدد عاضد اسمعیلی فرستاد وبیمن توجه اسد الدین
عاضد خلیفه ازشر فرنگ نجات یافت منصب وزارت مصر بشیرکوه
قرار گرفت واو بعد از دو ماه که بلوازم آن امر پرداخت بچنگ
گرگ اجل گرفتار شد صلاح الدین یوسف عزیز مصر شد ودراوایل

محرم الحرام سنه سبع وستین وخمسمائه که عاضد وفات یافت صلاح الدین
در حکومت مصر از روی استقلال دخل کرده و پس از فوت نور الدین
محمود بلاد شام را نیز بحیز تصرف در آورد و او پادشاهی بود بصفت
نصفت موصوف و بوفور بذل وجود معروف پیوسته با علما و
افاضل صحبت داشتی و همواره همت عالی بر ترفیه حال آن زمره کریمه
گماشتی میان سال که در مصر پادشاه گشت از شراب توبه کرده
از ارتکاب منهیات درگذشت و در ایام دولت در اطراف بلاد
مصر و شام بقاع خیر تعمیر نمود و مستغلات خوب و مزروعات
مرغوب بر آن ابنیه رفیعه وقف فرمود تفصیل بعضی از آن عمارات
مدرسه قرافه صغری که نزدیک بقبر شافعی واقع است مدرسه قاهره
معزیه قریب بمزاری که منسوب بامام حسین علیه السلام خانقاهی که بجای
سرای سعید السعدا که از جمله خدام خلفای اسمعیلی بود بنا نمود مدرسه
حنفیه که بموضع سرای عباس بن سلار تعمیر فرمود مدرسه شافعیه
که در مصر معروفست بزین التجار مدرسه مالکیه در قاهره معزیه دار الشفای
که داخل قصر او بود مدرسه و خانقاهی قدس خلیل ملک افضل نور الدین
علی بن صلاح الدین یوسف در زمان حیات پدر حاکم دمشق بود و چون صلاح
الدین یوسف از عالم انتقال نمود برادرش ملک عزیز عثمان بن صلاح الدین
باتفاق عم خویش ملک عادل لشکر کشید بدمشق و آن ملک را از نور
الدین علی انتزاع کرده حکومت صرخد را بوی داد و در تاریخ یافعی

یافعی مسطور است که ملک افضل را فضل و کمال بسیار بود و از محدثان
زمان خود سماع حدیث کرده در جودت کتابت ید بیضا می نمود در تعظیم
و تکرم اصحاب دانش مراسم مبالغه بتقدیم میرسانید و در انشاء
رسایل و نظم اشعار غایت بلاغت ظاهر می گردانید در ان
اوان که برادرش عثمان و عمش ابوبکر مملکت دمشق را از وی
گرفتند این قطعه نظم کرده نزد ناصر خلیفه فرستاد   مولای ان ابا بکر
وصاحبه   عثمان قد غصبا بالسیف حق علی   وهو الذی قد ولاه والده
علیها فاستقام الامر حین ولی   فخالفاه وحلا عقد بیعته   والامر
بینهما والنص فیه جلی   فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی   من الاواخر
ما لاقی من الاول   و ناصر خلیفه این سه بیت در جواب قلمی کرد که
وافی کتابک یا ابن یوسف معلنا   بالود یخبر ان اصلک طاهر
غصبوا علیا حقه اذ لم یکن   بعد النبی له بیثرب ناصر   فابشر فان
غدا علیه حسابهم   واصبر فناصرک الامام الناصر   و از جمله ملوک آل
ایوب دیگری ملک ناصر داود بن ملک معظم عیسی بن ملک عادل است
و او مدتی در دمشق و کرک و شوبک متصدی امر ایالت بود و در نهایت
حلم و کرم اوقات خجسته ساعات گذرانیده بصحبت اصحاب علم و صلاح
اظهار شغف می نمود در زمان فرمانفرمایی خود در دمشق دار الحدیث
بنا نهاد و تدریس آن بقعه را بشیخ ابی عمرو بن صلاح داد و [illegible]
شمال مسجد جامع دمشق عمارتی عالی ساخت و در سنه ٦٥٦ فوت شده

دران عمارت مدفون گشت و دیگری از ان جمله ملک کامل ابو المعالی
محمد بن ملک عادل بود واو پادشاهی بود بعلو قدر و بنابت شان معروف
و بوفور عدل و لطف و طبع موصوف در شبهای جمعه با علما و فضلا صحبت
داشتی و بنفس نفیس مباحثه نموده همت بر تحقیق مسایل گماشتی در اوقات
سلطنتش در قاهره معزیه دار الحدیثی در کمال فسحت طرح انداخت و بر سر قبر
شافعی قبه در غایت رفعت بنا کرده تمام ساخت و آخر کسی که از ال ایوب
که در مصر بر مسند سلطنت نشست ملک صالح صلاح الدین بن ملک طاهر
غازی بن صلاح الدین یوسف بن ایوب بود و او در سنه احدی و خمسین
وستمایه وفات یافته در سنه اثنین و خمسین امرا و اعیان مصر عز الدین ترکمان را
که مملوک ملک صالح بود به پادشاهی برداشتند و اورا ملک معز لقب دادند
واز ان تاریخ فرمان دهی مصر تعلق بغلامان گرفت و از ان ممالیک یکی
بندقدار است که ملک ظاهر لقب داشت و او در سنه ثلث و ستین
وستمایه تجدید عمارت مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم که روی بویرانی
نهاده بود اشارت فرمود و بیمن اهتمام آن پادشاه دین دار در عرض چهار
سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و چون کیفیت حال و آثار ملوک
مصر از کسی که در وقت تحریر این مختصر در نظر بود بوضوح نه پیوست خامه سخن
گزار عنان بیان بصوب احوال سلاطین سلجوقی انعطاف دارد و هو الهادی
الی سبیل الرشاد سلجوقیان سه طبقه بودند طبقه اول در تمامی خراسان
و اکثر ممالک عراق سلطنت نمودند و طبقه دوم در ولایت کرمان پادشاهی

فرمودند و طبقه سیوم در ملک روم تاج ایالت بر سر نهادند اما طبقه
اول چهارده نفر بودند و مدت صد و شصت و یکسال دولت ایشان امتداد
یافت و موسس اساس این دولت طغرلبک محمد بن میکائیل بن سلجوق
بن دقاق بود و برادرش چغربیک داود بن میکائیل و ایشان
بروایت اصح در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی از آب آمویه عبور
نموده باندک زمانی تمامی بلاد خراسان را در تحت تصرف آوردند و
چغربیک دران مملکت توقف کرده طغرلبک متوجه ولایات عراق و اذربیجان
گشت و بعد از تسخیر ان ممالک بیغداد شتافت بحکم قایم خلیفه منصب
امیر الامرایی بر و قرار یافت در ان اثنا برادر مادری طغرلبک ابراهیم
ینال در همدان اظهار مخالفت نموده سلطان طغرلبک متوجه دفع او
شد و در غیبت سلطان بساسیری بر بغداد مستولی گشت خلیفه را محبوس
گردانید و قایم مسرعی نزد طغرلبک فرستاده ظهور کیفیت حال اعلام داد
طغرلبک منشی خود صفی الدین ابو العلا را گفت جواب رقعه خلیفه مکتوب
بنویس صفی الدین در قلم آورد که ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم
بها ولنخرجنهم منها اذلة سلطان از انجاب خوشش آمد و آن نوشته
ارسال نموده بعد از ان وقع ابراهیم ینال لشکر بغداد کشید و بساسیری را
بقتل رسانید بار دیگر قایم خلیفه را بر مسند خلافت نشاندند و رکن الدین لقب
یافت سلطان الب ارسلان پادشاهی سعادت یار کامکار و شهریار بحت
کامران نصرت شعار بود و او بعد از فوت عم خویش طغرلبک بر تخت

سلطنت نشست محاسن آن منبع احسان نعابت طولانی بود و تاج طویل
بر سر می نهاد چنانچه از بدایت طاقیه تا نهایت طیه او دو گز در نظر میشده
می نمود نقلست که اکثر ملوک اطراف و گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان
سلطان الب ارسلان نهادند چنانچه یک نوبت هزار و دویست نفر
از حکام ولایات در پیش تخت او بر پای ایستاده بودند از جمله آثار سلطان
الب ارسلان قلعه شادیاج و مسجد جامع کات سلطان جلال الدوله معز الدین
ملکشاه بمزید جلالت و فرط ابهت و ابهت از سلاطین سلجوقی ممتاز
و مستثنی بود و سلطان ملکشاه در رواج انواع خیرات و مبرات
فرموده آبار حفر نمود و مرابط بنا نهاد و آن بدعت سیئه را که از هر
حاجی در طریق مکه هفت دینار سرخ می گرفتند برانداخت و در اصفهان
که دار الملک او بود مدرسه و باغات و بساتین بهشت آیین ساخت و در دفعه
اخیر که ببغداد رفت بساختن مسجد جمعه اشارت کرد تاریخ جلالی منسوب
بسلطان معز الدین ملکشاه است و معزی شاعر از جمله مداحان او
و بدین سبب معزی تخلص می نمود از سخنان سلطان است که العیش
[illegible] اهل عیش خوش
را و زندگانی را نیست چون این سه چیز نا بسته وسعت منزل
و توافق اهل کثرت چاکران شایسته و خواجه نظام الملک طوسی
رحمه الله که در جهان عدیل و نظیر نداشت وزیر سلطان ملکشاه بود
مدرسه نظامیه بغداد و نظامیه بصره از جمله مستحدثات خواجه نظام الملک

است گویند که سخاوت آن وزیر خیر فاضل بمرتبه بود که در نوبت
اول که همراه سلطان بدار السلام رفته بود مبلغ صد و چهل هزار دینار
از خاصه خود بارباب احتیاج رسانید و او اول وزیر است که در لقب
بخلیفه منسوب گشت زیرا که المقتدی بالله او را رضی امیر المومنین لقب
و قبل از وی هیچ یک از وزرا این معنی میسر نشده بود القصه چون
سلطان ملکشاه تخت سلطنت را وداع فرمود پسرش سلطان برکیارق
افسر ایالت بر سر نهاد و بعد از سیزده سال که بامر حکومت پرداخت
دوران آن نیز بسر آمده رخت بعالم آخرت کشید سلطان محمد بن ملکشاه
بحلیه عدل و انصاف آراسته بود این سه بیت از نتایج طبع اوست
که در ایام مرض موت انشا کرده

بزخم تیغ جهانگیر گرز قلعه گشای
جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای
بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست
بسی قلاع گشادم بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای

آورده اند که نوبتی سلطان محمد
لشکر بهند کشید و لوازم غزا و جهاد پرداخته یکی از بلاد اهل ضلالت
را مفتوح گردانیده و بتی را که معبود کفار آن دیار بود بدار الملک
خویش نقل نموده و جمعی از هندیان بی ایمان متعاقب بملازمت آستان
سلطنت ایشان آمده بوسیله نواب معروض داشتند که اگر سلطان
آن بت را با ما عنایت فرماید بوزن آن مروارید آید از تسلیم می نمایم
و قبول می کنیم که مدت العمر از جاده مستقیم اطاعت و فرمان بردار

متجاوز جایز نداریم آن پادشاه دین دار این سخن را استماع رضا عطا
نفرمود که اگر چنین کنیم همچنانچه آزر بت تراش می گویند مرا محمد بت
فروش خواهند گفت الحکایه اشارت فرمود تا آن بت را در آستانه
بقعه که ساخته بود فرش انداخت رحمة الله علیه سلطان سنجر بن ملکشاه
نقاوه اولاد سلجوق بن دقاق و ملاذ و مرجع سلاطین آفاق بود و سلطان
سنجر بعد از برادر به بسط بساط عدالت و نصفت قیام و اقدام نمود و
در ۵۵۲ فوت شده در گنبد رفیع منیع که در شهر کهنه مرو از سنگ تراشیده
آن پادشاه حمیده صفات بود مدفون گشت و پس از فوت او در خراسان
از سلجوقیان هیچکس باستقلال حکومت نکرد اما سلطنت عراق و آذربیجان
مدتی مدید تعلق باولاد سلطان محمد بن ملکشاه می داشت و یکی از ایشان
سلطان مسعود بن محمد است و او در ایام دولت خود در شیراز مدرسه
ساخت و در همان بقعه مدفون شد و آخرین پادشاهی از سلاجقه
که در عراق با مرونهی خلایق آفاق استقلال فرمود سلطان طغرل بن
ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بود و او افعال رضیه و
اعمال مرضیه و طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت و این رباعی از جمله اشعار
اوست
دی روز چنان وصال جان افروزی ... امروز چنین
فراق عالم سوزی ... افسوس که در دفتر عمرم ایام ... آن را روزی
نوید این را روزی ... و این رباعی نیز از نتایج افکار اوست
مایم درین جهان چرانیم و چرا جان ... بخشیم و خوریم و یاد ناریم غمان

نه مال همی ماند و نه خانه و مان ... چون عمر نمی ماند کو هیچ ممان
پوشیده نماند که ازان دو طبقه دیگر از سلاطین سلجوقی که در ولایت
کرمان و مملکت روم حکومت کرده اند دران ولایات آثار و عمارات
بسیار بظهور آمده اما چون راقم حروف را بر تفصیل ان اطلاع نبود
در ذکر ایشان شروع ننمود خوارزم شاهیان نه نفر بودند
و مدت دولت ایشان صد و سی و هشت سال امتداد یافت
اول منهم قطب الدین محمد بن نوشتکین در زمان سلطنت برکیارق
و ایالت سلطان سنجر والی خوارزم بود و بخوارزم شاه ملقب شد
و بعد از فوت او پسرش اتسز والی آن ولایت گشت
و او پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکمال
فضل و وفور دانش معروف در نوبت دویم که سلطان سنجر
عزم رزم اتسز کرده بجانب خوارزم توجه فرمود اتسز این ابیات را
انشا نموده نزد سلطان فرستاد بیت گر آباد ملک طاقت جنگ نیست
تیغ و بیم نیز آهنگ نیست ... ملک شهریار است و از شهریار
نرمیت شدن بنده را ننگ نیست ... اگر باد پا هست جنگ ملک
کمیت مرا نیز بالنگ نیست ... بخوارزم آیی بسقسین روم ... خدای
جهان را جهان تنگ نیست ایل ارسلان فرمان فرمای شد و دوران
ایل ارسلان نیز بسر آمده پسر او سلطان شاه پادشاه گشت نقش
که بعد از تمکن سلطان شاه بر سریر جهانبانی برادر بزرگتر او تکش خان

که دران ولا والی او جند بود و با او در مقام منازعت آمده نصب میراث سلطنت طلبیده سلطان شاه این رباعی گفته به برادر فرستاد

هرکه که سمند عزم من پویه کند / دشمن ز نهیب تیغ کین مویه کند
اینجا برسول و نامه برناید کار / شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

تکش خان را پسری بود ملکشاه نام این دو بیت انشا کرده بعم ارسال نمود

صد گنج ترا خنجر برانها را / کاشانه ز ترکیب میدانها را
خواهی که خصومت از میان برخیزد / خوارزم ترا ملک خراسانها را

وچون سلطان شاه این ابیات مطالعه فرمود رباعی دیگر گفته نزد برادرزاده روان کرد وآن اینست

ای جان عمم این غم ره سودا گیرد / این قصه نه در مشامه دریا گیرد
تا قبضه شمشیر که بالاید خون / تا آتش اقبال که بالا گیرد

بالاخره سلطنت بر تکش خان قرار یافته مرتبه او از مراتب آبا واجدادش درگذشت وبعد از فوت تکش خان ولد ارشدش **قطب الدین محمد** پادشاه گشت وچنگیز خان در ایام دولت قطب الدین محمد لشکر بایران کشیده ایران را ویران گردانید تا سرحد عراق قتل عام کرد **سلطان جلال الدین منکبرنی** ولد سلطان محمد بود ودر میدان شجاعت گوی مسابقت از پادشاهان جهان ربود واین رباعی بقول اکثر مورخان از جمله منظومات اوست

در رزم چو آهنیم ودر بزم چو موم / بر دوست مبارکیم وبر دشمن شوم
از حشمت ما برند انصاف

بشام / وز هیبت ما برند زنار بروم

وسلطان جلال الدین آخرین سلاطین خوارزمشاهی بود وبعد ازو کسی از آن طبقه پادشاهی میسر نشد

ذکر شمه از اتابکان

مستحفظان اخبار نموده اند که اعاظم سلاطین سلجوقی اولاد خود را با امراء عظام می سپردند آن ملکزادگان از امرائی که مربی ایشان بودند باتابک تعبیر می کردند واز اتابکان سه فرقه بمرتبه سلطنت رسیدند وبدرجات عالیه ترقی فرمودند بر ممالک مستولی گردیدند وفرقه اول ازیشان جماعتی اند که در موصل وبلاد شام ودیار بکر پادشاهی نمودند وایشان نه نفر بودند وزمان دولت ایشان از سنه احدی وعشرین وخمسمائه تا سنه خمس عشر وستمائه بود ونخستین کسی از اتابکان موصل وشام که اسم سلطنت بروی اطلاق کردند **عماد الدین زنکی بن اقسنقر** بود واو در سنه احدی واربعین وخمسمائه در وقتی که محاصره قلعه جعبر اشتغال داشت بر دست غلامان خود شهید گشت **سیف الدین غازی بن عماد الدین زنکی** بعد از شهادت پدر در موصل بر سر ایالت نشست واو بمصاحبت علما وفضلا نجابت راغب بود ودر ایام دولت خود مدرسه که معروفست بعقیقه در دار الملک خود بنا نمود **نور الدین محمد بن عماد الدین زنکی** در سلک اعاظم سلاطین اسلام انتظام داشت وهمواره همت عالی نهمت بر تربیت اصحاب درس وفنون ارباب علم وتقوی می گماشت ونور الدین محمود پس از واقعه پدر در حمص وحما حاکم گشت وچون

وچون برادرش سیف الدین غازی فوت شد مملکت دمشق وبعلبک ومسخرا
نیز بتحت تصرف در آورده پایه قدر و منزلتش از فرق فرقدین درگذشت
واو در ایام جهانبانی در دمشق وحلب وبعلبک مدارس ساخت
ودر موصل مسجد جامع که بجامع نوری مشهور است طرح انداخت وبجزیره
در حمار کنار نهر خاص در بلده رها ومنبج مساجد جامع بنا نمود ودر دمشق
دار الشفا و دار الحدیثی بر تعمیر فرمود ابن عماد الدین زنکی سیف الدین
غازی بن قطب الدین مودود وعز الدین مسعود بن قطب الدین
مودود بمرتبه سلطنت وکامرانی رسید نور الدین ارسلان شاه بن
عز الدین مسعود بعد از فوت پدر در موصل مالک تخت وافسر گشت
واو بفرط شجاعت ومهابت وحلفت موصوف بود وبسفک دما
واجرای سیاست مشعوف اما باشاعه خیرات میلی تمام داشت ودر ایام
دولت خویش در موصل مدرسه که در زیب و زینت بهترین مدارس آن
بلاد بود برافراشت بوزارتش مجد الدین ابو السعادات محمد بن محمد الشیبانی
الجزری که از جمله اعاظم علما بوده در اکثر علوم تصانیف دارد قیام می
نمود و آن وزیر بی شبه و نظیر در اواخر ایام حیات بمرض فالج
مبتلا شده در زاویه ساکن گشت ورباطی بنا کرده تمامی املاک خود را
بران وقف نمود وبعد از فوت نور الدین ارسلان شاه پسر بزرگترش
عز الدین مسعود قایم مقام شد وحکومت موصل از عز الدین مسعود
به بدر الدین لؤلؤ ارمنی که اتابکش بود انتقال کرد اما طبقه دوم

از اتابکان

از اتابکان که در آذربیجان حکومت نمودند پنج نفر بودند واسامی ایشان
اینست اتابک ایلدکز محمد بن ایلدکز قزل ارسلان بن ایلدکز ابوبکر
بن محمد ازبک بن محمد وچون ازین طایفه اثری که لایق سیاق
این مختصر باشد در کتب متداوله بنظر در نیامد قلم مشکین رقم بذکر
اتابکان سلغری که در ممالک فارس فرمانفرما بودند مبادرت نمود
سلغریان یازده نفر بودند ومدت صد وچهل ودو سال باستقلال نمودند
الاول منهم اتابک مظفر الدین سنقر بن مودود اتابک سنقر در زمان
سلطنت سلطان ملکشاه بن محمد بن محمود سلجوقی خروج کرده بر مملکت
فارس استیلا یافت ودر ایام حکومت خود در شیراز خانقاهی ومسجدی
ومناره رفیع بنا اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود خانقاه شیخ
ابو عبد الله خفیف را قدس سره وسیع گردانید ودر اوقاف آن
افزود راه عراق ساخته ومستغلات خوب برین دو منزل وقف
فرموده وگویند که باروی حصین نیز در شیراز برافراشت اتابک
مظفر الدین ابوبکر بن سعد پادشاه عدالت شعار شرع پرور وملکی جلالت
دثار بصفت کستر بود صیت سخاوت او در اقطار عالم منتشر گردید
ورشحات سحاب انعام واحسان او بر خاص وعام بارید خوانق ومعابد
ومدارس ومساجد شیراز که ویران گشته بود عمارت فرمود ودر اوقاف
ان بقاع افزود ودر شیراز دار الشفایی در غایت خوبی بنا نهاد
ورباط مظفری بیضا ورباط مظفری ابرقوه ورباط دیگر که بر سر راه

سواحل است از جمله آثار اوست و مقرب الدین مسعود که یکی از
امراء مقرب اتابک ابوبکر بود و مردی متعبد خیر در حوالی مسجد
عتیق شیرازی خانقاه و مدرسه و دار الشفا و دار الحدیث ساخت
و بر سر راه بغداد رباطی طرح انداخت و فارس میدان نکته
پردازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی معاصر اتابک ابوبکر
و پسرش اتابک سعد بن زنگی و اتابک سعد بود چنانچه از دیباچه دو
از کتابات بوستان و گلستان این معنی بوضوح می انجامد القصه بعد
از فوت اتابک ابوبکر اتابک سعد و محمد شاه بن سلغرشاه بن اتابک
سعد بن زنگی و سلجوق شاه بن سلغرشاه و آبش خاتون بنت سعد بن
ابوبکر بنوبت سلطنت کردند و آبش خاتون در ایام پادشاهی خود در
کوی طناب بافان شیراز مدرسه طرح انداخته باتمام رسانید و بعد از
وفات آبش خاتون دولت آن فرقه بنهایت رسید قراختاییان
ده نفر بودند و مدت حکومت ایشان در مملکت کرمان هشتاد سال
امتداد یافت و اول این طبقه براق حاجب بود و براق در مبادی حال
در سلک ملازمان پادشاه قراختای که اورا کورخان می گفتند انتظام
داشت برسم رسالت نزد تکش خان آمد و خوارزمشاه اورا اجازت مراجعت
نداد و براق در زمان سلطان محمد بن تکش بمنصب حجابت و اتابکی
سلطان غیاث الدین در ولایت عراق رایت ایالت برافراشت و بحکومت
اصفهان موسوم شد و چون تزلزل بارکان سلطنت خوارزمشاهیان

راه یافت براق بر مملکت کرمان مستولی گشته دعوی استقلال کرد نقلست
که در وقتی که براق در کمال عظمت فرمان فرمای کرمان بود سلطان غیاث
الدین از سپاه چنگیز خان گریخته پناه بدو آورد و براق نسبت بدان شاهزاده
در غایت بی التفاتی ملاقات نمود سلطان غیاث الدین روزی چند
مفلوک و بی اعتبار در کرمان بسر برد در آن ایام از براق پرسید
که این همه نخوت و تجبر که بتو داد جواب داد که آنکس که این دولت و
استقلال را ارزانی داشت که سلطنت را از سامانیان انتزاع کرده
بموالی ایشان که غزنویان بودند عنایت فرموده و سلجوقیان را از پادشاهی
معزول فرموده آن منصب را بغلامان ایشان که پدران تو بودند ارزانی
داشت غیاث الدین از شنیدن این سخن خجل گشته دیگر در آن ملک
توقف نکرد القصه بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد
بن خمیتر تانیکو و رکن خواجه حق بن براق بنوبت حکومت کردند قتلغ ترکان
منکوحه قطب الدین محمد بود بواسطه کمال عقل و دانایی بعد از فوت شوهر
زمام فرمان فرمایی کرمان بدست آورد و ترکان در ایام دولت لوای
عدالت برافراشت و بقاع خیر مانند مدرسه و خانقاه و مساجد تعمیر نمود
و مستغلات و مزارع بقاع وقف فرمود و چون روزگار ناساز
لباس حکومت از آن عورت خیره عالم در انتزاع نمود حجاج سلطان
بن قطب الدین محمد و سیورغتمش سلطان بن قطب الدین بعد از یکدیگر افسر
حکومت بر سر نهادند ملک را از برادر خویش

بگرفت و روزی چند برادر را مقید ساخته بالاخره بقتل رسانید و پادشاه
خاتون بحسن طبع و جودت ذهن و وفور فراست و کیاست اتصاف
داشت و این قطعه از نتایج افکار اوست درون پرده عصمت
که تکیه گاه منست مسافران هوا را گذر بدشواریست همیشه باد
سر زن بر مقنعه که تار و پود وی از عصمت و نکوکاریست
و این رباعی از منظومات اوست که بر لعل که دیدم مرکز از مشک
رقم یا غالیه بر نوش که کردستم جانا اثر خال سیه بر زلفت
تاریکی و آب زنده گانیست بهم و چون آفتاب اقبال پادشاه
خاتون در مغرب فنا متواری شد محمد شاه سلطان بن حجاج سلطان
پای بر مسند سلطنت نهاد و در زمان پادشاهی او مولانا صدر الدین خوافی
که بشرف منصب وزارت مشرف بود در کرمان مدرسه رفیع و
خانقاهی منیع احداث نمود پس از فوت محمد شاه حینشاه بن حجاج
سلطنت و قطب الدین شاه جهان بن حجاج سلطان و یکی بعد
از دیگری افسر سروری بر سر نهادند و بعد از شاه جهان هیچکس از آن طبقه
پادشاه جهانیان نشد مظفریان ازین طبقه هفت نفر در سلطنت
بمرتبه استقلال رسیدند اما مدت دولت ایشان زیاده از چهل و پنج سال
امتداد نیافت و نخستین کسی از آل مظفر که بر اورنگ کشورستانی نشست
امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بود و او بصفت شجاعت و جلادت
اتصاف داشت از آثار او مسجد جامع دار السیاده است که در بلده

اصفهان

اصفهان ساخته پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع چشم و چراغ
دودمان مظفری و مهر سپهر عدالت و رعیت پروری بود جمال حالش
بحلیه فضل و ادب آراسته و گنجینه سینه بی کینه اش بجواهر علوم و دانش
پیراسته در نه سالگی از حفظ کلام الله اوراق فراغت روی نمود آنگاه
بکسب دیگر کمالات و فضایل نفسانی مشغولی فرمودی قوت حافظه اش
بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد می گرفت
و هرگز لفظ فحش بر زبان نراندی و آن پادشاه عالیجاه در ایام سلطنت
خویش بدار الملک شیراز دار الشفایی ساخت و چون آن بقعه باتمام
رسید اطبای مسیحا نفس جهت معالجه بیماران معین و موظف ساخت از
گوهربار مقرب الحضره السلطانی بسمع جامع این کلمات رشان
رسیده که چون شاه شجاع را داعیه تعمیر دار الشفا در خاطر افتاد
فرمان داد تا در محالی که قابلیت داشت دلبندها افکنند و بعد از گذشتن
روزی چند تمامی اینها متعفن شد مگر دلبندی که درین محلی که دار
الشفا واقع است افکنده شده بود لاجرم دران موضع که بلطافت
هوا بهترین مواضع شیراز بود آن عمارت ساخته و پرداخته اند گویند
که چون امیر محمد مظفر شیراز را مسخر کرد در امر معروف و نهی منکر بمرتبه
مبالغه نمود که اولاد و امجاد او و ظرفاء آن دیار از وی بمحتسب تعبیر
می نمودند و شاه شجاع دران وقت این رباعی بنظم آورد
در مجلس دهر ساز مستی پست است نی چنگ بقانون و نه دف در دست است

رندان همه ترک می پرستی کردند — جز محتسب شهر که بی می مست است — و در وقتی
که برادران پادشاه فضیلت پناه شاه محمود که حاکم اصفهان
بود فوت شد این رباعی را در سلک نظم کشید — محمود برادرم شه
شیر کمین — می کرد نزاع از پی ملک و نگین — کردیم دو بخش الحق
تا برآساید خلق — او زیر زمین گرفت و من روی زمین — و این
نتایج طبع شاه شجاع است — یک چند طریق رهروان کردم پیش
در ناز و نعیم یار دنیا کم و بیش — مردانه درین راه چو بودم [illegible]
شاید که ز رسم یار روی دل خویش — ای کرده رخت غارت
هوش دلها — عشق تو شده خانه فروش دلها — سری که مقربان
از آن محرومند — عشق تو فرو گفت بگوش دلها — جان در طلب
وصل تو شیدایی شد — دل در خم گیسوی تو سودایی شد — اندر طلب وصال
تو گرد جهان — بیچاره دلم گشت و هرجایی شد — و بلبل طبع
سحر ساز آن پادشاه سرفراز همچنانکه در گلزار نظم نغمات موزون
می سراید در بوستان نثر نیز الحان بلاغت نشان بسمع فضلا زمان میرساند
از جمله منشآت او مکتوبیست که بحضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان
در سلک تحریر کشیده و جناب اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی
الیزدی آن مکتوب را بجنس در ظفرنامه مثبت گردانیده فلیطالع ثمّة
شاه نصرة الدین یحیی بن شاه مظفر برادرزاده و داماد پادشاه شجاع
بود و در خطه یزد حکومت می نمود نقلست که فارس میدان سخن بازی

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نوبتی از شاه یحیی رنجیده قطعه در سلک
نظم کشیده که یکی از ابیات آن اینست — شاه هرموز ندیده صد هزاران
لطف کرد — شاه یزد دیده مدحش گفتم هیچ نداد — و این قطعه بسمع
شاه یحیی رسیده فرمود که شاه هرموز حافظ را ندیده است بباران
سموم کرم و احسان گردانیده آورده اند که روزی شاه یحیی در شکارگاه از
امرا و ملازمان جدا افتاده دهقانی را دید که باب دادن باغات
خود مشغولی می نمود از وی پرسید که در ایام دولت شاه یحیی احوال تو
بر چه منوال گذران است دهقان گفت که بسبب این ظلم و تعدی بسیار
واقع میشود پیوسته بروات ناموجه می نویسند شاه یحیی بر زبان آورد
که من یکی از مقربان پادشاهم می باید که تو فردا بدربارگاه حاضر شوی
تا حال ترا بعرض شاه رسانم و بکفایت مهم تو قیام نمایم دهقان از قبول
این سخن اعراض نموده شاه یحیی مبالغه فرمود که البته که می باید آمد دهقان
گفت پادشاه شما مشغول سر در پیش چشم زم بر زمین خواهد دوخت
و بقبول تو عمل نخواهد کرد شاه نوبت دیگر باین سخن گفت که تو فردا قدم
رنجه فرمای که پادشاه هیچ وجه از سخن من تجاوز نمی نماید چون صباح
شاه یحیی بر سر تخت نشست با حجاب و یساولان گفت که هرگاه شخصی باین
هیئت بیاید او را نزد من آورید همان ساعت دهقان بدربارگاه
رسیده یکی از حاجبان او را بپای تخت رسانید و دهقان همان شخص را
که با او مکالمه نموده بر تخت نشسته دید روی بتضرع و استکانت

بر خاک نهاده شاه یحیی گفت او را دلداری فرموده منشوری ارزانی داشت
که من بعد هیچکس از وی مال و خرج نطلبند و پانصد دینار انعام کرده گفت
باری هیچ سر در پیش چشم زخم بر زمین ندوخت و از مقتضای
عدالت تجاوز نکرد و دیگر از سلاطین آن خاندان سلطان ابو یزید
بن امیر محمد مظفر است و او بلطف طبع اشتهار دارد و این رباعی از جملهٔ
اشعار اوست   از واقعهٔ ترا خبر خواهم کرد   با مهر تو سر در
خاک فرو خواهم خفت   با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد   بثبوت
پیوسته که بعد از فوت شاه شجاع در میان آل مظفر مخالفت و نزاع
پدید آمد و رعایا در زحمت و تشویش افتادند و در نوبت دویم که رایات
نصرت آیات حضرت صاحب قران گیتی ستان انار الله برهانه
سایهٔ وصول بر ولایات فارس و عراق انداخت شاه منصور بن شاه مظفر
که در آن ولا بر ولایت فارس و عراق استیلا داشت از غایت
جرات و پردلی با قرب سه هزار کس بمقابله سی هزار سوار جنگ گذار که در
ظل رایات نصرت شعار صاحب قران کامکار بودند در آمد و جنگهای
مردانه کرده در همان معرکه بقتل رسید و حضرت صاحب قرانی بعد از
اختصاص بفتح و ظفر سایر آل مظفر را مقید گردانیده بنا بر استصواب
اهالی آن مملکت همه را بپای رسانید و زمان دولت ایشان بنهایت رسید
والبقاء لله الملک المجید غوریان پنج نفر بودند و مدت شصت و یک سال زمان
اقبال ایشان امتداد یافت الاول منهم علاء الدین حسین جهانسوز معاصر سلطان

سنجر بود

سنجر بود و چون نسبت بسلطان طریق عصیان مسلوک داشت و در اوایل
کشف و بدایا اهمال ورزید سلطان سنجر با لشکر نصرت اثر متوجه او شد
علاء الدین حسین که بعضی از مورخان از و بحسین تعبیر نموده اند آراسته باستقبال   باقوت
روان گشت و بعد از وقوع محاربه حسین غوری اسیر شده روزی چند
مقید بود و چون لطف و طبع او بر ضمیر سلطان ظاهر شد باطلاقش حکم فرمود و
او را حریف بزم خویش گردانید روزی پیش سلطان سنجر طبقی پر مروارید
ابدار نهاده بودند سلطان از ان بعلاء الدین حسین بخشید و علاء الدین این رباعی
در بدیهه گفت که رباعی بگرفت و بکشت شه مرا در صف کین :: با آنکه بدم
کشتنی از روی یقین :: و آنگه بطبق می دهدم در ثمین :: بخشایش و بخشش
جهان گرد چنین :: گویند سلطان سنجر خالی سیاه بر کف پای داشت
روزی علاء الدین حسین را چشم بر ان افتاد و بعد از رخصت کف پای سلطان را
بوسید و این رباعی گفت رباعی ای خاک کف سم مرکب تو افسر من ::
وی حلقهٔ بندهگی تو زیور بر من :: تا خال کف پای ترا بوسه زدم ::
اقبال همی بوسه زند بر سر من :: و این بیت نیز از جملهٔ منظومات اوست
بیت گر غزنین را ز بیخ و بن بر نکنم :: من جوز نه حسین بن حسینم
و علاء الدین حسین بمقتضای این بیت خود همگی همت بر فتح غزنین مصروف
داشته قهرا قسرا آن مملکت را مسخر کرد و عمارت و قبور آل سبکتگین را
بآتش بیداد سوخته دود از دودمان ایشان بر آورد و بنا بر آن بجهانسوز
ملقب شد و بعد از فوت علاء الدین حسین ولدش ملک سیف الدین محمد

قایم مقام گشت سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام پس از انقضاء
ایام دولت ملک سیف الدین محمد برگشت و کار سلطان غیاث
الدین یوماً فیوماً در ترقی بود تا در شهور سنه سبع و تسعین و خمسمایه لشکر
بدر شادیاخ برد علیشاه بن تکش خان که دران اوان حاکم آن قلعه بود
دروازه‌ها بر بست و بر زبر برجی قرار گرفت و سلطان غیاث الدین
در برابر آن برج آمده گفت که ازین برج تا فلان برج به سنگ منجنیق
رخنه می توان کرد و از آثار دولت او المقدار دیوار که مشار گشته
بود بیفتاد و حصار مسخر شد مسجد جامع هراه را که از تعریف مستغنی است
سلطان غیاث الدین بنا نمود و پسرش محمود آن عمارت را
تمام فرمود مدرسه سلطان که در جنب این مسجد جامع واقع است
هم از آثار سلطان غیاث الدین و دیگری از سلطان غوری سلطان شهاب
الدین غوری بود برادر سلطان غیاث الدین و او در ایام دولت
خویش غلامان خود را تربیت کرده بایالت ولایات هند سرافراز
گردانید و یکی از آن جمله قطب الدین ایبک است که کتاب تاج المآثر بر ذکر
مآثر و مفاخر او اشتمال دارد سلطان شهاب الدین در سنه اثنی و ستمایه
بزخم تیغ یکی از فدائیان بسعادت شهادت رسید ذکر ملوک کرد
اول کسی که از ملوک کرت که بمنصب حکومت مشرف شد ملک شمس الدین محمد
بن ابی بکر کرد بوده و او دختر زاده ملک رکن الدین است و ملک رکن الدین
از فرزندان عمر مرغنی است و خدمتش از بنی اعمام سلطان غیاث الدین

بود و وزیر و نایب او در سایر مهام و عز الدین عمر باخلاق زکیه و اوصاف
رضیه از جمیع حکام ان ایام امتیاز تمام داشت و بغایت فاضل
و خیر و باذل بود و در زمان دولت خویش مساجد و مدارس و خوانق و رباطات
عمارت نمود و ملک شمس الدین محمد در ظل حمایت و رعایت ملک رکن الدین
بسر می برد و در شهور سنه ثلث و اربعین و ستمایه که ملک رکن الدین سر بر
بستر ناتوانی نهاد او را ولی عهد خویش گردانید و بعد از وقایع و حالات
که ملک شمس الدین را روی نمود بمنصب بلند سلطنت رسید با وجود لطافت
طبع بخوردن ورق الخیال اشتغال می نمود و در توصیف ان اشعار نظم
می فرمود و این رباعی از ان جمله است که رباعی هر گه که من از سبزه
طربناک شوم ؛؛ تا سینه سبز خنگ افلاک شوم ؛؛ با سبزه خطان سبزه خورم
در سبزه ؛؛ زان پیش که همچو سبزه در خاک ؛؛ در بعضی از نسخ بنظر در آمده
که در وقتی که ملک شمس الدین محمد از ابقا خان توهم نموده در یکی از قلاع
خراسان متحصن گشت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان نوشته او را بملازمت
پادشاه زمان ترغیب کرد و از وخامت عاقبت مخالفت ترسانید و
شرط نصیحت بجای آورد و ملک شمس الدین محمد در جواب آن کتابت رقعه
نوشته این دو رباعی را در ان مکتوب مندرج گردانید رباعی
با دشمن من چو دوست بسیار نشست ؛؛ با دوست نشایدم دگر بار نشست
پرهیز از ان عسل که با زهر آمیخت ؛؛ بگریز از ان مگس که با مار نشست ؛؛
ان به که خردمند کناری گیرد ؛؛ با گوشه قلعه و حصاری گیرد ؛؛ طرفه انکه

می می‌خورد و زلف نبان می‌بوید تا عالم آشفته قراری گیرد طرفه آنکه
ملک شمس الدین محمد بالاخره فریب یافته از مضمون این اشعار لطافت شعار
تجاوز نموده و بدرگاه ابقاخان رفته در سنه ست و سبعین و ستمائه مسموم
شد و ولدش ملک رکن الدین که بملک شمس الدین کهین اشتهار دارد
بسعی بعضی اهل و حکم ابقاخان در هراة پادشاه شد و بعد از فوت او
پسرش ملک فخر الدین بر سریر فرمانداری نشست و قتل امیر
دو قلعه اختیار الدین در زمان اختیار ملک فخر الدین بوقوع انجامید خانقاه
ملک که در درون بلدهٔ هراة بیا راز ملک واقع است چنانچه مولانا
معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هراة نوشته از جمله عمارات اوست
را نیز او بنا نهاد ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین
کهین بن ملک شمس الدین محمد بعد از فوت برادر خویش ملک فخر الدین بفرمان
اولجایتو سلطان حاکم هراة گشت و در ترویج شریعت مطهره کوشیده
بجهت علما و فضلا ادرارات معین گردانید و در سنه احدی و عشرین و
سبعمائه عزیمت زیارت بیت الله نموده بگزاردن حج اسلام و طواف
مرقد معطر خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز گشت و مسجد جامع هراة
را که منبع فیض و برکات است و روی بخرابی نهاده بود تجدید عمارت فرمود
و در جنب آن مدرسه غیاثیه را احداث نمود ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث
الدین پس از انقضاء ایام حیات برادران خویش ملک شمس الدین و ملک
حافظ پادشاه شد و ملک حسین نقاوه این خاندان و خلاصه این

دودمان عالیشان بود و او در ایام دولت خانقاه ملک را تجدید عمارت
نمود و مدرسه سرفیروزآباد را او و خانقاه جدیدی را بنا فرمود و ایضا در
خیابان هراة و قصبه کاریز که از جمله قصبات و لایت باخرز است خوانق
بنا نهاده باتمام رسانید و چون ملک حسین بمقتضای کریمه کل شیء هالک الا
وجهه تخت سلطنت را وداع فرمود ولدش ملک غیاث الدین علی
پادشاه شد و او آخر کسی است ازین طایفه که بفرمان فرمایی رتبت سامی
قیام نمود و الملک بقاء الله الملک المعبود ذکر بعضی از خانان ترکستان
و بیان شمه از آثار ایشان نقله آثار و حمله اخبار آورده اند که جمیع خانان
بلاد مشرق و ترکستان از نسل یافث اند که اولاد نوح بوده علیه السلام و
چون نوح یافث را بجانب مشرق نامزد فرمود یافث از والد ماجد خود
التماس نمود که او را دعایی آموزد که بوسیلهٔ آن هرگاه از حضرت عزت
باران خواهد ببارد و نوح ملتمس قرة العین خویش مبذول داشته او را اسم
اعظم بیاموخت و ایضا آن اسم را بر سنگی نقش کرده بیافث داد و یافث
بآن واسطه هر وقت که باران خواستی باریدی و بعد از فقدان سنگ
احجاری که بران مشابهت با داشت در جوف حیوانات پیدا شد و کان
از اجداد ماش و نار کان سنگ بده و اعراب حجر المطر گویند و هنوز امثال
ان سنگ در میان اتراک موجود است و باستعمال ان باران می‌بارد و این
معنی از جمله بدایع صنایع آفریده کار است جل جناب جلاله القصه یافث
در مشرق بطریق صحرانشینان ساکن شد و رسوم نیکو وضع فرمود

ترک بن یافث اورا یافث اغلان می‌گفتند صاحب خرگاه از جمله مخترعات
ترک است و یکی از فرزندان ترک توتک نام داشت روزی در شکارگاه
طعام می‌خورد ناگاه لقمه از دستش بیفتاد و بواسطه آنکه زمین شور بود نمکین شد
و چون برگرفت و بخورد او را بغایت خوش آمد و رسم نمک در طعام از آن
زمان پیدا شد خزر بن یافث در کنار آب اتل ساکن شد و شهر خزر را بنا
نهاد و تخم کاورس مزروع گردانید روس بن یافث اول کسی که در بلاد
ترکستان نقاشی و صورتگری و بافتن جامه ملون ابداع کرده بفرزندان خود
آموخت و ابریشم از قبله بدست آورد او بود و اکثر حرف و صناعات
که تا غایت در میان اهل چین باقی مانده از مخترعات اوست و چین را
پسری بود ماچین نام که بانی شهر ماچین است سنگ یشم بدست آورد
و خاصیت آنرا معلوم کرد و مشک از آهو حاصل نمود کماری بن یافث
دو پسر داشت یکی بلغار منسوب بدوست و دیگری برطاس و روباه و سمور
و سنجاب او بدست آورده از پوست آنها ملبوسات ترتیب داد تاتار
در زمان سلطنت او اتراک بکثرت مال مغرور شده از جاده مستقیم منحرف گشتند
و سلوک طریق کفر و شرک اختیار نمودند و او را دو پسر بود یکی تاتار
و مغول اغوز خان بن قرا خان بن مغول خان بلطافت صورت او گلی در بوستان
خانیت شکفته بود و بحسن سیرت و فرزندی در خاندان سلطنت بوجود
نیامده نقلست که چون اغوز خان متولد شد سه شبانه روز پستان مادر در دهن
نگرفت و هر شب مادرش در خواب دیدی که طفل با او گفتی که تا تو بخدا ایمان

نیاوری

نیاوری من شیر تو را نخورم و چون آن زن از ترس شوهر بظاهر ایمان نمی
توانست آورد در نهان مسلمان شد بعد از آن اغوز خان پستان او را
در دهان گرفت و در آن اوان رسم مغولان چنان بود که تا فرزند یکساله
نمی‌شد او را نام نمی‌نهادند و چون یکسال از عمر اغوز خان بگذشت پدرش
قرا خان طوی کرد و اقوام مغول را جمع کرده گفت این پسر ما یکساله شد
اکنون او را چه نام نهیم آن طفل بزبان آمده بزبان فصیح گفت که نام من
اغوز است و مردم که این قصه غریبه را مشاهده نمودند متعجب گشته
نام او را همان قرار دادند و اغوز خان هر طایفه از طوایف مغول را
بلقبی ملقب گردانید مثل خلج و قبچاق و جلایر و غیران چنانچه تفصیل این حکایت
در تواریخ مبسوط مذکور است گویند که شیره که در طویها آتش در آن
می‌نهند از مخترعات الانقوا دختری بود در غایت حسن و زیبایی
و نهایت عفت و پارسایی   نه دختر اختری از برج شاهی   گرامی گوهری
از درج شاهی   و او از نسل مغول خان بود و در حباله پسر عم خویش
دیون سان بسر می‌برد و از وی دو پسر متولد شده شوهرش وفات
یافت و الانقوا بضبط ایل و الوس و پرورش فرزندان اشتغال نموده
در آن اثنا شبی آن بانوی عظمی بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه
نوری از روزن در آمده آن خانه تاریک را روشن ساخت و آن روشنی
بکام و دهان او فرو رفته الانقوا بدان واسطه آبستن شد
نوری از روزن اقبال در افتاد مرا   که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا

وچون قوم وتبع الانقوا از حمل او اگاه شدند زبان طعن وتشنیع دراز کردند
وجناب عفت ماب اکابر واصول قوم را طلب نموده صورت قضیه را
باایشان درمیان نهاد واز تهمتی که اورا می کردند ابراء ذمه نمود وگفت
که هرکرا درین معنی شبهه باشد باید که چند شبانه روز درخرگاه من بسر برد
تا این سر کالبدر فی الدجیه والشمس فی الضحی نزد او روشن و
هویدا گردد وچند کس از اعیان واشراف مغول مترصد این صورت می
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از روزن خرگاه او درمی آمد وبیرون
میرفت انگاه هیچکس را در طهارت ذیل وصدق قول الانقوا شکی نماند
گویند الانقوا ازان نور سه پسر خورشید منظر آورد که یکی ازان جمله بوزنجر
خان است وبوزنجر جد نهم چنگیز خان وچهاردهم جد حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورکانست قایدو خان جد ششم چنگیز خان وقراجار
نویانست واو در ایام سلطنت خود از رودخانه جوی بیرون آورده
انرا به جرالوم موسوم گردانید وقری وقصبات بسیار بر آب آن نهر
معمور شد برتان بهادر اول کسی از خانان ترکستان را که به بهادر ملقب
گردانیدند او بود وبرتان از غایت جلادت ومردانگی باین لقب ملقب
گشت وبرتان بهادر منصب لشکرکشی وسرداری سپاه را به پسر عم
خود ایردمجی ارزانی داشت وپس ازان اورا ایردمجی برلاس گفتند
وتمامی برلاسان از نسل ایردمجی اند چنگیز خان با ایدتگین قدر برادر عم زاده
بود وچون او متولد شد مقداری خون فسرده در مشت داشت واین

برو از کبا وال بود برانکه خدمتش برسنک و مادلیر باشند وچنگیز خانرا
بعد از فوت پدر توبس منوکا بها در ملازمت اونک خان شتافته
باندک زمانی بغایت معتبر گشته چنانچه پسر سنکوم وبعضی از امرا بر وی حسد بردند
وهنگام فرصت زبان بعیب گشاده مزاج اونک خانرا بر چنگیز خان
متغیر گردانیدند وخاطر بر اخذ وقتل او قرار داده دو کودک که یکی
از ایشان بادای دیگری قشلیق نام داشت واز رمه شیر گله نه یکی امرا
آورده بودند این معنی را شنیدند وفی الحال بخدمت چنگیز خان شتافته
انچه استماع نموده بودند بعرض رسانیدند وچنگیز خان همان شب
اظهار مخالفت اونک خان کرده فرار بر قرار اختیار نموده بادای
وقشلیق را ترخان نموده وجمیع ترخانیان از نسل آن دو خوانند القصه
چنگیز خان بعد از منازعت اونک خان باندک زمانی پادشاه
نافذ فرمان شده تمامی ممالک ترکستان ومغولستانرا تسخیر نموده
ولشکر بایران کشیده در اکثر بلاد قتل عام فرموده واکثر رسوم
ویاسا که تا این زمان درمیان مغولان مانده اختراع کرده
چنگیز خان است نقلست که چون چنگیز خان از بلاد ایران مراجعت
نموده وبسمرقند نزدیک رسید اعیان واشراف آن بلده اورا استقبال
فرمودند چنگیز خان ایشانرا گفت که خدای بزرگ مرا بر پادشاه
شما ظفر داد واورا مقهور ساخت وظیفه انکه زبان بدعا وثنای
ما بگشایید وچون ائمه وقضات ازوی یرلیغ ترخانی طلب داشتند

پرسید که خوارزم شاه از شما مونت دیوانی طلب می کرد یا نی
جواب دادند که آری گفت پس دعای شما درباره او چگونه مستجاب گشتی
چه دعاگوی که بیاز خواست گرفتار باشد او را فراغ دل و حضور دعا
نبود انگاه یرلیغ داده سادات و قضاة و موالی را از مؤنات دیوانی
معاف داشت گویند که یکی از شعرا فارسی زبان قصیده در مدح چنگیز خان گفته
پیش او برد چنگیز خان پرسید که این چیست یکی از حاضران گفت
قصیدهٔ فارسی است که در مدح شما گفته چنگیز خان بر زبان آورد که من اگرچه
فارسی نمیدانم اما این قدر میدانم که او را صله می داد و بعد از ان
شاعر را خشنود و شاکر باز گردانید و چنگیز خان را چهار پسر معتبر بود
جوجی و اوکدای و جغتای و تولی و چنگیز خان ایالت مملکت خوارزم
و دشت قبچاق را تا سرحد روم بجوجی ارزانی داشت و جوجی پیش از
پدر شش ماه وفات یافت و اولاد او بطنا بعد بطن در مواضع
مذکور بر تخت حکومت نشستند والی یومنا هذا سلطنت آن دیار متعلق
بدیشان است و جمیع خواقین ازبک از نسل جوجی اند اما جغتای
خان والی ولایات ماوراء النهر و ترکستان بود و اولاد او دران
ممالک متعاقب یکدیگر بامر سلطنت قیام می نمودند و از ان جمله کبک
خان است که دینار کبکی بنام اوست و دیگری الغوخان و یکی دیگر
براق خان و مسعود بیک بن محمود یلواج که در زمان سلطنت الغو و براق
بامر وزارت اشتغال داشت در بلاد ماوراء النهر در باب تعمیر

بقاع خیر اهتمام تمام فرمود و در بلدهٔ بخارا مدرسه رفیع منیع
بنا کرده کتب نفیسه وقف نمود القصه چون کوکب دولت حضرت
صاحب قرانی امیر تیمور کورکان از افق جهانبانی طلوع فرمود آفتاب
اقبال احفاد جغتای خان بسرحد زوال رسید او کتائی قایم مقام
و ولیعهد پدر بود و سایر برادران متابعت او می کردند و تولی
خان امیر اردوی چنگیز خان بود و او را الغ نویان می گفتند او
کدای قاان خانی عدالت شعار و خاقانی فرخنده اطوار سخاوت
دثار بود با مسلمانان محبت می ورزید و درباره ایشان اصناف
الطاف بتقدیم میرسانید چنانچه گویند که روزی قبچاقی مسلمانی را گرفته
بدرگاه قاان آورد و گفت این شخص بخلاف حکم شما گوسفندی
خریده و بخانه برده و در سرای را بسته کارد بر حلق آن رانده
و من در بام خانه او کمین کرده این حال را مشاهده نمودم چون
این سخن بعرض قاان رسید گفت که مسلمان رعایت یاسا ما فرموده
که در خفیه بذبح گوسفند پرداخته و ترک آن کرده ترا که گفته که بر بام
خانه او روی مسلمان را فرمود رها کنند و قبچاقی را بقتل رسانید و قاان
در ایام دولت خود کس بخراسان فرستاد تا شهر هراة را که در زمان
آمدن چنگیز خان بایران ویران شده بود بحال عمارت باز آورند
و در فراقرم قصری راسخ البنیان رفیع الارکان بنا فرمود
و فرمود که سقف و جدار ان را بصور بدیع و نقوش غریب تحلیه زینت

وزینت دادند وبعد از فوت اوکدای قاآن پسرش کیوک خان
فرمان فرمای جهانیان شد وچون زمان اقبال کیوک خان بسر آمد منکو
قاآن ابن تولی خان قایم مقام گشت منکو قاآن بصفت نصفت
ومعدلت اتصاف داشت وهمواره همت بر تقویت شریعت محمدی
می گماشت درایام دولت سادات عظام وعلمای اعلام ومشایخ
کرام را از مؤنات وتکالیف دیوانی معاف ومرفوع القلم ساخت
وبهمین منوال حال دانشمندان نصاری وپیران هر طایفه وغیره هر طبقه پرداخت
اما از جماعت یهود کسی را رعایت نکرد وبهمین اهتمام او احوال اکثر خلایق
روی بانتظام آورد رفتن هلاکو خان از ایران بتوران واستیصال
ملاحده بی ایمان وواقعه بغداد درایام سلطنت منکو قاآن روی
نمود ومادر منکو قاآن ضعیفه خیره عاقله بود درایام دولت پسر
هزار بالش نقده ببخارا فرستاد تا مدرسه مشتملات خود بنّند ودران بقعه وقف
کردند وتولیت آن مدرسه وموقوفات بشیخ العالم شیخ سیف الدین
مظفر باخرزی داد وپس از فوت منکو قاآن بعضی از آن ممالک را ارتق
بوکا بن تولی وبرخی را برادرش قوبلا قاآن درحیز تسخیر وتصرف در
آوردند وبالاخره ارتق بوکا در دست قوبلا گرفتار گشته امر سلطنت
من حیث الاستقلال بر قوبلا قرار گرفت قوبلا قاآن خانی عدالت
شعار نصفت آثار بود ودر ایام دولت خویش نزدیک بکنکدو که
دار الملک خانان خطای بود یک بلده فرمان داد

اساسی نزدیک جنکدو نهاد   مران خطه را نام دید ونهاد
دران جایگه را یکی مصر ساخت   زخاکش بسقف فلک برفراخت
چو فردوس گشت آن خجسته مقام   ستونهاش یشم وزمینش رخام
نقلست که آن شهر را مربع وضع کردند وطول هر دیواری از چهار فرسنگ بود
ومغولان آن بلده را خان بالیق خواندند وبحکم قوبلا قاآن استادان
از بندر هندوستان نهری بزرگ حفر کردند آب بدان شهر آوردند
ودر بعضی از کتب بنظر رسیده که طول آن جوی چهل روزه راه بود وبعد از
فوت قوبلا قاآن اولاد واحفاد او بطنا بعد بطن دران ممالک
بر سریر فرماندهی نشستند والی یومنا هذا سلطنت آن دیار در نسل
چنگیز خان است

ذکر بعض اولاد چنگیز خان که در ولایت ایران سلطنت کردند

الاول منهم هلاکو خان بن تولی خان

درزمان پادشاهی برادر خود منکو قا
آن بطرف ایران لشکر کشید وتمامی ولایات را در تحت تصرف آورد
واز آثار او رصد ایلخانی است که بسعی خواجه نصیر ساخته شده ودر
الهتاق قصری رفیع ساخت ودر نواحی ایران وآذربیجان بتخانهای
بزرگ بنیاد نهاد وخواجه نصیر الدین کتاب تنسوق نامه ایلخانی
بنام او تصنیف کرد ووزیرش خواجه شمس الدین محمد جوینی که شمسیه در
منطق بنام نامی او موشح است درباب رعایت اهل فضل وادب
مساعی جمیله مبذول داشته در اشاعه خیرات ومبرات اهتمام
فرمود وبعد از فوت هلاکو خان شانزده نفر از اولاد او در ممالک

برکت فرمان دهی شد **ابقاخان بن هلاکوخان** ولی عهد و قایم مقام
پدر بود در زمان سلطنت او در نیشابور زلزله عظیم اتفاق افتاده آن
بلده ویران گشت و بفرموده ابقاخان در جنب شهر ویران بلده دیگر
بنیاد نهادند و باندک فرصتی نیشابور باز آبادان و معمور شد و از ارکان
دولت ابقاخان خواجه علاء الدین ملک جوینی که برادر خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان و حاکم بغداد بود تاریخ جهانگشای تصنیف نمود **نکودار**
بن هلاکوخان باخصال حمیده و اعمال پسندیده موصوف و معروف
بود و بنابر آنکه نکودار در سلک اهل ایمان انتظام داشت چون بمرتبه
ایالت رسید بسلطان احمد موسوم گردید و سلطان احمد فرمان داد که وظایف
اطبا و منجمان یهود و نصاری را که از اوقاف میداده اند دیگر ندهند
و در تجهیز قوافل حاج اهتمام فرموده مقرر کرد که حاصلات اوقاف
حرمین شریفین را هر ساله جمع نموده بخانه کعبه بخزانه بیت الحرام رسانند
و حکم کرد که بتخانه و کنایس را که ویران کرده بجای آن مساجد و معابد سازند
و در زمان سلطنت سلطان احمد ارغون خان بن ابقاخان در مقام مخالفت
آمده بین الجانبین محاربه واقع شد و ارغون خان شکست یافته بقلعه کلات
گریخت و النیاق که از امرا سلطان احمد از عقب شتافته شاهزاده
را بعهد و پیمان باز آورد که در موضع خبوشان بود رسانید و سلطان احمد
برادرزاده را دیده او را با قوق و بوقا سپرد و خود با جمعی از مخصوصان
بجانب آذربیجان شتافته مقرر کرد که بعد از رفتن او به روز ارغون

ارغون خان را به پادشاهی بقتل رسانند و چون سلطان احمد یکدو
منزل از اردو دور شد با روق و بوقا ارغون را پادشاهی برداشته
مانند برق و باد از عقب سلطان احمد شتافتند و او را در اردوی پادری
یافته پشتش را مانند دل اهل اسلام شکستند **کیخاتو خان بن ابقاخان**
بعد از فوت ارغون خان بر سریر سلطنت نشست و وضع جاو و ابطال
و ابطال آن در زمان او واقع شد و کیفیت این قضیه چنان بود که در آن
اوان بواسطه حوادث متنوعه که ذکر آن تفصیل در کتب تواریخ مسطور
در خزینه کیخاتو فلسی نماند بلکه مبلغ پانصد تومان صدر جهان زا که متقلد
قلاده وزارت بود قرض شد و عوض از مال دیوانی نمی یافت و یوماً
فیوماً خرج پادشاه بسمت ازدیاد می پذیرفت در این اثنا عز الدین
مظفر بن محمد بن عمید که مردی شریر بود وزیر شده بعرض کیخاتو رسانیدند
که مصلحت آنست که جاو عوض زر در ممالک روان کردد و بیع و شری
بدان نمایند تا مال بتمام واصل خزینه شود و هیچکس را زیانی نرسد
بدان اغوا و اغرا نمود که پادشاه بدین قضیه همداستان شده
حکم فرمود که در هر شهری که داخل قلمرو او بود جاوخانه بنیاد
نهادند و عمال جهت تمشیت این کار تعیین نمودند و در هر بلده مبلغی در وجه
جاو صرف شد و جاو کاغذپاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختایی
بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ
ایرنجی تورجی که نام خطایی بان کلمه پادشاه را ملقب کردانیده

بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم
تا ده درم بنا بر اختلاف جاو رقم زده و مقرر شد که هرگاه جاو روی
بازار آرد هرکس جاو بخانه آورده عوض گیرند فی الجمله در ماه ذی القعده
سنه ثلث وتسعین وستمائه در تبریز جاو روان گشت و از استماع این
حکایت طوایف امم در غرقاب تحیر و تفکر افتادند و تجار ترک
آمد و شد کردند و بحسب ضرورت در تبریز دو سه روزی بیع و شری
استعمال نمودند چه حکم شده بود که هر که از معامله جاو کردن سر
باز دارند بالاخره عوام الناس هجوم کرده قصد جان عز الدین مظفر
شدند و بروایتی او را با بعضی از متابعان بقتل آوردند لاجرم امرا
و دیوانیان باتفاق صاحب دیوان بعرض کیخاتو خان رسانیدند که وضع
جاو منشأ خرابی رعیت و موجب عدم رواج مملکت شده چه حاصل تمغا
مفقود و ابواب معاملات مسدود گشت و پادشاه سخنان زمره
نیکوخواه را شنید بابطال جاو حکم فرمود و بثبوت پیوسته که کیخاتو خان
در بنین و بنات امرا و اعیان طمع نمود بنا بر آن از سلطنتش متنفر گشته بایدو
اغول را بخانی برداشتند **و باید و اغول** مدت شش ماه پادشاهی کرد
ملک بغازان خان بن ارغون خان انتقال یافت **سلطان محمود غازان**
پادشاهی بود بوفور فهم و ذکاوت موصوف و بکمال عقل و کیاست
معروف از مصطلحات علوم باخبر و از دقایق حرف و صنایع
بهره ور بر کیفیت انساب و آداب سلاطین مغول دانا و بر دفع

ارباب بغی

ارباب بغی و خلاف در روز مصاف توانا از شیوه فصاحت و بلاغت
صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بر تشیید ارکان دین نبوی مصروف
در وضع قوانین عدل و انصاف و رفع آیین ظلم و اعتساف بی
بدل و در تمهید مراسم رعیت پروری و تأسیس مبانی سلطنت و سروری
ضرب المثل بتعمیر بقاع خیر و ابواب البر بغایت مایل همواره مطمح نظر
خجسته اثرش تحقیق نوادر مسایل وزیر پاکیزه تقریر حاوی فضایل انسانی
خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ مرقوم کلک
بیان گردانیده که قبل از جلوس غازان خان سلاطین مغول را
مدفنی معین نبود و هر کس از ایشان فوت می‌شد جسدش را در موضعی که از
عمارات و زراعت بعدی داشت دفن می‌نمودند و نواحی آنرا
قروق می‌کردند و چون جمال حال غازان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت
و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید که
مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه
از زمرهٔ اموات توان شمرد و هرچند ما را درجه صلحا نیست اما خاطر
اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم
عمل نمائیم و ابواب البری ساخته درهای صدقات جاریه برگشائیم
تا انواع منافع خیرات بروحات حال سادات و علما و فقرا تا ابد
و ببرکت آن رحمت بی نهایت حضرت ایزد تعالی ما را دریابد انگاه
فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب

که حالا شنب غازان اشتهار یافته قبه عالی که پهنای دیوارش سی گز در ربع
بوده جهت مدفن همایون بنا نهادند و چون باتمام رسید آن مقبره
منوره را بانواع تکلفات زیب و زینت دادند در تاریخ وصاف
مسطور است که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک
از آنها پانزده من بود از آن مقبره آویختند و سیصد من لاجورد
در سقف و جدران صرف نمودند و هم در آن اوان غازان خان
متصل بآن بقعه رفیعه دیگر ابواب البر تعمیر فرمود بر این موجب مسجد جامع
مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده رصدخانه
دار الشفا بیت الکتب بیت القانون بیت المتولی حوضخانه
و سقابه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از
املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین
بقاع وقف کرده چنانچه تمامت قضات و علما بصحت آن حکم نمودند
و در گنبد مقبره چند حافظ مقرر ساخت که هر روز بتلاوت کلام مجید
اشتغال نمایند و از اوقاف الجماعت را وظیفه دهند و در مسجد جامع
خطیب و امام و مؤذن و مکبر و در هر یک از مدارس شافعیه و حنفیه
و در رصدخانه و مدرسان و معیدان و در خانقاه شیخ و پیش نماز
و باورچی و در دار السیاده نقیب و باورچی و در دار الشفا طبیب و کحال
و جراح و باورچی و بیماردار و در بیت الکتب خازن و در بیت
القانون کاتب و خازن و در حوضخانه و سقاخانه فراش و در

حمام السبیل

و در حمام السبیل حامی و دلاکی و سرتراش و فوطه‌دار و گلخن تاب تعیین
کرده جهت جمیع ارباب و وظایف و عمله و خدام آن بقاع خیر انجام و
وظایف گرامند مقرر گردانید و فرمود که در گنبد مقبره و مسجد جامع
و مدارس و خانقاه در شبهای جمعه و عیدین و سایر لیالی و ایام متبرکه
تا وقت وصول لبن رشد و شیر سرانجام کنند دیگر هر غریبی که در تبریز
بمیرد از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه
که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره
ریزند تا طیور برچینند و هیچکس آن مرغان را و هر کس که قصد نماید بلعنت
ابدی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد نفر بیوه زن عاجزه را
دو هزار من پنبه محلوج دهند حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه
متولی امینی در سر تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهت
آب کشیدن برداشته باشد بشکند و از مالک خود بترسد آن را
عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع
را از سنگ پاک کنند و انهار را پل بندند تا فقیران بسهولت عبور
توانند کرد پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر
در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر
نیز تعمیر نمود و شهر اوجان و خانقاه همدان از آن جمله است و در ایام
دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات
ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربیجان حمامات و مساجد

ساخته شد و در گرد بلده شیراز باروی رفیع باوج فلک منیع بر افراختند
و یکی از آثار آن خسرو عالی تبار نهریست که از فرات بزمین کربلا
برده اند و آن جوی را غازانیه نام کرده اند در جامع التواریخ
رشیدی مسطورست که در آن اوان که غازان بنیابت ارغون
خان و کیخاتو خان در خراسان حکومت می نمود فاضلی که بمکارم اخلاق
و محاسن اطوار موصوف و معروف بود و هبة الله نام داشت
از جانب توران بایران آمد و بشرف ملازمت پادشاه مشرف گشته
باصناف انعام و اکرام اختصاص یافت و در وقتی که غازان خان
فتح عراق و آذربیجان فرمود ایلچی بخراسان فرستاده مولانا هبة الله
را باردو برد و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانیده
بخواجه رشید وزیر سپرد تا از احوالش خبردار باشد و همواره تخم
جود و احسان در مزرعه امیدش پاشد خواجه رشید گوید که در آن
ایام که مولانا هبة الله در جوار من روزگار می گذرانید هرگاه که
بملازمت غازان خان میرفت بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان
سنجیده میگذشت و من در بیشتر مباحث پادشاه را بر وی فایق می یافتم
و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تفوق در فضایل نفسانی
بچه سبب بصحبت وی مشعوف است و مجال استفسار این معنی نداشتم
تا روزی که در غیبت مولوی غازان خان سخنی در غایت وقت بر زبان
گذرانید و فرمود که این مسئله ایست که فهم هرکس بکنه آن نرسد زیرا که

که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب
اختصاص پی بدان منزل شریف برند و عوام از دور در دیوارش نگرند
مانند هبة الله که او را آن مرتبه نیست که خود را بدرون خزانه رساند
لاجرم هرچه درون آن خانه باشد داند من که این سخن از خان زمن
شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی
ایلخانی واضح است جهت چیست که شیخ هبة الله را این مقدار تعظیم
می نمایند و بصحبت او اظهار میل و رغبت می فرمایند غازان خان جواب داد
که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه
از سنگ فسان صلب تر می نماید اما فسان در حدت وجوهرش می
افزاید بر این قیاس هرچند مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد
که انوار آن مرکز در فضای ضمیر مولانا هبة الله پرتو نیفکند لیکن
بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا از پیش بیشتر شود و ایضا
از سخنان آن پادشاه نکته دان است که بهترین صفات برایا
خصوصا اصحاب سالکان مسالک سروری را الحق باخلاق الهی است و ستوده
ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب
آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال
مرعی دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا همواره پیشه بر
بخشش عادت داشته باشند نه آنکه روزی چند هرچه بدست افتد

بخشند وچند گاه دیگر توجه انعام نیابند نه ما محتاج طعام ولا تجعل
یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط ونیز فرموده که پادشاه
باید که بسان آفتاب تابان انوار جود واحسان بتمامی طبقات انسان
رساند و هرچند هیچکس را از موائد لطف وعطیه خویش محروم و بی
نصیب نگرداند وبخشش سلاطین باید که بمحاب جاه وچشمه باشد که
چندانکه ازان برگیرند دیگر رجوع شود ونقصان دران پدید نیاید
واین معنی میسر نشود مگر به تعمیر ملک وعدل وسیاست پس لایق آنکه از
طریقه مرتبه عدالت تجاوز جائز نداریم ودر جمیع امور شرائط اعتدال بجای
آوریم واز هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر
وجامه بر زبر هم نهیم بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک
سرمایه باشد زود چیزی اضافه ان گردد مثال که صیادان
آن را در دام گاه گذارند که مرغان همجنس او جمع شوند
واگر آن مرغ نبود صید کردن تیسیر نپذیرد وفات غازان خان
در شوال سنه ثلث وسبعمائه اتفاق افتاد وبعد ازوی برادرش
سلطان محمد خدابنده که او را اولجایتو سلطان نیز گویند تاج اقبال
بر سر نهاد   خسرو با داد ودین وسلطان
عدالت آیین بود ودر شهور سنه اربع وسبعمائه در قنقور اولنگ
بلده سلطانیه را بنا فرمود ودر اندک زمانی آن شهر در غایت

لطافت ساخته وپرداخته آمد اصل قلعه را مربع وضع کردند وطول هر دیواری
پانصد گز بود ویک دروازه وشانزده برج داشت دیوار قلعه از
سنگ تراشیده بود وبمرتبه پهنا ور آمد که بر زبر آن چهار سوار پهلوی
هم اسب میراندند واولجایتو سلطان جهت مقبره خویش گنبدی عالی
که قطر آن شصت گز وارتفاع اش صد وبیست گز است طرح انداخته باتمام
رسانید ومساجد وخوانق ودار القراءه ودار الحدیث ودار السیاده
ودار الشفا نیز احداث فرمود وایضا مدرسه بتکلف بنا نموده شانزده
مدرس ومعید ودویست طالب علم در انجا نصب کرد وبهجهت خاصه
خود سرای بزرگ ساخت ایوان آن را مانند طاق کسری مرتفع گردانید
از مردی حاجی صادق القول مسموع شده که دران منزل قریب هشتصد
خانه حالا موجود است ودیوان خانه بزرگ که گنجایش دو هزار کس
داشت از حیز قوت بفعل آورد وآن پادشاه عالیجاه در پای کوه
بیستون شهر سلطان اباد ودر موغان بر کنار دریا شهر اولجایتو آباد طرح
انداخته تمام کرد نقلست که میل سلطان محمد خدابنده بصحبت اهل علم و
مباحثه ومسائل شرعی بمرتبه بود که فرمان داد تا مدرسه از کرباس
ترتیب نمودند ومتصل همراه اردو میگردانیدند ومدرسان مثل مولانا
بدر الدین تستری ومولانا عضد الدین ایجی وغیر هما وقرب صد طالب
علم معین فرموده مقرر کرد که جهت ایشان ماکول وملبوس والاغ
وسایر ما یحتاج مرتب داشتند تا دایم ملازم باشند وبافاده

وبافاده واستفاده قیام واقدام نمایند روایتست که سلطان محمد خدابنده
از کمال محبت واخلاص که با اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم داشت حکم فرمود تا اسامی ائمه اثنی عشر را در سکات نقش کنند
واو اول پادشاهی است که زر دوازده امامی مضروب گردانید
وخطبه را باسامی سامی ائمه اثنا عشر زیب وزینت بخشید واز وزرا
او لجایتو سلطان خواجه رشید طبیب جامع تواریخ رشیدی وکتاب
توضیحاتست در رعایت اهل علم وفضل بقدر مقدور کوشید جهت سکنی
ایشان در ولایت عراق وآذربیجان بقاع خیر بنا نهاد ومواضع
ومزارع بقاع وقف نمود وهنوز آثار خیرات آن خواجه بزرگوار
دران ولایات باقی وپایدار است وهمچنین خواجه علیشاه جیلان
که درامر وزارت با خواجه رشید شریک بود در ایام دولت سلطان
محمد ابنیه رفیعه از مساجد ومدارس وخوانق واربطه عمارت نمود ومستغلات
خوب ومزارع مرغوب وقف فرمود سلطان ابو سعید بهادرخان
پادشاه عظیم الشان ومعدل اولاد هلاکو خان بود وبعد از وی از چنگیز خان
کسی باستقلال در ایران حکومت نکرد نقلست که سلطان ابو سعید
بهادرخان در ایام جوانی تعلق وتعشق نسبت به بغداد خاتون بنت
امیر چوپان بهم رسانید چنانچه قافله صبر وقرار یکبار رخت از سراچه
دل پادشاه بربست واین بیت از خاتمه غزلی است که دران اوان انشاء نمود
بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی   که آرزوی دلم در هوای بغداد است

وبعد از قتل امیر چوپان سلطان ابو سعید بهادرخان بغداد خاتون را از
امیر شیخ حسن که شوهرش بود بیرون آورده بعقد خود درآورد وکیفیت
این واقعه در کتب تواریخ مشروح مسطور است ودر ایام سلطان
ابو سعید بهادرخان خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید که بمنصب
وزارت رسید در باب عمارت وزراعت وآبادانی ومعموری
شهر وولایات بمرتبه سعی واهتمام فرمود که مزیدی بران متصور نبود ودر خطه
تبریز مدرسه در غایت حالت رفعت وکمال تکلف بنا نمود وهمگی همت
عالی نهمت بر این رعایت حال علما وافاضل مصروف داشته مطایا
آمال این طایفه از عطایا او گران بار گشت لاجرم بنام نامی او کتب معتبر
ورسایل افادات اثر تصنیف کردند وشرح ابن مختصر ابن حاجب ومتن
مواقف وفواید غیاثیه و[illegible] مطالع شرح شمسیه وتاریخ گزیده
وقصیده مصنوع خواجه سلمان از آن جمله است واز امرای سلطان
ابو سعید امیر شیخ ابو اسحاق [illegible] نیز در زمره اهل فضل منسلک شدند وامیر
شیخ بعد از فوت سلطان ابو سعید بر مملکت فارس استیلا یافته دم
استقلال زد وچون سالی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت میان الجناب
وامیر محمد مظفر مخالفت اتفاق افتاده امیر محمد با جنود تا محدود شیراز
را محاصره نمود وامیر شیخ لحظه هشیار نبود وصبح وشام بتجرع شراب
لعل فام قیام می فرمود چنانچه در روزی که امیر محمد مظفر آن بلده را
فتح کرد آواز نقاره بگوش امیر شیخ رسید در حال آنکه او در عاقبت

مستی در بزم عشرت نشسته بود دران حالت پرسید که این چه آوازیست
شخصی گفت ظاهرا امیر محمد بشهر درآمد امیر شیخ را از شنیدن این
سخن اندک افاقتی دست داده گفت این مردک گران جان ستیزه رو
هنوز انجا بوده انگاه فرار بر قرار اختیار نموده بالاخره گرفتار
شده بشرف شهادت یافت از اشعار آن پادشاه عشرت شعار دو رباعی
که در وقت کشته شدن گفته بر خاطر بود ثبت افتاد   افسوس که
مرغ عمر را دانه نماند   امید بهیچ خویش و بیگانه نماند   دردا و
دریغا که درین مدت عمر   از هر چه که گفتیم جز افسانه نماند
با چرخ ستیزه کار مستیز و برو   با گردش دهر در میاویز و برو
یک کاسه زهرست که مرگش خوانند   خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

گفتار در ذکر ظهور حضرت صاحب قران ممالک ستان امیر تیمور گورکان انار الله علیه شآبیب الغفران و بیان بعضی از آثار ایجاد آن پادشاه کامکار عظیم الشان

در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید
بهادر خان بجوار رحمت حضرت رحیم رحمان پیوست و در بلاد ایران سلطان
نافذ فرمان نماند تباشیر صبح عزت و جلال لامع شد و انوار مهر سپهر
اقبال ساطع گشت کوکب اسعد سلطنت از مطلع عنایات الهی طلوع
نمود و اختر منور پادشاهی از افق تاییدات نامتناهی ابد
یعنی حضرت صاحب قران نصرت نشان امیر تیمور گورکان قدم
از عرصه عدم بصحرای وجود نهاد و ساخت بنیان جهان را همین مقدم

خوبی حضرت

خوبش حضرت و نضارت داد و چون مدت سی و پنج سال از عمر گرامی
آن حضرت و با ستقلال بگذشت مسند خلافت و تخت سلطنت را بوجود شریف
زیب و زینت بخشید و باندک زمانی اکثر معموره ربع مسکون را در تحت
تصرف ملازمان انحضرت قرار دیافت و بیشتر سلاطین جهان و خواقین
دوران سر بر خط فرمان صاحب قران گیتی ستان   سپهداران
نشین تا سمرقند   بنوکاه در کامش کمر بند   صفات حمیده و سمات
پسندیده حضرت صاحب قرانی بسیار است و غرایب حالات و عجایب
واقعات که ان بانی مبانی جهانبانی در اثنای جهانگیری و کشور
ستانی روی نموده بیشمار و اکابر فضلا در شرح انها مجلدات و تصنیفات
و مولفات پرداخته اند و درین مقام بذکر بعضی از اثار آن
شهریار عدالت شعار اختصار میرود نقلست که حضرت صاحبقرانی
در بهار سنه ۷۸۱ بنا حصار کش فرمان داد و در داخل شهر قصر عالی
بنیاد نهاد چون آن عمارت باتمام رسید باق سرا موسوم گردید
و بتاریخ جمادی الاول سنه ۷۹۸ حضرت صاحبقرانی در باغی که
بطرف شمالی معموره سمرقند پیش ازین تاریخ بسالی چند بنا فرموده
بود قصر رفیع منیع طرح انداخت و در مدت یکماه و نیم آن منزل دلکش
در غایت لطافت و زیبایی باتمام رسید و اکثر خانهای آن مکان را
بزر و لاجورد منقش ساختند و در سنه ۷۹۹ صاحب قران دریا دل بر کنار
دل مرغزار کان گل فرمان داد که باغی بنیاد نهادند مربع که هر ضلع

آن هزار و پانصد گز شرعی بود در میان هر یک از ارکان آن دروازه
بلند کشانند و طاقهای آن را بکاشی کاری تزیین دادند و عرصه باغ را باضناف
درختان میوه دار و انواع اشجار بار از نار بپارا استند و در میان آن قصری
طرح انداخت مشتمل بر سه طاق رفیع و قبه منیع و چون آن موضع روح افزا
باتمام رسید بباغ دلکشای موسوم و هم درین سال آن پادشاه بی
اهمال در سر مزار شیخ سلطان احمد یسوی قدس سره عمارتی عالی ساخت
که مبنی بود از طاق بارفعت او دو مناره و گنبدی بلند و سیع و گنبدی
دیگر دوازده گز در دوازده گز و چهار صفه برای مرقد منور در جانب قبله
گنبد بزرگ و در دو جانب گنبد دو چهار صفه دیگر هر یک سیزده گز
و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق
و این عمارات را بکاشی کاری مزین گردانیده‌اند و در اثنای یورش
هندوستان حضرت صاحب قران کیتی ستان جوی بزرگ بطول ده پنج
فرسنگ از آب غزبان جاری گردانیده و از آن جوی ماهی کبیر گوبند و چند
قریه معتبر باب آن معمور گشت هم درین سفر پادشاه عالیجناب به تعمیر قلعه -
اریاب و مساجد و مساکنی که دران حصار ویران و خراب گشته بود
فرمان فرمود و در مدت چهارده روز حصنی در غایت استحکام باتمام
رسید و حضرت صاحب قران بعد از مراجعت از غزای هندوستان
در بلده جنت مانند سمرقند مسجد جمعه در کمال رفعت و نهایت وسعت
بنیاد نهاد و باندک زمانی عمارت آن معبد متبرک تکمیل یافت چهارصد

چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده و پرداخته شده و
هر یک بطول هفت گز دران مسجد افراخته شد و فرش عرصه آن از لوحهای
سنگ تراشیده و در هر رکنی از ارکان چهارگانه اش منازل
سر بایوان کشید و پس از فتح دمشق آنحضرت بعمارت دو گنبد عالی
بر سر قبور بعضی امهات مؤمنین که دران بلده آسوده بودند فرمان داد
و در مدت بیست و پنج روز آن دو قبه رفیع از سنگ تراشیده تکمیل شد
و آن برگزیده حضرت قیوم در وقت توجه بجانب روم بحفر نهری از ارس
فرمود و در عرض یکماه جوی که زیاده از ده فرسخ طول آن بود بنوعی حفر
کرده شد که جریان کشتی دران امکان داشت و آن جوی را نهر برلاس
نام نهادند و دیگر از آثار حضرت صاحب قران تعمیر شهر بیلقان است
و آن بلده بدان مرتبه ویران شده بود که از عماراتش اثر و نشان نمانده
بود و نمی نمود الغصه معماران دران مکان بفرمان صاحب قران گیتی ستان
طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و سراها و حمامها و
عمران و استادکاران و لشکریان بجد تمام و جهد اللکلام بکار مشغول شدند
دو بارو مسافت دورش بگز بزرگ ده هزار و چهارصد گز و عرض دیوارش
یازده گز و ارتفاعش پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب بیست
گز مرتب ساختند و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه اش برجی معتبر
برافراختند و دران شهر دو دروازه گشادند و کنگره و سنگ
اندار ترتیب دادند و تمامی عمارت بیلقان در مدت یکماه بپایان

رسید دیگر از آثار صاحب قران کامکار مدرسه ایست که در سمرقند جهت
مقبره میرزا محمد سلطان ساخته اند و ایضاً رباط و حوضی بزرگ که در
سنزگی واقع است از عمارات آنحضرت است در ولایت جام نیز
خانقاهی مسافرپناه از جمله ابنیه آن مغفرت پناه است و دار الفتح
یزد نیز از جمله ابنیه ایست که بفرموده صاحب قران سعادت انتما بنا یافته
و از روی بوستان حرم حضرت صاحب قران تومان آغا در قصبه کوسویه
مدرسه نیکو بنا کرده و در چهار فرسخی آن قصبه رباطی وسیع رفیع از
حیز قوت بفعل آورده و میرزا سیدی احمد بن عمر شیخ بن حضرت صاحب
قران در شبرغان مدرسه متین طرح انداخت و قریه معموره بر آن وقف
ساخت و حالا آن بقعه آبادانست و طلبه آن ولایت از حاصل آن
مذکوره محظوظ می شوند و از امراء صاحب قران جم جاه امیر رکن الدین
سلیمانشاه در دار السلطنه هراه حمامی وسعت سمات بنا نمود و امیر
غیاث الدین شاه ملک که بغایت خیر و عالم دوست بود و فضلا
و اهل تقوی را تربیت می فرمود در راه مشهد رباطی و نزدیک با استراباد
رباطی دیگر عمارت کرده و مسجد بازار عراق که قریب ببر چهارسوق هراتست
هم از جمله آثار اوست از ثقات استماع افتاده که امیر شاه ملک را
ابنیه رفیعه بسیارست و چون راقم حروف را بر تفصیل آنها اطلاع نبود
بر ذکر این سه عمارت اختصار نمود خاقان عالمیان شاهرخ سلطان
پادشاه فرشته شیم و ملکی عادل صاحب کرم بود بشجاعت رستم با عنایات

ابراهیم ادهم

ابراهیم ادهم جمع داشت و پیوسته خاطر عاطر بر ترفیه حال ارباب
زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی می گماشت در زمان دولت
او در صحرای بیکس راجز باد باز نمی کرد و از کمال عدالت او باز نخابت
نکردی هیچ آب از باد و خیلاد قبای گل
کمی ... کبوتر را عقاب آموختی مهر بجان میش خوردی
گرگ سوگند و حضرت شاهرخ بعد از فوت صاحب قران خجسته
صفات در دار السلطنه هراه بر سبیل استقلال پای نهاده بارو و فصیل
آن بلده را که ویران شده بود تجدید نمود و خندق آنرا حفر کرده
قلعه اختیار الدین در غایت رصانت و متانت تعمیر فرمود دیگر از
آثار آن شهریار کامکار مدرسه ایست که در ولایت مشهد مقدس قریب
بروضه حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بنا فرموده ملازمانش آنرا
بنا نموده اند دیگر مدرسه و خانقاهی است که بفرمان آن پادشاه بساط
امن و امان در درون شهر هراه محاذی قلعه اختیار الدین ساخته
اند بر جنب این بقاع حمامی در کمال لطافت و پاکیزگی پرداخته آنها را
وقف فرموده اند و نیمی در نهایت وسعت بنا را از ملک عمارت نموده
اند و آن نیز داخل اوقاف مدرسه و خانقاه شده است و حالا که شهور
سنه احدی و تسعمائه است چهار کس از علما در آن مدرسه بتدریس
و افاده اشتغال می فرمایند و بسیاری از طلبه ملازمت آن بقعه می نمایند
و از اوقاف آن محظوظ و بهره ور می شوند و در خانقاه هر روز

هر روز باطعام فقرا و درویشان می پردازند و دار الشفا و کاروان سرای
که در بیرون درب ملک واقع است هم از جمله بناهای حضرت خاقان
سعید است و رباط کرماب در راه قبة الاسلام بلخ و رباط خرجه
در راه مشهد مقدسه ساخته و پرداخته معمار همت آنحضرت است و دیگری
از عمارات عالیات آن پادشاه صاحب خیرات منزلیست که بر سر
مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله الانصاری
قدس سره ساخته اند و آن بقعه شریفه از غایت صفا و لطافت هوا
و عذوبت و نهایت وسعت و رفعت بی شبه و نظیر است و بواسطه لطافت
هوا و عذوبت ما از منزهات جهان ممتاز تمام دارد و باغ سفید
که در زیر جرح کبود بی مثل افتاده و باغ نو هم از جمله آثار ان شهریار
عالی مقدار است و بانوی عظمی **گوهرشاد آغا** که حرم محترم ان پادشاه
جم جاه بود قریب بخیابان هراه مسجد جمعه و مدرسه در کمال تکلف
و زیبائی بنا نهاده با تمام رسانید و درین مدرسه نیز حالا چهار
مدرس منصوب اند و در گنبدی که در داخل آن مدرسه ساخته
اند بلاجورد و طلا درون از امنقش کرده و قبور اکثر اولاد حضرت
خاقان سعید در انجاست مرقد و جماعتی از حفاظ بخواندن کلام ملک
علام قیام و اقدام می نمایند و آن عمارت رایت المغفره گویند
و مهد علیا مشار الیها درون ولایت مشهد قریب بمزار جنت رتبت
امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مسجد جامعی در کمال فسحت

افغان

و غایت تکلف و رفعت بنا فرموده با تمام رسانید بفضل الله تعالی
منها و حرم دیگر ان پادشاه عالی گوهر ملکت آغا در دار السلطنه
هراه قریب بمسجد جامع دار الحدیث و دار الشفای با صفا بنا فرموده
و نزدیک بابن دو بقعه حمامی راحت انجام و دکاکین ساخته بران
بقاع وقف نموده و در بیرون درب ملک نیز مدرسه و
حمامی ساخت و در نه فرسخی هرات بجانب شمال رباطی در کمال وسعت
عمارت فرموده و در قبة الاسلام بلخ مدرسه که تکلف ترین بقاع
آن مملکتست از خیز فوت بفعل آورده و درین تاریخ چهار کس از علما
دران بقعه مدرس و افاده اشتغال می نمایند و اوقاف محظوظ میشوند
و طوطی اعاکه اتقیا در سلک ازواج آن مزین تخت و تاج انتظام داشت
در بلده فاخره شیراز مدرسه در کمال وسعت و تکلف بنا کرده ارکان
از ان ایوان کیوان برافراشت و از اولاد رشید حضرت خاقان
سعید   در بیرون درب عراق باغی در غایت نزاهت
مشتمل بر قصری در کمال تکلف و رفعت ساخت و آن باغ را باغ زبیده
گویند و قریب بباغ مذکور حمامی نیز طرح انداخت و رکن السلطنة والخلافة
بن غیاث الدوله والدین میرزا بایسنغر
در خیابان هراه بستانی جنت نشان و حمامی در نهایت پاکیزگی و
صفا بنا نمود و محمد عبد الله عامر راکه در بازار خوش واقعست تجدید عمارت
فرمود و باغ نظرگاه نیز از جمله عمارات آن پادشاه عالیجاه

وحرم محترم میرزا علاء الدوله خواند ملک آغا درجنب باغ خیابان عمارتی
که رشک گلزار جنان تواند بود مشتمل بر چهار منار بلند مقدار بنا
فرموده و از ارکان دولت حضرت شاهرخی امیر علیکه کوکلتاش
در سر خیابان مدرسه رفیع منیع بنا کرده با تمام رسانید و در بیرون
درب عراق حمامی واسع الفضا عمارت نمود و داخل اوقاف آن بقعه
گردانید و رباطی که در تیغ فرسنگی هرات بطرف شمال واقع است هم
از جمله ابنیه اوست و در دار السلطنه سمرقند مسجد رفیع وسیع احداث
فرمود امیر جلال الدین فیروزشاه نزدیک بمدرسه مهد علیا گوهر
شاد آغا مدرسه متکلف و خانقاهی بنا فرموده و در جنب خانقاه حمامی
ساخته داخل اوقاف آن بقاع گردانید و قریب بباغ زاغان مسجدی
بنا فرمود و در بیرون درب ملک حوض سرپوشیده احداث
نمود و در اندرون شهر هراة نیز مساجد و حیاض متعدد از خیر قوت
بفعل آورد و در مشهد مقدسه نیز مدرسه ساخت و ولد او امیر نظام
الدین احمد بر سر مزار بی بی ستی در بار از خوش گنبدی عمارت نموده
و در راه مشهد نیز رباطی بنا فرمود و امیر قهرمان شیخ بو اسطه
تعمیر مدرسه و حظیره و حمامی چند را داخل اصحاب خیر گردانید امیر
جقماق شامی نیز در خیابان مدرسه بنا نهاده با تمام رسانید امیر محمد
سلطان شاه در بیرون دروازه فیروزاباد مدرسه رفیع و گنبدی
منیع طرح انداخت و مستغلات خوب و مواضع مرغوب بر آن وقف

ساخت

ساخت امیر چهارشنبه تیر در خیابان حظیره مشتمل بر گنبدی رفیع تعمیر
نمود و بیرون و درون آن منزل را بکاشی کاری آرایش فرمود و امیر [illegible]
بن خلیل وندشاه جهت مقبره و الدخویش حظیره بهشت مانند در خیابان
بنا کرده و در آن عمارت شرط کاشی کاری و دیگر تکلفات بجای آورده
مولانا یعقوب برواجی در کارزرگاه حظیره جهت نشان و حوضی سرپوشیده
بنا کرده با تمام رسانید و از آثار خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
که منصب وزارت داشت عمارت سر مزار فایض الانوار حضرت ولایت
منقبت شیخ زین الملة والدین الخوافی است و ایوان و گنبدی که قصبه
نیاباد و در آن بر سر تربت جناب هدایت مآب کرامت انتساب الواصل
الی جوار الملک الهادی شیخ زین الملة والدین ابوبکر تیبادی واقع
است و مدرسه که در خواف است نیز از بناهای آنجناب است و از جمله
عمارات مولانا لطف الله صدر مدرسه ایست نزدیک بمزار پیر مجرد
خواجه ابو الولید احمد واقع است و حاجی بیک که در سلک ملازمان
میرزا علاء الدوله انتظام داشت در شمال خیابان هراة بزبر پشته
عمارتی نیکو ساخت و درین تاریخ بقاع مذکوره بتمام معمور و آبادان
است و در مدارس خارس افاده و استفاده واقع میشود و از
موقوفات خوانق فقرا و مستحقان محظوظ می گردند و در زمان
حضرت شاهرخی بعضی از اکابر نیز مدارس و خوانق و مساجد بنا فرمودند
و مدرسه مولانا جلال الدین محمد قاینی و مدرسه و خانقاه خواجه اسمعیل

حصاری و مدرسه خواجه ... ازان جمله است تقبل الله تعالی منهم قبولاً حسنا میرزا الغ بیگ گورکان پادشاهی بود بکثرت فضل و هنر پروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید منفرد و بوفور عدالت و داد گستری از مجموع امثال و اقران متفرد دانش جالینوس با حشمت جمشید و کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم دران زمان عدیل و نظیر نداشت همش هوش بود و همش روز دست بدین مهر و برین بخت بادنشست و میرزا الغ بیگ در ایام دولت حضرت خاقان سعید از خالص اموال خویش در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه عالی و خانقاهی متعالی ساخت و چندان مزارع و قری برانها وقف فرمود که هر سال مبلغ خطیر بعد از استیفای وظایف مدرسان و طلبه و شیخ و حفاظ و عمله ان بقاع فاضل می آمد و همچنین فرمان داد تا استادکاران مهندس رصدی بنا نهادند با تمام رسانیدند و از نتایج آن رصد زیجی زیب یافت که انرا زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر اهل تنجیم ازین زیج تقویم استخراج نمایند و آن پادشاه سعادت انتما در بلده بخارا نیز مدرسه با صفا بنا فرموده و در بقعه مدرس و طلبه تعین نمود میرزا ابوالقاسم بابر بهادر پادشاه صاحب شکوه بود و بعیش و عشرت رغبت بسیار می نمود از ثقات استماع افتاده که بعضی از مخصوصان میرزا بابر را گفتند شما را نیز مثل سلاطین سابق بتعمیر باغی اشارت

باید نمود

باید نمود جواب داد که مدتهاست که من غیبی می طلبم که باغ زاغان باغ سفید را از من بخرد چه مرا کیف باغ پسندیده است این رباعی از اشعار میرزا بابر است

چون باده و جام را بهم پیوستی ... جام ست شریعت و حقیقت باده
میدان بیقین که رهنما لا دستی ... چون جام شکستی بیقین بد مستی

عمارت مزار فیض آثار ولایت شعار شیخ بهاء الحق و الحقیقه و الدین عمر قدس سره بفرمان آن پادشاه عالیمکان ساخته شده و از ارکان دولت آن جناب امیر پیر درویش مزار اسپی در قبة الاسلام بلخ بر سر مزار سلطان احمد خضرویه علیه الرحمه گنبدی ساخت مولانا محمد معمائی صدر بر سر تربت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی گنبدی طرح انداخت در کتاب مجالس النفایس نگاشته قلم گوهربار در بیشتر جناب مقرب الحضرت السلطانی شده است که چون ان گنبد با تمام رسید مولانا محمد میرزا بابر استدعا نمود که بدانجا تشریف آورد تا براسم ضیافت و لوازم خدمت قیام و اقدام نماید و یکی از اهل طبع ازین معنی وقوف یافته این بیت را که

اگرچه جمله او قاف شهر غارت کرد ... خدا اش خیر دهاد انکه این عمارت کرد

بر دیوار خانه نوشت و چشم میرزا بابر بران نوشته افتاده متبسم گشت و با جناب مولوی مزاح بسیار کرد سلطان ابوسعید گورکان پادشاه فریدون فر جمشید منظر عدالت گستر رعیت پرور بود امارت و سلطنت و علامات خلافت از جبهه همایون او لایح و انوار استحقاق

ملک داری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری از اسره میمون
او واضح از آن جمله های آنجناب عیدگاه دار السلطنه هراة است و در
بیرون درب عراق نیز منزلی نزه ساخته با آن سرا موسوم گردانیده دیگر
از آثار سلطان سعید نهریست که بفرمان آنجناب از طرف شرقی در جانب
هراة جاری ساخته اند و بان واسطه عمارات و باغات و بساطین جنت
صفات از بالای کازرگاه تا دامن کوه مختار از حیز قوت بفعل آمده
و آن نهر را جوی سلطانی خوانند نسیم خلد و آب حضرمی بخشد اگر دانی
هوای دشت کازرگاه و آب جوی سلطانی و از اولاد میرزا سلطان
ابو سعید میرزا سلطان محمود که بعد از شهادت پدر بر ولایت حصار شادمان
و ختلان و ترمد و بدخشان و قندز و بغلان استیلا یافته پادشاه
شد طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و بنظم اشعار اشتغال فرموده ظلی تخلص
می نموده و از امرا سلطان سعید امیر جلال الدین مزید ارغون در قبة الاسلام
بلخ بر سر مزار فایض الانوار جناب ولایت اشعار خواجه ابو نصر پارسا
قدس سره عمارتی وسیع و مدرسه رفیع بنا فرمود تا غایت آن بقعه
شریفه معمور است و حاصل اوقاف آن موفور و الحمد لله الملک
الغفور گفتار در بیان بعضی از اوصاف و آثار شهریار زمین و زمان
و خاقان ظفر قرین صاحب قران معز السلطنة و الدنیا و الدین ابو الغازی
سلطان حسین بهادر خان خلد الله تعالی ظلال اعتبار له ما انشا النیران
بر رای عالم آرای ذوی الابصار کالشمس فی رابعة النهار روشن و هویداست

که تا نهال اقبال این خسرو با استقلال بر جویبار جاه و جلال بالا کشیده
ساکنان عرصه ربع مسکون عموماً و متوطنان خطه خراسان باحشاء
ثمره امانی و امال بهره ور گشته اند و تا دیهیم سلطنت و شهریاری و تخت
خلافت و جهانداری بوجود این مهر سپهر کامکاری زیب و زینت
گرفته از رشحات سحاب عاطفت و احسان اش شجره مرادات اصحاب
حاجات و گلبن مرامات ارباب متمنیات حضرت و نضارت پذیرفته

زمین طلعت زیبای پادشاه جهان — گلستان سعادت
گل امید دمید — بفر دولت سلطان کامکار زمان — ز سر گرفته نضارت
نو صفا بخشید — شحنه معدلتش بصیقل دادگستری و رعیت پروری آینه
مملکت را از زنگ ظلام ظلم و اعتساف پاک گردانیده و فایده کرمش
نسیم رافت و انصاف و شمیم مرحمت و اشفاق باطراف جهان و
مشام جهانیان رسانید — عالم ز عدل فشه نگار روی ایمن است
گیتی ز خلق نافه گشایش معطر است — ذات عواطف صفاتش در
مجلس بزم ابریست گوهربار و دست عطابخشش در میدان رزم هزبریست
خنجر گذار — بزم اندرون ز مهر تریاک سوز — بزم اندرون بآه کینش
فرزور — بتقویت دین اسلام و تمشیت امور شریعت خیر الانام
علیه السلام بمرتبه اهتمام فرمود که مزیدی بران متصور نبود و در تربیت
علما و صلحا و فضلا بمثابه جد و اجتهاد مبذول داشت که سر این طبقه
عظیم الشان از غایت رفعت بر آسمان سود و بی شائبه تکلف

و غایت تصلف این مقدار ابادانی و معموری که در ایام دولت سلطان
صاحب قران که ظل ظلیلش تا ابد بر مفارق عالمیان مخلد باد در ولایت
خراسان واقع شده در زمان هیچ پادشاه ذوشوکت عشر عشیر آن
بوقوع نینجامیده لاجرم طوایف امم همواره بتضرع و ابتهال از بارگاه
حضرت متعال مزید جاه و جلال و ازدیاد حشمت و اقبال این پادشاه
صاحب کمال را سوال می نمایند و بزبان حال انحضرت را مخاطب ساخته می
گویند   تا سبزه بدست صبا دایه بهار   گرد از چمن لاله و رخسار ارغوان
گلزار دولت تو که دارد نسیم خلد   آسوده باد تا ابد از آفت خزان
و این پادشاه عدالت نهاد بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد
از سایر فضلای سخن آرا امتیاز تمام دارند و بزبان ترکی و فارسی اشعار
بلاغت شعار در سلک نظم کشیده بر صفحه روزگار می نگارد و چون آن
ابیات لطافت ایات مشهورست و بر السنه و افواه مردم اگاه
مذکور قلم واسطی نژاد در ایراد شروع می کند و بر ذکر بعضی از عمارات
انحضرت اقتصار می نماید و من الله الاعانة والتوفیق چون ولایات
خراسان در تحت تصرف ملازمان سلطان صاحب قران قرار یافت
با وجود انواع و باغات دلفریب جنت آیین که در دار السلطنه هراه
و توابع و مضافات بود طرحهای دیگر و بنا و بستانی بهشت اثر فرمان داد
داد و در مابین شرق و شمال هراه که بلطافت هوا و عذوبت ماء و
کثرت مواضع ممتاز و مستثنی است آن منزل دلکش جنت وش

بنیاد

را بنیاد نهادند و قریب به پنجاه سال استادان کامل و هنرمندان عاقل
درین موضع میمون هرگونه بدایع و صنایع و عجایب اختراعات و غرایب
مستبدعات مشغولی نمودند بلکه از مبدا انتشار صبح سلطنت
تا حالا که مدت چهل و هشت سال است پیوسته بطرفه کاری و
لطایف نگاری و اقدام می نمایند و بنای آن عمارت دلپذیر
در روی زمین شبیه و نظیر ندارد   بوستانیست که طاووس
ملایک مردم   از سر سدره نماید بهوائش پرواز   خم طاقش همه
با سقف فلک باشد جفت   لب بامش همه در گوش زحل گوید راز   و چندان
قصور رفیع و طاقهای منیع دران منزل ساخته و پرداخته اند که محاسب
وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینمایند و نام اسم مطابق
مسمی باشد این باغ بباغ جهان آرای موسوم شده و دیگری از
آنچه خسرو بحر و بر تخت سفر است و آن عمارتیست که در میان کوه
از سنگ در کمال تکلف و زیبایی ساخته اند و حوضهای کوثر صفت
و بستانهای در غایت خضرت و نضارت در اطراف آن پرداخته
و از جمله عمارات این پادشاه صاحب خیرات خانقاهیست که در
سر چهار سوق هراه بنا فرموده اند و آنرا دار السلام نام نهاده اند
و دران منزل هر روز سه چهار هزار کس را علوفه و نان می دهند و در
هفته یکنوبت دران عمارت عالیجناب هدایت منزلت مولانا
کمال الملة والدین حسین الواعظ خلدت ظلال ارشاده بوعظ و

ونصیحت خلایق اشتغال میفرمایند و یکی از علما هم دران بقعه بتدریس و افاده
قیام مینماید و بسیاری از طلبه استفاده می کنند و اوقاف سلطانی
بخطی او قرمحفوظ و بهره در میگیرند و دیگر از بناهای حضرت اعلی حظیره ایست
که بر سر مرقد منور فیروزه بیگم که والده آنحضرت بود ساخته اند
و ایضا دران موضع مدرس و طلبه تعیین فرموده اند که شیخ و خدام
آن فرخنده مقام هر روز باطعام فقرا و مساکین می پردازند و
از جمله عمارات وسعت صفات رفعت سمات سلطان صاحبقران
مدرسه و خانقاهی است که در سر پل انجیل بنا نموده اند و فی
الواقع مهندس اندیشه از کشیدن تمثال این دو بقعه رفیعه عاجز است
و موسس طبیعت فکرت پیشه از رقم فرمودن طرح امثال آن موضع
وسیعه قاصر خشت زرین از انفعال خشت زرنگار دیوارشان
هر روز سرخ برآید و زنگ فیروزه سپهر از رنگ فیروزی
لاجورد جدارشان بکبودی میل نماید هوا ایشان بلطافت
چو عین تسنیم است زمینشان بنظافت چو باغ رضوانست و جوی
انجیل از میان این دو عمارت می گذرد و هر یک ازین بقاع
مشتملست بر دو منار رفعت شعار بدایع آثار و محتویست بر گنبدهای
عالی و جماعتخانهای متعالی و صفهای رفیع ایوانهای منیع و از
جمله گنبدیست که سلطان صاحبقران از غایت
عاقبت اندیشی جهت مقبره خود بترتیب آن اشارت فرموده

اند و آن

اند و آن منزل را بنقوش بدیع و صورت غریب از لاجورد
و طلا آراسته اند و بانواع تکلفات دیگر که بگفتن و نوشتن راست
نیاید زیب و آرایش داده و درین مدرسه و خانقاه یازده
کس از سادات و علما و دانشمندان متبحر بتقلد منصب تدریس سرافراز
و مفتخر گشته و در هر یک قریب سی طالب علم جمع آمده وظیفه میگیرند
و در خانقاه هر روز بفرمان این پادشاه گیتی فروز باطعام فقرا
و ضعفا می پردازند و مولانا کمال الدین حسین واعظ درین بقعه نیز
هفته بنوبت بموعظه و نصیحت طوایف امم قیام می نمایند و بعد
از اتمام وعظ شیخ و خدام آن خجسته مقام حضار مجلس را بدعوتهای
لطیف لذیذ مستفید و بهره ور میسازند و قریب باین بقاع حمامی
در کمال وسعت و نهایت زیب و زینت و کاروان سرای دلگشا
عمارت فرموده اند و داخل اوقاف همایون گردانیده و پوشیده
نماند که اگر هر یک از عمارات این پادشاه فرخنده صفات بتفصیل مذکور
گردد این رساله بطول انجامد لاجرم بمجرد تعداد بعضی دیگر از منازل
اکتفا میرود باغ جهان آرای تخت آستانه باغ بیت الامان
دار الشفای در باغ زاغان مسجد جامع زیارتگاه حقور رباط
رباط کوپل سنجاب رباط هفتو رباط زرمست مسجد قبة الاسلام
بلخ عمارت روضه حضرت ولایت منقبت مظهر العجائب و مظهر
الغرائب امیر المومنین علی ابن ابی طالب درسه فرسخی قبة الاسلام

مذکوره و آن بقعه رفیعه شریفه درین تاریخ مطاف اکابر و اشراف
عالم است و مسکن جمعی از اولاد و امجاد سید ولد آدم صلی الله علیه و آله
و سلم و همواره خدم آن روضه واجب الاحترام بر طبق کلام معجز نظام
و یطعمون الطعام باطعام افراد انام می پردازند و خوان انعام و
سفره احسان و اکرام در نظر خاص و عام مبسوط میدارند و از اولاد بزرگوارش
شهریار جم اقتدار سلطان موید کامکار خلاصه نتایج هفت و چار ممثل
فرمان ان الله یامر بالعدل والاحسان معز السلطنه والخلافه سلطان بدیع
الزمان بهادرخان زین الله تعالی سریر الغر بدوام سلطانه و نشر
فی قرنی الارض نسایم عدله و احسانه در ظاهر دار السلطنه هراه بر کنار
جوی انجیل مدرسه بدیع آیین در کمال تکلف و تزیین احداث فرموده
و از شادابی آن عمارت جنت صفت و صفای آن آب عذوبت مآب
حقیقت معنی جنات تجری من تحتها الانهار ظهور نموده و درین مدرسه شریفه
نیز جمعی از افاضل دوران بلوازم افاده و استفاده قیام و اقدام
می نمایند و از اوقاف آن محظوظ و بهره مند میشوند و از ارکان دولت ابد
پیوند صاحبقران همت بلند میرزا سلطان احمد بن میرزا سید
احمد بن میرزا میرانشاه که همشیره بزرگ سلطان صاحبقران را در
حباله نکاح داشت در کارزگاه خطیره که در زیب و زینت و رنگ
بوستان ارم و در رفعت و وسعت غیرت عرصه این هفت طارم
تواند بود بنا فرموده و دران بقعه نماز جمعه می گذارند و در ایام متبرکه

و مجلس وعظ نیز اتفاق می افتد و در سایر ایام جمعی از فضلاء انام بلوازم
افاده و استفاده قیام و اقدام می نمایند و از اوقاف آن بهره
تمام می برند و ایضاً آنجناب داخل دار السلطنه هراه کتابخانه تعمیر نموده
و کتب نفیسه وقف فرموده و در برجی که در میان شرق و شمال بلده
فاخره مذکور است کوشکی رفیع که در هر منظره از منظرهایش که کسی می
نشیند جهانی بنظر در می آورد از خیر تفعل آورده و در درون بلده مرات
مثل آن عمارتی نتوان یافت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس در دولت
همچنین مدرسه و رباطی بنا کرد و آن را توش رباط گویند و امیر مبارز
الدین ولی ایلچی در مشهد مقدسه قریب بروضه رضویه عمارتی دلپذیر بنا
و دران بقعه مدفون شد و ولد ارشدش امیر محمد رباط امیر شاه ملک
را نجدید عمارت کرد و نزدیک بمنزل شریف خویش مسجدی منقش و حمام
دلکش ممهد و مشید گردانید و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و اولاد
امجاد او در ولایت قندهار و زمین داور بقاع رفیعه از مساجد
و مدارس و خوانق و قلاع تعمیر نموده اند امیر نظام الدین فدوی سیدی علی
که برادر نیک اختر امیر علیشیر عالی گهر است در موضع فیض آباد که قریب
بقبه الاسلام بلخ است رباطی فیض بخش و حمامی طرح انداخت و تمام
رباط را آنجناب ساخت و امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی در خیابان
هراه بمحله مقربان مدرسه بنا کرده و دران بقعه مدرس و طلبه تعیین
نموده و آنجناب بلطف طبع و فصاحت گفتار از سایر امراء روزگار
بلکه فضلاء بلاغت شعار امتیاز تمام دارد و دیوان اشعار سحر آثارش

مشهور است و آن ابیات لطایف آیات بر السنه افواه ارباب نقطه
و انشاء مذکور و خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین
پیر احمد خوافی در درون و بیرون بلده هرات مساجد متعدد تعمیر فرمود
و خواجه قوام الدین نظام الملک که وزیر این پادشاه خورشید ضمیر
بود در سر مزار فایض الانوار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره خانقاهی
بنا کرد و دران بقعه نماز جمعه میگذارند و در ایام چهارشنبه مجلس وعظ انعقاد
می یابد و خواجه افضل الدین محمد کرمانی که او نیز بشرف منصب وزارت
مشرف بود در بیرون درب عراق مسجد جامع و حمامی عمارت نمود
و خواجه کمال الدین حسین گازرگاهی که منصب صدارت داشت در درون بلده
هراه مدرسه در کمال زیب و زینت که بی شایبه تکلف بهترین مدارس
داخل بلده مذکوره است تعمیر نمود و سید غیاث الدین محمد باغبان
در بیرون درب خوش مدرسه و خانقاه و مسجد و حمامی از حیز قوت بفعل
آورد و بسبب مساعی جمیله اولاد امجاد انجاب امیر جلال الدین محمود
و امیر نظام الدین سلطانی بن محمود بسیاری از بقاع قدیمه بلده
هراه که روی با نهدام و اندراس نهاده بود مجدد عمارت نمود
و پهلوان محمد کبیر و بیت که چند گاه در هراة بمنصب داروغگی معتبر بود
در سر مزار فیض آثار افتخار العتره الطاهره عبد الله بن جعفر طیار عمارتی
فایض الانوار طرح نمود و امیر عبد الخالق بخشی در بیرون درب قبچاق
حوض سر پوشیده احداث نمود ایضا امیر غیاث الدین بخشی در بیرون
دروازه مذکوره مدرسه عمارت کرد و خانقاهی و حمامی متصل بیکدیگر طرح انداخته
و خواجه ... الدین ملک صاحب عیار
در مجمع بلده مذکوره مدرسه

درغایت

درغایت صفا و خوبی باتمام رسانید
که مدتی بمنصب صدارت و وزارت مشرف بود در درون بلده مذکوره
مسجد و مدرسه ساخت و برین قیاس سایر امرا و ارکان دولت عمارات
بسیار و حظایر جنت آثار در اطراف ولایات خراسان خصوصا دار
السلطنه هراه باوج فلک و دوار افراشتند و همچنین بسیاری از اکابر
و اشراف و ارباب و کلانتران نیز درین زمان فرخنده نشان انواع
خیر تعمیر نمودند و مدرسه و خانقاه حضرت حقایق پناه نور الله
مرقده و مدرسه فصیحه در بلده هراة و مدرسه خواجه جلال الدین محمود
غوریانی در فوشنج از ان جمله است ایضا بعضی از جمله شنبان ...
جلالت در ایام دولت این مهر سپهر عدالت عمارات عالیه و ابواب
البر بنا نمودند و مسجد جامع ... و حظیره و حمامات بی عجب از ان
قبیل است و بی شایبه لاف و غایله گزاف تعداد عماراتی که درین
دوران خجسته نشان وقوع یافته مقدور بیان و میسور خامه دو
زبان نیست و نزد اعاظم اهل عالم و اکابر طوایف بنی آدم بغایت ظاهر
و هویداست که این همه خیرات و مبرات و معموری و آبادانی
شهر و ولایت بیمن همت عالی نهمت دولتمندیست که باعث زینت
این اوراق توجه ضمیر منیر فیض پذیر اوست و موجب تحریر این
اجزا استرضاء خاطر ستوده مآثر مهر تنویر او و بقاع فردوس
صفات و عمارات رفعت سمات از مساجد و مدارس و خوانق

و قطا و حطایر و حیاض که از سر حد عراق و آذربیجان تا ممالک ماوراء
النهر و ترکستان ساخته و پرداخته آن مشید ارکان انها نیست زیاده
از آنست که در حیز حصر و احصا در آید و مصنفات فصاحت شعار و بلاغت
آثار لطافت دثار که از نتایج افکار آن مرجع افاضل روزگار
بر صحیفه اظهار مرقوم خامه بدایع نگار گشته بزبان ترکی و فارسی موازی
صد هزار بیت است که هر بیت از آن مانند قرشها و لؤلؤ لالا در
زینت گوش هوش گار و اصاغر بلاد و دیار رسیده و قطع نظر از
تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه دریای طبع نقادش مخزن درر
اسرار الهیست و بحر ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی بادشاهی
صحیفه ضمیر منیرش محل نقوش دقایق و لوح خاطر آفتاب تاثیرش
مهبط الواح حقایق   ز درک غایت علمش عیون مدرکه قاصر
ایه بعثش ... ناطقه مضطر   نگار رعلا مرکاه بر درگاه افاضل پناهش
راه یابند از صفحات مکنونات طبیعت صافیش فراید فواید استفاده
نمایند و صنادید فضلا سر و قت بر بساط فرخنده بساطش بشید النقاط
بدایع جواهر نکات و دقایق فرمایند   معضلات علما را از پی
قوت دین   ... فکرت ... دگان کشاید   و بنابر آنکه شرح
محاسن ... تفصیل عجایب آثارش و تبیین تعداد ذریت عمارات رفیع
مقدار و تحریک کمیت اوقاف و خیرات این برگزیده حضرت پروردگار موافق مزاج اشرفش نبود ملکه راقم حروف نوشتن آنچه در این

باب

۹۸
۱۹۶

باب در خیر بیان توان آورد ممنوع شد قلم خجسته رقم زیاده از این
جرات و جسارت نمود اگر توفیق سبحانی مساعدت نماید و جناب مقرب
حضرت سلطانی رخصت فرماید در دیگر آن امور مجلد علی حده ترتیب داده
اند کتاب اگرچه بپایان رسید لیک هنوز   بجار مدحت تو پایان
دپایانست   اکنون بر دعائی که ورد زبان بندگان دولتخواه همان تواند
بود اقتصار می کند و چون از شائبه ریا مبراست امید اجابت میدارد

الهی تا بود افلاک و انجم   مباد ا نام نیکش از جهان کم
بنا شد الهی باد معمور   بتدبیرش ممالک گشته معمور
دعای نیک خواهانش قرین باد
سعادت یار و بخشش همنشین باد
تمت فی تاریخ شهر سعبان المعظم
سنه ۱۲۵۰

و و و و و

بسم الله

و و و

الله الرحيم

و و و